

جزوه حاضر بطور عمده در سال ۱۳۵۲ تهیه گردیده که بخاطر برخی اشکالات و نواقص فنی چاپ آن تا کنون بطول انجامیده است . بسیاری از استنتاجات این جزوه با وجود یکسالیکه از آن مسی گذرد هنوز صادق بوده و برخی از جوانب تحقیقات آن بخاطر گذشت زمان ناقص است .

سیر وقایع خاورمیانه و بویژه فعالیت امپریالیسم شوروی در آن چنان با سرعت تکامل می یابد که انقلابیون برای وقوف کامل به واقعیات می بایست بطور روزمره در جریان آن قرار گیرند . از اینرو مندرجات این جزوه برای درک فعالیت شوروی در خاور میانه ناکافی خواهد بود . در آتی ما خواهیم کوشید نقش فعالانه تری در افشای شوروی در خاورمیانه ایفا کرده و چهره این امپریالیسم نوظهور را برملا سازیم . افشا، روزمره و دقیق سوسیال امپریالیسم شوروی و اعمال وطنی آن بویژه اکنون که بیک مانع علقی وجدی در مقابل بزرگترین و مهم ترین وظیفه جنبش ما یعنی سرنگونی طبقات حاکمه مبدل گردیده است ، همانا از وظایف خطیر انقلابیستون ایران است .

ما نیز بسهم خویش خواهیم کوشید، چهره واقعی این نیروی ضد انقلابی و عمالترا را هر چه بیشتر برای خلقهای ایران فاش نماییم . باشد تا خلقهای ایران و در رأس آن طبقه کارگر میهن ما بزرگ هدایت حزب قدرتمند خویش، در اتحاد با تمام خلقهای خسار میانه امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم و نوکران بوسش را برای همیشه در خاور میانه گورگن سازند .

سازمان انقلابیون کمونیست (م-ل)

فهرست مطالب

صفحه	
۲	بخش نخست - میانی شوریک روزیونیسیم نوین
۵۵	بخش دوم - فعالیت مشخص شوروی در خاور میانه
۵۶	۱- شوروی و نفت خاورمیانه
۶۱	۲- بررسی عملکرد مشخص شوروی در کشورهای خاورمیانه ...
۱۰۱	بخش سوم - شوروی و جنبش های انقلابی خاورمیانه
۱۰۲	۱- نقش احزاب روزیونیسیم
	۲- تطور روزیونیسیم شوروی در برخورد به جنبش های
۱۱۵	آزادیخواه در خلیج و خاورمیانه
	۳- سوسیال امپریالیسم شوروی و دسیسهای امپریالیستی
۱۲۸	بر علیه جنبش های ملی و استقلال طلبانه
۱۳۴	پایان سخن

www.iran-archive.com

بخش نخست : تحلیل تئوریک بناختصار

(در این بخش گوشیده ایم مباحث عمده تئوریک
فعالیت های روزبه ریشتهای مسکونی تا تکامل
آن به اصطلاحات را باز گو کنیم . بالطبع این
مختصر نتواند جوابگوی این مهم بود ، و می
بایست تکمیل گردد .)

www.iran-archive.com

ظهور امپریالیسمی - نوین در عرصه جهانی خاورمیانه

نیمه دوم سال ۱۹۵۶، برای جنبش کمونیستی جهانی، مصادف با سایه‌های دردناک و محسوس است. انگیزه ناشی از بیستین کنگره حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی بود. جریان بد ابهام اساسی تئوریت بخش عظیمی از جنبش کمونیستی جهانی را فرا گرفت و با سود جویی از پرستیژ انقلابی اتحاد جماهیر شوروی که به قیمت خون طیونها کارش و دستان و سرباز شوروی سرافرازا و در تحت رهبری نیر و حدیثه ناپذیر لنین، و استالین پدید آمده بود، به تلفت دار و دسترس خروشیف، با اتحاد سیاست نیمیل و فشار بر روی احزاب کمونیستی "برادر" و بخدمت گرفتن انواع وسایل تصفیه، تجاوز، شهید و حاکمه نظامی و اقتصادی، رویزونیسم مدرن که از نقطه نظر تئوریت "فوریترین" و در برانگیز خطرناکترین انواع رویزونیسم است، در غالب احزاب کمونیستی چیره شده و با غصب رهبری احزاب اروپای شرقی و کشورهای پیشرفته صنعتی، سیستم جهانی رویزونیسم مدرن که در تامل خویش به سیستم جهانی سوسیال امپریالیسم بدل گردیده است را ایجاد نمود.

دار و دسته خروشیف با دسایس توانا شدن طبقه نشانی که در احزاب مختلف در مقابل رسد رویزونیسم مقاومت می‌ورزیدند را از صحنه دور نمود و راه را برای دسایس بعدی - روزروازی روسیه فراخم ساخت و با اتحاد سیاست اقتصادی مبتنی بر اصل "سود ناخوش همه چیز است" پایه های آتی شامل سرمایه‌داری را در روسیه بنا نهاد و در تامل اپوزونیسم را به امپریالیسم موجب شد.

رفیق جورجیو در تحقیق تاریخی خویش اعتراف نمود: "شامل رویزونیسم شوروی به سوسیال-امپریالیسم و وحدت سیاست و احاد نوشته عثمانه آن وظایف نوینی را در مقابل نیروهای سد - امپریالیستی و انقلابی قرار داده است. مبارزه ایندولونیسم بر علیه رویزونیسم بمثابة وظیفه مرکزی شونی بقوت خود باقی است و می‌بایست تا به آخر و سخت لامل رویزونیسم ادامه یابد. اما امروز این ناامی و سرانجامی ناموفق بدنیال خواهد دست اثر اتحاد شوروی امروز را بمثابة یک قدرت دولتی امپریالیستی بحساب بیاریم.

"بزرگترین قدرت صدامتذلی عصر ما را، اتحاد مرتجعانه امریکا - شوروی تشکیل می‌دهد. در تمام بدان - اقتصادی، سیاسی و نظامی - برنامه های امپریالیستی شوروی و امریکا آگاهانه

بیشتر نزدیک تر گردیده ثان فرس می‌دعند. برای این دو ایر قدرت، اثر می‌براهند، نفس
عزمونی خویش را در جهان اعمال کنند، احتیاج به بندیک امری حیاتی است، از اینرو حرکات
خویش را با بندیک میزان کرده و مداوما برنامها و اعمال مشخص خویش را منظم می‌کنند.

"اهداف استراتژیکه ایندو عبارتست از نابودی سوسیالیسم، نیروی انقلاب و استقرار قدرت
خویش در عرصه جهان. لیه نیز این اتحاد متوجه کشور جمهوری نودهای چین نه بزرگترین مانع
تحقق نقشه‌های ضدانقلابی آنان است می‌باشد. ایالات متحده و اتحاد شوروی با هدف سرنگون
انقلاب در سر، بزرگترین تلاش خود را برای محاصره جمهوری نوده ای چین، انفراد آن و سر-
انجام نابودی کشور چین عمل می‌آورند، هر چند که این تلاش جز خواب خرگوش چیزی نیست.
تکیه اتمان آنان در مقیاس جهانی در آسیا، افریقا، اروپا و اقیانوسیه بخشی از این تلاش استراتژیک
تزیق ضدانقلابی مشرق آبهاست."

سرگویی جنبش‌های رهاشی بخش خلقهای جهان، محاصره و نابودی نام جمهوری نوده ای
چین، استقرار عزمونی ارتجاعی خویش بر سراسر عرصه کیتی؛ اینست نقشه مزورانه و تلاش بی‌نرم دو
امپریالیست عده عمر ما، اینست مشق آن اتحاد جانانهای نه بزرگترین مجموعه ارتجاعی قرن ۲۰
را ایجاد نموده است: امپریالیسم امریکا و نئوفاسیسم شوروی.

اما، طبیعی است که بنابه عمر قدرت امپریالیستی، دریاپی از اختلافات میان اتحاد امپری-
الیستی دو ایر قدرت موجود است. سهمین‌ترین تضادها بر سر منافع و تقسیم سود و دائسره
نفوذ این دو را از بندیکر جدا می‌سازد.
برای پیروزی بار نمودن در انقلاب جهانی و برای دفاع از چین نوده‌ای، در بر صورت و
سنگر مستحکم پرولتاریای جهانی و پشتگاه نرم تکیه نیروهای ضدامپریالیستی، صلحدوست و ترفی‌خواه
نام، نومیستها، انقلابیون و تکیه نیروهای ضدامپریالیستی می‌بایست بنوانند و برای اینند بنوانند
می‌باید اراده کنند و آگاه باشند که جنبه اتحاد ایندو ایر قدرت را در حدت منافع رحمنسان
جهان تصمصیف و جنبه تضاد منافع را تشدید کنند.

پس حثک حثک نومیست واقعی بودن اولاد عبارتست از چگونگی برخورد به اتحاد شوروی بنابه
یت قدرت امپریالیستی و ثانیاً سعی در از هم گسستن، تصمصیف و سرانجام نابودی جنبه ضد-
انقلابی امریکا-شوروی. اینست حثت!

و اما از نقطه نظر یک مارکسیست، ارزیابی از سیاست شوروی در خلیج فارس و خاور میانه
پس از تحلیل در باره جواب عمومی تر این سیاست و بنیاد آن سنی متناها را اکتبره انحصارا
سیاست فوق امکان پذیر نیست .

از هنگام غصب رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی بدست موشی کانگستر روئیزونیست، خط
مشی حزب کمونیست شوروی در عرصه جهانی متبدل به خط مشی سازشکاری و بنیانی با امریالیسم
امریکا بر علیه منافع خلقها و تکرار کندی ، غزاردی انترناسیونالی بوم گردیده است . لنین نوشت:
"سوسیالیسم باقیل مارکس نیست خورده است . این سوسیالیسم حالا دیگر نه در زمینه خاس
خود ، بلکه بعنوان روئیزونیسم و در زمینه عمومی مارکسیسم به مبارزه ادامه می دهد . . . سیاست
روئیزونیستی عبارتست از تعیین روس خود از واقعه ای تا واقعه دیگر ، تطبیق حاصل کردن با
حوادث روز و با تغییرات وارده در جزئیات سیاسی ، فراموش کردن منافع اساسی پرولناریا و
خصائص اصلی تئوری و خط سرمایه داری و تکیه تنامل تدریجی سرمایه داری ، فدا کردن این منافع در
مقابل منافع آتی واقعی یا فرضی و از خود باهیت این سیاست عم آشتارا برمی آید که می تواند
سئله های بینهایت گوناگون بخود بشیرد و هر مسئله ای که تا حدی تاریکی داشته باشد و عسیر
تعمیری در حوادث که نمی غیرمتغیره و یسریبی نشده باشد ، ولو فقط سرموشی و برای مدت نامدار
کوتاهی مشی اصلی تنامل را تغییر داده باشد - ناگزیر و عیشته موجب پیدایش انواع مختلف
روئیزونیسم خواهد شد . اجتناب ناپذیر بودن روئیزونیسم معلون ریشه های طبقاتی آن در جامعه
معاشر می باشد . روئیزونیسم یک پدیده بین المللی است . (مارکسیسم و روئیزونیسم - تئیه روی
کلمات از ماست)

اولین مستمنک "بین المللی" و داخلی تمام روئیزونیستهای تاریخ ، اسلحه "تعمیر سرمایه
جهانی" است . آنها که کشتنشان بهنگام مجادله با مارکسیسم واقعی و نه تحریف شده ، لغت
می شود ، روئیزونیستهای "چپ" و راست به افسانه همیشه زنده "شرایط تعمیر" سیاست متعسیر و
ارزیابی متعسیر تلب می کند "توسن می شوند . روئیزونیستها ، در اصرارشان برای یافتن "راغبهای
مختصی که بشرایط امروزی جهان بحورود و در هر کشوری با کشور دیگر و در هر سراییتی با سرایت
دیگر متفاوت باشد" با ناسیونالیستهای بورژوازی که ابتدا در بدنه بدنیان شوفاقی ۳۰ امروزی و وضعی
انقلاب می گردند ، عمندا و هم سیاست اند . البته بدینی است که "در شرایط منحس باید با
ارزیابی منحس سیاست منحس داشت" (لنین) . لیش مبار این منحس توسن لنین و آن
"منحس بودن روئیزونیستی دربابی ، اگر نه اساسی از تفاوت تبعه است .

رویرونیسم مدرن در دو اصل با کلیه اشکال ماقبل خویش همگون است: یکم، اصل
 "سوسیالیسم در حرف، امپریالیسم در عمل"، شامل اپروتونیسم به امپریالیسم (لنین) و دوم این
 که در طول تاریخ گراس عده همه رویرونیست ها چیزی مگر لیبرالی کردن مارکسیسم، تبلیغ راه های
 سازشکارانه، تشویق نوده ها به پارلمانتاریسم و سرانجام طرح نقشه برای به سرانجام رساندن کامل
 سازش طبقاتی نبوده است. هر دو اصل بر پیشانی رویرونیسم مدرن چون مهری می درخشند.
 نو کوشی این از ضروریات است که خران هر طوفانه را با یک داع نشان کنند!
 اپروتونیسم در اتحاد شوروی از غلبه خط مشی خروشیچی آغاز گردید و بزیمیتی منطقی دریات
 لکینکی هر خیانت، در تکامل خویش به جریان بورژوازی و در نهایت به یک قدرت امپریالیستی تبدیل
 گردید. اما چگونه می تواند یک کرایس اپروتونیستی در حزب به غلبه خط مشی امپریالیستی و تبدیل
 یک کشور انقلابی سوسیالیستی به یک جامعه سرمایه داری بیانجامد؟
 یعنی از هر چیز باید روشن نمود ماهیت طبقاتی و زبناهی اپروتونیسم و رویرونیسم چیست
 لنین در تشریح ماهیت و نقش شوئیست ها و مرتدین انترناسیونال دوم نوشت: "این افسران
 دشمنان طبقاتی ما هستند و به بورژوازی گرویده اند" (وظایف پرولتاریا در انقلاب ما)
 لنین پیشوای بزرگ پرولتاریای جهان در مقالهای تحت عنوان مسائل مورد مشاجره در مبارزه
 بر علیه جریان منشیویکی و انحلال طلبی که در درون جنبش کارگری روسیه پدیدار گردیده و خود
 را در زیر استار "مارکسیسم" پنهان نموده بود چنین نوشت: "... آیا این شعار، مارکسیستی
 یعنی پرولتاری است یا لیبرالی یعنی بورژوازی؟ پاسخ این پرسش را باید در تجزیه و تحلیل
مناسبات میان نیروهای اجتماعی روسیه معاصر جستجو نمود نه در روحیات و نقشه های انحلال طلبان
یا گروه های دیگر. (تأکید از ماست) اهمیت این شعارها را مناسبات بین نیروهای تمام طبقات
 کشور تعیین می کند نه نیت و مقاصد تنظیم کنندگان آنها... فقط افراد بی منزلت ممکنست گفتار
 انحلال طلبان را با انگیزه های انحلال طلبان مقایسه نمایند. باید گفتار آنها را با کردار بورژوازی
 وازی لیبرال و موقعیت عینی وی مقایسه نمود... انحلال طلبان (بخوانید رویرونیستهای مدرن)
 روشنفکران خورده بورژوازی هستند که از طرف بورژوازی ماموریت دارند هرزگی لیبرالی را در محیط
 کارگری وارد سازند...

وی بار دیگر در نشان دادن ارتباط دقیق میان بورژوازی و کرایس بورژوازی در جنبش
 کارگری در پاره مجله لوج (ارگان انحلال طلبان) می نویسد: این روزنامه "با پول تروندانی که
 در صف بورژوازی بودند اداره می شود.

وی در تفتیح داروده کائوشکیستی انترناسیونال دوم می نویسد "مفاهیم طبیعی بورژوازی
عناصری از قبیل کائوشکی را - بدنهای خود می نشاندند - (انقلاب پرولتری و کائوشکی مرتد) ...
انترناسیونال دوم "علا نقض خدمتگذار بورژوازی بین انطالی را بازی می بندد" (انترناسیونال سوم و
مفاهیم آن در تاریخ)

نمای نکات ماثرومه توسط لنین در مورد اپورتونیستها و روزیونیستها و جنس کارگری آن
زمان نازل بر اینست که پایه های طبقاتی اپورتونیسم و روزیونیسم، بورژوازی است. "روزیونیسم
کائوشکیستی، جریان بورژوازی در جنس کارگری است"
روزیونیسم عبارتست از تلاش بورژوازی که فد در غم گویدن جنس پرولتری را داشته و
چون در زمینه عمومی سرمایه داری قادر به انجام اینکار نیست به لباس مارکسیسم آترا انجام می
دهد.

لنین نشان داد در یک کشور سوسیالیستی، تنها زمینه ای که بطور غده بورژوازی می توانست
بحیات خود ادامه دهد سعی در نفوذ در حزب و ارگان های آن بوسیله اجیر روشنفروانی است
که با لباس مارکسیسم با مقامات عالی حزبی و کسوری خود را بالا می کشند و نه از طریق جنس
داخلی بلکه از راه کسب رهبری حزب و کشور و خدمت گذاردن برنامه های بورژوازی و امپریالیست
لیست ها سعی در شکست سوسیالیسم و انقلاب پرولتری و دستکاری پرولتاریا می نمایند.

روزیونیسم از آنجا که یک جریان بورژوازی است، ما عینا و حقیقتا با سوسیالیسم دستفشی
کینه توزانه و عنودانه دارد و برای سرکوبی کامل آن مبارزه می نماید. روزیونیسم زائده جنس
کوشیستی و در کنار آن نیست، روزیونیسم عامل بورژوازی در جنس کارگری است.
برخی اشتباهات تاکتیکی حزب در امر تربیت کادر و سیاست تربیت انقلابی بوده ها سعی
توانند زمینه را برای رشد روزیونیسم آماده تر سازد. می تواند اجازه دهد روزیونیستهای درون
حزبی بتوانند در لباس مارکسیسم دوران بیشتری را بحیات خویش ادامه دهند. رفیق مائوسه دون
می نویسد:

"در کشور ما ایندولوژی بورژوازی و خورده بورژوازی برای مدتی طولانی محور بجای خواهد
ماند. سیستم سوسیالیستی در کشور ما بطور اساسی مستقر شده است. ما در تحون مالکیت
بر وسائل تولید هم اکنون به پیرونیهای اساسی نائل آمده ایم، ولی در جنبه سیاسی و ایدئولوژی
لویزیک هنوز پیروزی کامل حاصل نگردیده ایم. در زمینه ایندولوژی این مسئله که در مبارزه بیست
پرولتاریا و بورژوازی گدامت بر دیگری پیروز خواهد شد هنوز واقعا حل نشده است."

* در این مورد این مسئله که سوسیالیسم یا کاپیتالیسم، کدامیک بر دیگری پیروز خواهد شد هنوز
 واقعاً حل نشده است. وی در جمع بندی از لزوم تربیت کارگر می نویسد :
 * ما برای تعیین اینکه رنک حزب و دولتمآن عوس نشود ، باید نه تنها شی و سیاستسی
 صحیح اتخاذ کنیم ، بلکه باید طوبنها جانشینی که بتوانند امر انقلاب پرولتاریائی را ادامه دهند
 تربیت و آماده نمائیم . مسئله تربیت جانشینانی که امر انقلاب پرولتاری را ادامه دهند ، در
 آخرین تحقیق مسئله ایست مربوط به اینکه آیا کسانی پیدا خواهند شد که بتوانند امر انقلاب
 مارکسیستی - لنینیستی را که از طرف نسل سالفند انقلابیون پرولتاریائی آغاز شده ادامه دهند
 یا نه؟ ، آیا رهبری حزب و دولت در دست انقلابیون پرولتاریائی باقی خواهد ماند یا نه ،
 آیا نسل‌های آینده ما در راه صحیح مارکسیستی - لنینیستی پیش خواهند رفت یا نه ، سخن
 دیگر آیا ما می‌توانیم از پیدایش روزیونیم حروسیفی در چین بطور موفقیت‌آمیز جلوگیری کنیم یا
 نه؟ سخن کوتاه ، این مسئله‌های فوق‌العاده مهم است ، مسئله ایست که با بود و نبود حزب و
 دولت ما بستگی دارد ؛ مسئله ایست که برای آینده امر انقلاب پرولتاریائی تا حد یا هزار و یا
 حتی بی‌هزار سال دیگر نیز عظیمان دارای اهمیت اساسی خواهد بود . گاهتین امپریالیسم با
 استناد به تغییرات اتحادشوروی ، امید خود را به "تحول مسالمت‌آمیز" نسل سوم یا چهارم حزب
 چپ بسته اند . ما این پیشبینی امپریالیستها را عقیم خواهیم گذاشت . ما باید از عالیترین ارگان
 سازمانی گرفته تا پایین ترین آن در همه جا به تربیت و آماده ساختن ادامه دهندگان امر انقلاب
 توجه داشتی . مبدول داریم .

سخن کوتاه ، در نیمه دوم سال ۱۹۵۰ بر اثر کنترس جهانی ایده‌های سوسیالیستی و
 کمونیستی ، بروزراری برای نابودی سیستم سوسیالیسم که بیش از یک جمعیت جهان را در بر می
 گرفت ، نی‌تراست از شیوه معمول جنگ استفاده نباید ، تنها راه مقابله بروزراری بین‌المللی
 سعی در نابود سوسیالیسم از طریق نفوذ در داخل صفوف جنبش کمونیستی بود . بی‌جهت
 نبود وقتی خروشیف ترغای انحرافی خویش را در حزب استوار ساخت ، وقتی تأثیرات این انحراف
 فات در سیاست داخلی و خارجی حزب خود را نشان داد بناگاه تمام تبلیغات ضدشوروی که تا
 پیش از آن در زیر لوای خطر جنگ سوم و نت نارتیسم جریان داشت جای خود را به سیاست
 "نزدیکی با جهان کموسم" گندی داد . بناگاه تمام دستگامهای رادیکالی و تبلیغاتی ضد شوروی
 و عصر جنگ سرد بسته شد و بروزراری بین‌المللی در حالیکه ر شوق و شمعف "فدرت کمیسری
 برادران مسلکی" خود در حزب و کشور یر افتخار لنین بان می‌زد با تمام قوا در زمینه‌های

سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک به استقبال روزیونیسم شوروی شتافت و در تحکیم آن تا جایی که توانست کوشید. بگذریم که مردمان رهبری حزب کمونیست شوروی این استقبال "برادرانه" امیر-یالیستها را بعنوان "پیروزی سیاست عمرستی" سلامت آمیز ارزیابی و توجیه نمودند.

این خوشخدمتی خروشیف و داروسته در تبدیل حزب کمونیست پز افتخار شوروی و بزرگترین ستر زحمتکشان جهان به یک پایگاه بورژوازی همانگونه از طرف کندیها و تراست ها و مونیپولیگنا غربی با استقبال رهبر گردید که خیانت گائوتسکی، هیلفدینگ و مکدونالد ها از طرف بورژوازی در زمان خود.

پدیده ای که امروزه ما با آن روزیونیم استقرار قدرت حاکمه روزیونیسم بدون در حزب و دولت اتحاد شوروی است. روزیونیسم معاصر نیز همانند سوسیال دموکراسی، ترزوتسکیسم و سایر اشکال روزیونستی جهانی است بورژوازی در درون جنبش کارگری.

اما برخلاف انواع پیش از آن، روزیونیسم معاصر تنها یک جریان ساده نیست، روزیونیسم معاصر در راس قدرت دولتی یک کشور سوسیالیستی قرار گرفته و برای اولین بار در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی بمثابة حاکم اعمال می کند. بمبارت دیگر بورژوازی قدرت حاکمه را در حزب و رهبری اتحاد شوروی غصب کرده و یک کشور سوسیالیستی را به یک کشور سرمایه داری مبدل ساخته است.

همانگونه که تلاش فئودالیهای اروپای شرقی در شکست قدرت دولتی بورژوازی در نیمه های قرن سابع و شکست دولت بورژوازی از فئودالها، به بازگشت جامعه به اقتصاد فئودالی انجامید، استقرار بورژوازی در صدر قدرت حاکمه کشور سوسیالیستی می تواند این کشور را نیز چند موقت به یک جامعه سرمایه داری و بالاتر از آن سرمایه داری انحصاری دولتی مبدل نماید.

این چنین است دیالکتیک تکامل روزیونیسم. در تاریخ این چنین چهره ای در گذشته نیز وفق یافت. سوسیال دموکراسی و احزاب متناسب بدان ابتدا بمثابة یک جریان ایوژنونیستی پدیدار گردیده و در یک پروسه تاریخی به جریان بورژوازی در جنبش بین المللی کارگری مبدل گردیدند و امروز پس از ده سال که از تکامل سوسیال دموکراسی سیری گردیده است احزاب سوسیال دمو-کراتیک در غالب کشورهای اروپایی، آلمان غربی، سوئد، نروژ، دانمارک و انگلستان جزئی از قدرت حاکمه و دولت این جوامع بحساب می آیند. فراموش نباید نمود که آقای وینی برانت که در راس امپریالیسم آلمان در عقب سرمایه داری اروپا برای رهبری بازار مشترک فعالیت می نمایانند و هارولد ویلسون نخست وزیر چند سال قبل حزب کارگر انگلستان هر دو در راس احزاب سوسیال-

دموکراتیک که زمانی هم‌دوس حزب لیبرال سوسیال دموکرات کارگر روسیه برای انقلاب پرولتری مبارزه می‌نمودند قرار دارند. آری سوسیال دموکراسی که زمانی انحرافی آشکار در جریان جنبش کارگری بود امروز بخشی از امپریالیسم جهانی است.

روزیونیسم خروشیچی این پروسه رشد را به مراتب سریع‌تر و به مراتب آگاهانه‌تر طی نموده و امروز از جریانی که خود یک انحراف در جنبش کارگری قلمداد می‌گردد به بخشی از امپریالیسم جهانی مبدل گردیده است.

و البته بدیهی است آنگاه که چین سوسیال دموکراسی آلمان که بر رهبری امپریالیسم آلمان قرار گرفته است، روزیونیسم خروشیچی بر رأس اتحاد شوروی، دولت را از ابزار حاکمیت طبقه کارگر به یگانه مونیپولی عظیم این کشور مبدل ساخت، آنگاه دیگر تنها مبارزه آیدئولوژیک بر علیه اتحاد شوروی ننگار نمی‌گردد بلکه باید چون مبارزه بر علیه تمام امپریالیستها به نبرد برای نابودی سوسیال امپریالیسم پرداخت.

نخست اولیه سیاست سوسیال امپریالیسم اتحاد شوروی که توسط حزب کمونیست چین در سال ۱۹۷۱ در پنج اصل فرموله گردید به‌قرار زیر است.

اول: تأمین رهبری کشورهای دیگر بویژه کشورهای روزیونیستی بدست اتحاد شوروی.
دوم: فعالیت در جهت استقرار دیکتاتوری بین‌المللی یعنی حد داشتن در بداخلیه نظامی برای "کسک" به سیستم سوسیالیستی. چون استقرار دو میلیون سرباز در سرزمین جمهوری توهای چین و ۳۰۰ هزار نفر در اروپای شرقی!
سوم: فعالیت برای ایجاد پت سیستم مستعمراتی نوع نوین بویژه در اروپای شرقی و جمهوری مغولستان.

چهارم: باصلاح تقسیم بین‌المللی کار در جهت انجام همان سیاست کهن امپریالیستی منی بر مبنای تمدن جهان سوم به تأمین کننده مواد خام غرب صنعتی.

پنجم: تدوین پت سیاست نظامی امپریالیستی بویژه ایجاد بزرگترین ناوگان دریایی جهان و ادعای اینکه "ناوگان شوروی باید به هر جایی که منابع امنیت کشور ما امتضا می‌کند برود".

امروز تمام سیاست امپریالیستی اتحاد شوروی جسم خود را بطور ویژه در دو نکته متجلی می‌نماید:

اول: نبرد در عرصه موت با امپریالیسم امریکا بر علیه حلقهای جهان و بویژه محاصره

چین توده ای - سازشی که در خدمت نیرو آینده است

دوم: رقابت اقتصادی، نظامی و سیاسی با آمریکا برای کسب عزمونی جهان و تقسیم

دایره نفوذ و بفتح نیروی.

در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست چین به کنگرسه دهم حزب اوت ۱۹۷۴ چنین می

خواهیم:

لننین نوشت: یکی از ضوابط اساسی امپریالیسم عبارتست از رقابت میان بندگان قدرت

بزرگ برای کسب عزمونی امروز، بطور عمده در ابر قدرت انبی، ایالات متحده آمریکا و اتحادیه

شوروی، نیروهای هستند که برای کسب عزمونی مابله می کنند. در حالیکه عریده های حلقه سلاح

می کنند در واقع و بطور دائمی به گسترش نیروهای نظامی خویش مشغول اند. هدف آنها،

مقابله برای عزمونی جهان است. آنها مقابله می کنند و میوازات سازش می نمایند. سازش آنها

نیز قدمی است در راه مقابله باز هم حادث ترشان. در حالیکه مقابله امری مطلق و همیشگی

است. سازش جبرای موقت و نسبی است.

اغلام سال اخیر بعنوان "سال اروپا" و فرم یابی، با اصطلاح کنفرانس صلح جمعی اروپایی،

بیانگر اینست که از نقطه نظر استراتژیک اروپا نقطه کلیدی مقابله آنهاست.

غرب همواره می خواهد که عطف ریزینستهای شوروی را بشوی شوی، بسوی چین معضوب

کند. و این کار صورت خواهد گرفت تا آنجا که در غرب آرامی برقرار است. البته چینی

قطعه گوشت دلپذیری برای همه بنظر می رسد. لیکن این تکه گوشت بسیار سخت دندان است.

و تاکنون نیز کسی را یارای اشعان کردن آن نبوده است. و بهیژه اکنون که داروستانه لب پیاو

"جاموس اعظم" برچیده شده است.

امروز ریزینستهای شوروی در حالیکه به غرب تعرض می کنند به شرق دندان نیز می کنند،

بر دامنه رقابتشان در اروپا می افزایند و نبرد هایشان را در مدیترانه، اقیانوس هند، و هر جای

دیگری که دسترس باشد گسترش می دهند.

مقابله اتحاد شوروی - آمریکا، عامل اصلی آشفتگی اوضاع جهان است. این واقعیتی است

که هرگز نمی توان با عبارات ساختگی روی آن سربوس گذارد و انبئ نیز بسیاری کشورها و ملتها

بدان پی برده اند. جریان فوق الذکر مقاومت بسیاری کشورهای جهان سوم را بخود برانگیخته و

تولید اختلافاتی از سوی زاپن و کشورهای اروپای غربی نموده است. در اطن ۲۰ سال

گذشته ریزینستهای شوروی، از خروشیف تا بزرزف، کشور سوسیالیستی را میدان به یک قدرت

سوسیال امپریالیستی نمودند. از نظر داخلی، دست به احیا سرمایه‌داری و استقراریت قدرت فاشیستی زده و ستم را بر ملت‌ها افزودند و نتیجتاً تضادهای سیاسی و اقتصادی و همچنین تضادهای درونی ملت‌ها را افزودند.

از نظر خارجی، چکسلاکی را اشغال نموده، نیروهای خود را در مرز چین متمرکز نمود و سرماز و فزا به مغولستان فرستاده و از رژیم ارتجاعی و خیانت‌کار لنین‌تول بدفاع برخاسته‌اند و خیزش کارگران قهرمان لهستانی را سرکوب کرده و ... که منجر به بیرون راندن آلمان گتس پرداخته و کشور پاکستان را تجزیه نموده و بسیاری عملیات خرابکارانه در سراسر آسیا و آفریقا انجام داده‌اند.

این مجموعه حقایق، چهره کثیف آنها را بر ملا ساخته و ماهیت ارتجاعی واقعی آنان را به عنوان "سوسیالیست در حود" امپریالیست در عمل نشان می‌دهد.

و اما بد نیست نجم زنده روزیوئیس و امیرالیم سوری را از دهان سخن بزرگترین نماینده امپریالیسم معاصر بشنوم. در تازه‌ترین اراخیف "مارکسیستی" دویس در ۲۱ دسامبر ۱۹۷۲ به‌مناسبت پنجاهمین سالگرد تشکیل جمهوری شوراعا این سردهسته خائنین به شوراعای لنینی و استالینی، مرتد لئونید برزف چنین گفت:

"از نظر ما هدف سیاست خارجی اتحاد شوروی هم‌چنان تحکیم صلح می‌باشد که ما برای ساختمان کمونیسم و دیگر کشورهای سوسیالیستی و تمام خلقهای جهان بدان استعاض دارند. بدین دلیل است که ما هم‌چنان بر خلاف سیاست تجاوز عمل خواهیم کرد و برای از میان بردن شرایطی که بوجود آورده جنگهای تجاوزکارانه در سطح جهان هستند کوشش خواهیم نمود. ... نکته دیگری نیز باید تأکید گردد. ما همیشه از میان برداشتن پایگاه جنسیت در هندوچین را یکی از اعم وظایف مرکزی سیاست خارجی اتحاد شوروی قرار داده ایم. ... این کاملاً با برنامه مشترک جنبش کمونیستی جهان مطابقت دارد. قدرت سال ۱۹۶۹ سوبه جلسه بین‌المللی احزاب کمونیست به‌صورت بیان می‌کنند که مبارزه در راه صلح جهانی جنبه عمده در فضا-لیتهای مشترک کمونیستها می‌باشند."

مارکسیستها همواره مدافعین درجه اول و پیتلایم استوار مبارزه در راه صلح‌اند. اصولاً مبارزه در راه صلح همواره جز "بسیار مهمی از برنامه سیاست خارجی یک کشور سوسیالیستی را تشکیل می‌دهد. چه لنین و چه استالین در تدوین سیاست خارجی اتحاد شوروی به مسأله صلح توجه بسیاری نمودند.

" دولت کارگران و دهقانان به تمام ملل درحال جنگ و حکومت‌های آنان پیشنهاد می‌نماید که فوراً مذاکره را برای صلحی بحق و دموکراتیک آغاز نمایند. چنین صلحی از طرف دولت شوروی می‌باید بلادرنگ و بدون الحاق و تعهدات باشد."

این اولین پیام دولت شوروی به‌زیربنی لندن در دومین روز تأسیس خود به‌جهانبانان بود. رفیق استالین نیز مبارزه در راه صلح را بشاذه برنامه مهم سیاست خارجی اتحاد شوروی اعلام داشته چنین نگاشت:

" سیاست خارجی اتحاد شوروی، روشن و مشخص است:

۱- " ما موافق صلح و تقویت روابط بازرگانی باکلیه کشورها هستیم. و این موضع ناست و ما بدین موضع تا آنجا که دولت دیگر روابط مشابهی با اتحاد شوروی حفظ نمایند، تا آنجا که تلاشی در تجاوز به حقوق کشور ما ننمایند، و فادار هستیم."

۲- " ما خواهان روابط سالمیت آمیز، دوستانه و نزدیک با کشورهای هم‌مرز و همسایه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، هستیم. این موضع ناست، و ما به این موضع تازمانی وفادار خواهیم ماند که این کشورها روابط مشابهی را با اتحاد شوروی برقرار سازند، و هیچ‌چیز در پی تجاوز، مستقیم یا غیرمستقیم، به تمامیت ارضی و سرحدات مرزی کشور شوروی برنمایند."

۳- " ما از طلی که قربانی تجاوز شده‌اند و اکنون برای استقلال کشور خویش به مبارزه برخاسته‌اند، پشتیبانی می‌کنیم."

۴- " ما از تهدیدات متجاوزین ابلاتی نداریم، و آماده‌ایم تا در مقابل هر ضربه وارد شده از جانب محرکین جنگ، که در صدد تجاوز به خاک شوروی می‌باشند، آنرا بسازد و ضربه پاسخ‌گوئیم. چنین است سیاست خارجی اتحاد شوروی."

اما مبارزه در راه صلح که سوما امریست صحیح می‌بایست خصوصا در رابطه با شرایط جهان مورد بررسی قرار گیرد. باید سنجید اوضاع مشخص مقابل کشوری که می‌خواهد این سیاست صلح را اعمال کند چیست. باید سنجید سیاست تبلیغ صلح و کوشش در ایجاد جنبه‌های دفاع از صلح که گاه می‌تواند بخشهایی از ارتجاع کشورهای سرمایه‌داری را در برگیرد و غالباً می‌گردد، در کجای مجموعه سیاست کشور سوسیالیستی قرار دارد، عبارت دیگر چه جایگاهی ایفا میکند. هنگامیکه کشورهای سوسیالیستی در خطر مستقیم حمله امپریالیسم بسر می‌زنند و یا غلا مورد حمله آن قسزار گرفته‌اند همچون شوروی ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱، هنگامیکه معاضد امپریالیستی انواع دناست‌س و توطنه‌ها را برای سرکوبی کشورهای سوسیالیستی بکار می‌برند و در جهان نیز جنبش قسوی

کارگری و جنبش عظیم آزادیبخش در کشورهای مستعمراتی و نیمه مستعمراتی به آنگنان محدودی و توانایی موجود نیست که بتواند یابوری فوری برای کشورهای سوسیالیستی محسوب گردد، در آنگنان نقش تبلیغ صلح، خلع سلاح عمومی و کوشش در تکیه بر تضاد میان جناحهایی از سرمایه داران که مواضع بیشتر با منافعی سازگار است با جناحهای جنگ افروز آن، ایجاد جبهه های صلح طلبی در سراسر جهان بخش بسیار مهمی را در فعالیت کشور سوسیالیستی ایفا خواهد کرد. و بالاخص چنانچه این کشور سوسیالیستی یگانه کشور سوسیالیستی و معاصر در جهان سرمایه داری باشد، امری که بدت ۳۰ سال برای اتحاد شوروی وجود داشت، کشور سوسیالیستی گناه برای رسیدن بدین گونه صلح ها به سازشهای مصلحتی پس عظیمی نبی خواهد داد. در چنین دورانهای نیروهای نظامی کشورهای سوسیالیستی، پشتیبانی محافل صلح دوست جهان، جنبش های آزادیبخش و کارگری، بهر شدتی که جریان دارند، فعالیت دیپلماتیک و صلحجویانه کشور سوسیالیستی وسائل اساسی حفظ و دفاع از پایگاه انقلابی است. بهر چه اگر جنبشهای انقلابی در حال فروکش و رکود بوده باشند، کشور سوسیالیستی مجبور به تکیه گزاردن بیشتر بر روی سایر جوانب فعالیت خویش است. اینها همه جزو پدیدههاست است و رفقا لنین و استالین بارها بدین اشاره کرده اند.

لاکن وقتی سرمایه داری بر اثر جنگ جهانی بنگی در هم کوبیده شده، قوایش تا حدود بسیاری فرسوده گردیده است، بجای یک کشور سوسیالیستی واحد، اردوگاه عظیم سوسیالیسم مرکب از جنبش از ۱۳ کشور سوسیالیستی ایجاد گردیده است، جنبش های کارگری در حال یا گرفتن و تسو فان جنبش انقلابی خلفهای سه قاره در حال برخاستن است، هنگامیکه سوسیالیسم پس از یک میلیارد نفر از اهالی کره زمین را در بر میگیرد، کشور سوسیالیستی به سلاحهای اتنی مجهز شده است، و خلاصه کلام اوضاع بین المللی شرایط بسیار مستعدی را برای پیوستن همه جانبه برطیه امپریالیسم و ارتجاع بین المللی، کمک به بلند نمودن جنبش های آزادیبخش و کارگری مهیا نموده است، چنانچه کموری تحت نام سیاست "صلح" بجای تحکیم بخشیدن و تقویت اردوگاه سوسیالیسم، افشای وسیع و آشکار امپریالیسم، کمک همه جانبه به جنبشهای در حال رشد، بسط افکار کمونیستی در سراسر جهان و استوارانه مقابل امپریالیسم ایستادن و بلند نمودن علم "کارآمدن با آمریکا" پرداخت، مبلغ صلح و دوستی و همزیستی صلح است. آری میان اینها "بتر" گردید؛ از حضرات "آدم کنی و تلسف گردیدن نیروی انسانی و منابع مادی" سخن گفت، درباره "جلب تدریجی سرمایه داران بسوی کمونیسم" اظهار فضل کرد، از امکان "تشکیل جبهه های سوسیالیستی ضد مونوپولی" با بخشهایی از

بورژوازی جهانی برای گرفتن قدرت از امپریالیسم یاوه سرانی کرد، آنگاه این کشورنتها هیچ و چ
مشتکی با لنینیسم ندارد، بلکه بالعکس بدانسان که لنین هنگام مبارزه با انترناسیونال دوم که
اتفاق سخفانی از این قبل میگفتند و به اسلحه معجزه آمای "شرایط ویژه" توسل جسته بودند،
اطهار داشت، این ریزبونیسم آشکار، "آستانهوسی و چالاری درگاه بورژوازی است."

مرتدانی چون خروشچف و ایادی اس تحت لوای "تغییر شرایط" و "چرخش اوضاع بسودصح و
و سوسیالیسم"، تجدید نظر طلبی خود را آغاز کردند. کبلی کسی نبود باین آقایان بپدیده
تازه اثر هم بدرستی اوضاع بسود سوسیالیسم تغییر یافته بود، اثر بواقع شنا درست تشخیص
دادید که اوضاع به ضرر سرمایه داری عوض شده است، آیا هنگام آن نبود که با چرخش اوضاع
بسود سوسیالیسم شمیر پرولتاریا را نیز تر میزدید بجای آنکه آنرا بخلاف برید؟ آیا اینگونه است
که هنگامیکه در عرصه نبرد طبقاتی نیروی انقلابی متوجه میگردد که اوضاع بسودس تغییر یافته و
اینک دیگر میتواند دشمن طبقاتی خویش، بلکه دشمن طبقاتی خویش را برای همیشه سرنگون
سازد، ناگاه سیاست عقب نشینی به سیاستهایی که به گاه اوضاع وخیم، به گاه تسلط
ارتجاع باید اتخاذ نمود شویمل کرد؟

مگر نه اینکه توسط به نقل های پارلمانی، شرکت در "دوما"ها و این گونه سخیره
بازنهای بورژوازی اساسا سیاست دوران تعرض نبوده، بلکه سیاست هنگام عقب نشینی است.
مگر تجربه انقلاب جهانی نشان نداده است که پرولتاریا هنگامیکه شرایط بنقص بود بایستند در
سیاست ظاعتر گشته، و رخ های بس قوی تر اتخاذ نماید.

و اتفاق مارکس یکی از دلایلی را که برای شکست قیام کارگران پاریس در ۱۸۷۱ برشرد همین
بود، که زحمتکاران پاریس آهنگام که بورژوازی را از پاریس راندند و اوضاع کاملا بنفشان
بود به قاطعیت سلاح خویش نیز زدند و ازها انورفته ترین سلاحها تا آنجا که باید برای طبع
واقع نهائی بورژوازی سود نیستند.

باری سیاست "صلح" خروشچف که بعنوان مبنی اصلی چرخش اتحاد شوروی معرفی گسردید
مگر سازش با ارتجاع بین المللی، خیانت و ارتداد به پرولتاریا، بویژه هنگامیکه این پرولتاریا
میتوانست ضربات بس عظیمی به سرمایه داری وارد سازد نبود.
و اما بیامین مسئله جنگ و صلح بطور اعم تحریفات بسیاری شده است.

در عصر امپریالیسم عموما دو جریان جنگ موجود است: جریان اول جنگ میان دستچینات
امپریالیستی با یکدیگر، برای تقسیم مجدد جهان که بویژه هنگامیکه جهانی میگردد، پای مسئل

کوبک و مستعمرات را نیز عظیم نماید خلقهای آنان بدین جنگهای خاناناسوز باز نماندند ، ویرانی و فلاکت ناشی از این چنین جنگهای را برایشان به ارمان میاورد . تجاوز و لاپرواہی - لمبستی بدنہال بازار به خاک کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره ، بسان تجاوز زاین ب خاک چین فرانسه و آمریکا به خاک ویتنام و انگلستان و فرانسه ب خاک مصر ، از جمله آن جنگهای تجاوز کرانه ایست که با شش جنگ افروزنده امپریالیسم عجین است .

این گونه جنگها که با نتیجه طمع آژندانه امپریالیستها برای افزودن بر مستعمرات خویش و یا نماید آنان به تقسیم مجدد جهان میان خویش است ، جنگهای صد انقلابی و ارتجاعی اند .

کشورهای سوسیالیستی و همه کمونیستهای جهان بشناختن و ماطعانه باید بر طبقه این جنگ افروزها بپا خیزند و در راه صلح و بر طبقه این جنگها مبارزه نمایند . اینجا مبارزه در راه صلح امری مقدس و طبقه بر ارج کشورهای سوسیالیستی است بالاخص اگر امپریالیستها داشته جنگها را تا تجاوز به کشورهای سوسیالیستی بسط دهند .

جریان دوم جنگهای با طبیعت دیگر هستند : اینان برخلاف اولیا جنگ انقلابی خوانده میشوند ، جنگ طبقه متکس بر طبقه متکسر ، جنگ طبقاتی در پیوند بر طبقه حکومتهای ارتجاعی و خود فروخته ، جنگ انقلابی در راه بیرون راندن امپریالیسم و عداوتی آن از مستعمرات و نیمه مستعمرات . اینگونه جنگها از جانب طبقات متکس بر طبقه طبقات متکسر و مدافعین بین الطلیشان سازمان داده میشود و جنگی است عادلانه ، بحق و انقلابی . این را در واقع جنگ نه ، بلکه انقلاب مینامیم .

امپریالیسم که خود بپا کننده جنگهای نوع اول ، جنگهای صد انقلابی است ، بر عکس در مورد جنگهای نوع دوم یعنی نبرد زهائیکس ملل در پیوند که یگانه راه رهایی آنان بشمار میروند ، چهره ای بسیار محدودست و " ضد جنگ " دارد . و این بسیار بدیهیت است .

مبارزه در راه صلح که در مقابل آن جنگها و طبقه بر ارج همه انقلابیون بشمار میروند ، بر عکس در مورد دومی یک سطحه ارتجاعی ، یک تلاش ضد انقلابی است . صلح در برابر جنگهای انقلابی تنها بمعنی تابدی کامل ضد انقلاب میتواند باشد و پس ولعبر امری فوق العاده ارتجاعی است .

امپریالیسم و ایدئولوژیهای هم طراحان جنگهای ضد انقلابی و هم مجوزین " صلح " برای جنگهای انقلابی . آنان هم به خونین ترین جنگهای خاناناسوز برای تقسیم مجدد جهان میان یکدیگر میپردازند و هم " صلح " و سازش میان طبقه متکس را با متکسران تبلیغ مینمایند . بر عکس کمونیستها

از سوسیالیستی و انقلابی و جهان سوم بیا میخیزند و هم برای درهم کوبیدن "صلح" ارتجاعی میان طبقات متخاصم ، میان ارتجاع و خلق قیام میکنند .

تلاش برای صلح در مورد اول یعنی در مقابل جنگ افروزی امپریالیسم و بلاخره دسیسه های وی بر علیه کشورهای سوسیالیستی و گسترش شبکه نظامی به سرتاسر جهان امری فوق العاده مهم و ضروری است . این و طبقه دارای درجهت کوتاه مدت برای تحمل صلح به امپریالیستها ، محدود نمودن نظامی آنان ، افسای سیاستهای جنگ افروزیسان و غیره و دیگری دراز مدت ناپودی کل سیستم امپریالیستی بعنوان منشا" اصلی تمام جنگها میباشد .

و لاکن کوشش در راه " صلح " هنگام جنگ انقلابی میان طبقات ستم کشیده ای که پس از سالها و قرنهای سنگینی بر نجرمان اکنون بیا خواسته آزادی خود را بسوزر اسلحه طلب میکند یعنی آب پاشی بر آتش خشم نموده ، یعنی مرهم گزاردن بر زخم بردگان ، یعنی تاسه لیبسی در آستان طبقات سنگر ، یعنی خیانت و ارتداد به منافع انقلاب .

تلاش صلح آتاپان خروشچف ، برژنف و شرکا ، تلاششان در آرمیان برداشتن اجاق جنگ در آسیای جنوب شرقی " در آرمیان برداشتن تمام " پتانسیل های احتراقی و جنگ در سراسر جهان " در ترویج سیاست مذاکره میان نیروهای انقلاب و ضدانقلاب (که امریست صحیح) بجای سیاست مبارزه انقلابی قهری (که طبعا دشمنان را بیای میزند اگر نیز میگذاند) و جایگزین نمودن جنگ انقلابی با صلح امپریالیستی ، همان تلاش سنتی تمام امپریالیستها برای خاموش نمودن نرساد حق طلایی ملت های در بند و سازش میان ستمگزاران و ستمگران و بهنگام " صلح " امپریالیستی بر جهان است . برژنف البته که مدیون رانیز چون میخود می نارد ، اطمینان به ترمیم غسته مرکزی سیاست لنینی صلح سنگم تجاوز امپریالیستها به کشور انقلابی روسیه پرداخته و می نویسد : " رفقا سیاست خارجی ما همواره سیاستی طبقاتی ، یعنی سوسیالیستی در محتوی و هدف بوده و خواهد بود . و دقیقاً کاراگر سوسیالیستی آن است که آنرا سیاست صلح می نند . لنین می گوید " بدین - های باور نقدی را که جنگ برای کارگران و دهقانان بجهت می آورد میدانیم و خیلی هم خوب می دانیم " (مجموعه آثار جلد ۲۴ از ۱۱۸) نتایجی که لنین می گرفت روشن بود : حفظ صلح بهر وسیله " (تاکید از ماست) آری صلح بهر وسیله یعنی استقرار چندین ده هزار سرباز در خارج از خاک اتحاد شوروی ، استقرار نیروهای نظامی در مرز پایگاه انقلاب جهانی و تجاوز به

چکسلواکی، بنگال دس و هر نقطه دیگری که می توان. گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست چین می نویسد: "اگر شما) خطاب به برژنف و دارودسته) انتقادر مشتاق آرام نمودن اوضاع جهان هستید، چرا چند نمونه از صداقت خود را با انجام چند کار نشان نمی دهید. مثلا نیروهای خود را از چکسلواکی و مغولستان خارج کنید. ببینیم! و یا جزایر ژاپن را بوی باز گردانید ببینیم! ..."

"صلح" و "آرامش جهان" ابزارهای عمومی امپریالیست است. تمام امپریالیستها حنسی نیکسون جنایتکار در تمام قدرتی که به جنگ افروزی و جنایتکاری مغولست در هر کجا که سخن می گوید دم از صلح جهان می زند. آری صلح ابزار عمومی امپریالیست است. نفس هرگز این چنین از صلح سخن نمی گوید. اما برژنف غایبانه لندن را به پوتنه فراموشی می سیارد. او تعریف می نماید و می نویسد، "صلح بهتر وسیله... بدبختیهای باور نکردنی جنگ برای کارگزاران و دهقانان بنگال چطور؟ چکسلواکی چطور؟ چین چطور؟"

طبعی است که بطور کلی سربوس با صلح صلح همواره مستندت جهان نمودن اعدای نیکوس امپریالیستهاست. از پاپ اعظم تا تزارهای روسیه و از عبیر و موسولینی تا نیکست تا نیکسون جنایتکار هفتی روز را بدون صدعا بار بر زبان راندن صلح برای فریب ناکردن و نوده های مردم سر نکرده اند. بین با صلح صلح یعنی ایجاد شرایطی که نیروهای انقلابی جهان به جای حل قهرآمیز مسائل؛ به جای استفاده از "با انویته ترین مسائل چون توپ و تفک و مرنیزه" سرخ نوشت خود را بدست دیپلمات های دو ابر قدرت سیرده و باین "ساقان صلح دوست" اجازت دهند برای خنثیهای سراسر جهان تسخیم بزنند. "صلح" یعنی مساعدترین شرایط برای تحصیل معاملات با صرفه میان امریکا و شوروی.

بد نیست اینها را از زبان متعفن خود آنان بشنوم.

لئونید برژنف در ۱۵ اوت در آلمانا گفت: "اولین در میان مهمترین وظایف سیاست ما برای برقراری آرامش در مقیاس جهانی عبارست از برقراری کنفرانس صلح جمعی اروپا... سیاست خارجی ما در حال حاضر بر اصل صلح در اروپا پایبیزی شد... در اروپا نمی شفته بالاترین ارجحیت باید به تشکیل کنفرانس همه گانی صلح اروپائی داده شود... تلاش ما و کشورهای خواهر و متحدینمان در اینست... که این کنفرانس اروپا را به قاره صلح دائم مدال نماید." (عصر جدید، شماره ۳۲) و برژنف مرتد در باره آسیا نیز همان بالائیها را تشریح میکند:

"چرا ما علاقمند به یک صلح جمعی در آسیا هستیم. زیرا ما می خواهیم آسیا را قاره از

جنگ و زد و خورد های مسلح بهینیم. ما می خواهیم شرایطی ایجاد شود که در آن رشد آزاد و تکمیل ملی هر کشور و مردم تامین گردد.

در تکامل اراجیف وی در ولسکی، مخبر مجله عصر جدید می نویسد:

" صلح پایدار در آسیا در جهت منافع تمام خلفیاست. زیرا نه فقط پایانی بر کشت و کشتار و زد و خورد های مسلحانه و جلوگیری از نابودی ارزشهای مادی ایجاد خواهد کرد، بلکه مردم آسیا در تجربه خیرین دریافته اند که آرامش در سطح آسیا شرایط مساعد را برای گسب پیروزیهای ملی و رشد اقتصادی و اجتماعی کشورشان فراهم می سازد."

پارزترین خیانت آقای بوزف و ولسکی به انقلاب در همین چند سطر کوتاه مخدوش نمودن مرز میان انواع گوناگون جنگها می است که در آسیا و یا نقاط دیگر جهان وجود دارد. هنگامیکه آشکارا مینویسد خواهان آنگونه صلح هستند که " آسیا را طارخ از زد و خورد های مسلح بهینند، صلحی که " پایان برگشت و کشتار و زد و خورد های مسلحانه و جلوگیری از نابودی ارزشهای مادی" است مگر نه اینستکه از ستمدیدگان میخواهند دیگر دست به " زد و خورد های مسلح" نزنند، مگر ستمدیدگان را دعوت نمیکند که برای جلوگیری از " کشت و کشتار" و " نابودی ارزشهای مادی" به انقلاب برنخیزند و مگر نه اینکه این بزرگترین خصوصیات رویز بهینیم و روزوازی و نقطه مشترک میان آنان وهم دلیل یکی بودن آنهاست: آقای ولسکی در چند سطر بعد در همان مقاله خود را گو میدهد و مینویسد:

" امنیت استوار راه حل واقعی را برای خلقهای آسیا در راه حل مسائل اساسی اقتصادی و سیاسی را که در مقابلشان قرار دارد باز نموده و انجام یکسری فرمهای رادیکال را نه بسیار احتیاج است امکان پذیر میکند."

لاکن مسئله تنها در این نیست. کوششهای برتدان اتحاد شوروی در ایجاد کفرانس صلح جمعی اروپا و طرح امنیت جمعی آسیا نه واقعا برای تضمین صلحی در این دو قاره (زیرا چه در آسیا وجه در اروپا قوی ترین ارتشها و در عین حال بالاترین درجه افزایش نیروی نظامی متعلق به اتحاد شوروی است) بلکه بشظور انجام هدف امپریالیستی کسب همزیستی بر جهان است.

ما توضیح عمیقتر این مطلب را به زمان و جزوات دیگری واگذار میکنیم، تنها اینرا بگوئیم که طرح کفرانس صلح جمعی اروپا یعنی تلاش در متحد گرداندن اروپا در مقابل ایالات متحده و عقب اصلی اتحاد شوروی، برای همزیستی بر جهان. بلکه بشظور تحقق محاصره جمعی و وطن امنیت جمعی آسیا نیز چیزی مگر متحد کردن آسیا بشظور تحقق محاصره جمعی و

توده ای چین مهترین مانع استیلای شوروی بر آسیا نیست وگرنه چگونه کشوری که چندین میلیون سرباز در مرزهای شمالی چین مستقر نموده ، مغولستان را به پایگاه نظامی خود تبدیل کرده ، تجاوز هندوستان به بنگال را سازمان داده ، در پاکستان فئو دالیهای بلوچ را به "زدوخو رو" های مسلحانه وا میدارد ، افغانستان را تحریک به اشغال ایالت پشتونستان پاکستان مینماید ، چندین پایگاه نظامی در هندوستان و عراق و سوریه ایجاد میکند ، با مرتجع ترین کشورهای آسیا برای گرفتن پایگاه نظامی به مذاکره می پردازد (فیلیپین و کره جنوبی) و در اروپا ، خاک چکسلواکی را اشغال مینماید ، چندین ده هزار سرباز در اروپای شرقی مستقر میکند بیوه های اتنی خود را افزایش میدهد ، اروپای غربی را شانناواتنی مینماید ، آلبانی سوسیالیستی را تهدید به مداخله نظامی و تغییر رژیم می کند ، ناوگان دریایی خود را در مدیترانه در مقابل امپریالیسم آمریکا صف آرا می مینماید و می تواند پرچمدار " صلح جمعی" در آسیا و اروپا گردد .

ما در اوایل جزوه گفتیم که یک جنبه لازم از کوشش امپریالیسم شوروی در هژمونی بر جهان تلاش در ساختن و پاخت با آمریکا است .

این سازش بدو منظور صورت میگیرد : اولاً منحصر نمودن رقابت در میان این دو امپریالیسم آرام نمودن حرکتی که بضرر آنهاست ، محاصره جمهوری توده ای چین و تثابا منتظر موقعیت مناسب برای تضادها و رقابت های بالاتر نشستن . کوشش در راه صلح نیز از همینجانبانی میشود . در واقع اهداف سوسیال امپریالیستی شوروی در عریده کنی صلح همانا عبارتست : تقاضای وابستگی ملل کوچکتر عالم به سوسیال امپریالیسم روسیه و همانا سعی در ایجاد محیطی که این ملتها تنها به اراده آنان - ابر قدرتها ، حرکت نمایند و هرگاه بر میل و اراده آنهاست یعنی انجام دهند و هرگاه که بر میل و اراده آنهاست دست به خنق قهر و کشاکش های خونین بزنند .

یعنی ایجاد محیطی که طی آن ساختن و پاخت های دو ابر قدرت در شرایط صلح آسانتر و سهل الوصول تر شود . بیوه اند همه می دانند از هر نظر موقعیت اتحاد شوروی در مقامیسه با رفیق برتراب " امیدوار کننده تر" است .

در راه رسیدن به این سازش و آرام نمودن محیط رقابت آمریکا و شوروی ، سوسیال امپریالیستهای شوروی خائفانه بر رقابت جنابیت کارانه امپریالیسم آمریکا جامه می پوشانند .

این خوش خدمتی تا بدانجا میسر بود که بوسیله رویزونیتهای امروزی شوربزه شده و بکارگران جهان و خلقهای ستمدیده بعنوان ارزیابی انقلابی تحویل داده میشود. از جمله برزف میگوید:

"عناصر حقیقت بینی در سیاست های بسیاری از کشورهای سرمایه داری پایای افزایش قدرت اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی برادر رشد می نماید و سیاست صلحجویانه ما فعالیت بیشتر و جریانات مهم ترقی خواهی در جهان معاصر پیشی می گیرند و روشن تر می شوند. ما با ایالات متحده به یک سری توافقات اقتصادی (سروان؛ برای تقسیم جهان!) رسیدیم، اجرای آنها ممکن است پایای برای همکاری های همسر و دراز مدت تر در این رشته باشد (!) عینین این باعث تشویق یک جریان سیاسی منحرف تری در روابط امریکا و شوروی گشته و پیروفت بیشتر بسوی صلح پایدار را که هدف سیاست خارجی شوروی است تسهیل می کنند. اکثر دو کشور، اتحاد شوروی و ایالات متحده، حقیقتا جریانهای را که مشترکا در مذاکرات سکو مطرح کردند اجرا نمایند، ما اعتماد داریم نگاه آمار گامها، جدید و مهمی در پیروفت روابط میان دو کشور بنفع خلقهای هر دو کشور و صلح جهانی است، در آینده امکان پذیر خواهد بود، و این بار باید بیشتر تأکید شود... البته بسیاری سائل وابسته به جریان حوادث در آینده نزدیک و بخصوص تحولات در مسئله خانه دادن جنگ ویتنام می باشد... مطابق با اصول همین سیاست صلح مسا پیشنهاد یک سیستم امنیت جمعی آسیائی را به همه کشورهای آسیا می نامیم." (دسامبر ۱۹۷۲،

سکسو، نقل شده در مجله "عصر جدید" شماره ۱، سال ۱۹۷۳)

مضمون اصلی نام برزف، را مجله عصر جدید تحت عنوان "اثر دو کشور شوروی و ایالات متحده که ضررتمندترین کشورهای جهان اند روابط نزدیک و همکاری استواری را آغاز نمایند، صلح قابل اعتمادی می تواند در جهان ایجاد گردد." خدشه می کند! آری این واقعیتی است که رهبران اتحاد شوروی همه چیز حتی صلح جهانی و حل مسئله ویتنام را از درجه رابطه و سازش حدود با امریکا می بینند و بویزه امروز نه تصادفهای درونی کمپ امپریالیسم از غر زمان دیگر حادث تر گردیده است در راه سازش بوق از هیچ دستگیری و از عجز حیانتی ابا ندارد. دست و پاها در خدمت به بورژوازی و حیانت به پروتاریا، خیلی از نم حلقان موسیال دولکرات خوش در عصر استرالیسمتال دوم بازتر است. بسند آنها جلونه چارمنشانه اولاً تمام فهرمانیهای خلق

وینتام را بلوت می‌کنند و ثانیا سعی در استفاده از آن برای سازش با امپریالیسم امریکا می‌نمایند: در تفسیری در مجله "عصر جدید" در سپتامبر سال جاری، روزنامه‌نویسهای مرتد شوروی نوشتند: "این مسئله (مشطوری گرایش به حل مسالمت آمیز مسائل) بیوه عشکام تجاوز آنها بر علیه خلق وینتام که اتحاد شوروی و کل جامعه سوسیالیستی را در کنار خود داشت نمایان نگفت".

شانشهای امپریالیستها برای پیروزی هر روز کمتر گردیده و سرانجام، سیاستمداران واقع بین سرمایه داری از جمله سران ایالات متحده درک نمودند که آنها هیچ چیز نمی‌توانند از موضع قدرت بگیرند و بدینال این امر بود که اولین کنفرانس مشترک امریکا و شوروی در مه سال ۱۹۷۲ از صورت گرفت. و باز جیره خواران نوین سرمایه جهانی برای اینکه خود رخصی خویش را بیستسه "رهبران واقع بین ایالات متحده" و نیکسون نماینده فاشیستی‌ترین جناح آن (!) نشان دهندند خطاب به رهبران انقلابی حزب زحمتکشان وینتام در سفر بزرگ پیروزی به مسکو چنین می‌گویند:

(مختصر خلاصه شده)

ما خواهان صلح ملایق در آسیای جنوب شرقی هستیم ... اکنون که صلح بدست آمده باید آن را حفظ نمود. ما به هیچ نیرویی اجازه نخواهیم داد تا برخلاف قراردادی که امضای اتحاد شوروی گذارده شده است حرکت نماید و صلح را نقض کند ... ما از صانعت خود برای حفظ صلح وینتام استفاده خواهیم کرد.

مهملاز ارتجاعی بیرونی بی‌شایستگی به پیام خروتنجف به آمریکاها در ۱۰ سال قبل نبود که گفت: "اگر ما (یعنی دو کشور ایالات متحده و اتحاد شوروی) که نیرومندترین کشورهای جهان هستیم بخاطر صلح متحد نسیم انوقت جنگ وجود نخواهد داشت و انوقت اگر دیوانه‌ای جنونش بخواهد، برای ما کافی خواهد بود دنیا انکشت خود روی آن فشار دهیم تا سر جای خسوسه بنشیند".

نمونه دیگری از تلاش دیوانهوار رهبران اتحاد شوروی در حفظ نیکسون بنابه "رهبر واقع بینی" که با او می‌شود معامله کرد، در جریان سرمایا اقتصاد امریکا در زمان کالج سید "محمود بنسسه" و اثرکیت که هر بچه دبستانی که الفبای سیستم سرمایه‌داری را اندکی بداند، به نظر آگاهانه‌تر نیشین در آن خوب می‌بیزد، مشاهده شد. پروا در بین باره در حالیکه کل جریسمان را محدود می‌دند، مسئله را بعنوان یک کودتای جناح راست (!) بر علیه نیشین طغداد کرده و معتقد است عسرتیم اینکه جنجالهای وسیعی پیرامین شرکت مستقیم بیروندنت نیکسون در جریان فوق وجود داشت کمسیون تحقیقاتی سنای امریکا نیکسون را از هر جرمی مبری داشت!

ایدئولوژیهای امپریالیسم امریکا با شغف بی‌نظیری اغلام داشتند که "عدم اجازه به هرگونه

سیاست رادیکالی در بلوک شرق که باعث تیرگی روابط امریکا و شوروی بشود و تا حدودی لیبرالیزه کردن مشروبات شوروی از فول و فرارهای برزنت و نیکسون بود. (نیویورک تایمز)

موج تلاش در این سازش تا بدانجا می‌رسد که برزنت در جلسه ای با حضور چندین سناتور امریکائی آنها را مطش می‌کند که بیس از ۹۵٪ تقاضاهای یهودیان شوروی برای مهاجرت پذیرفته می‌شود و کاسکین به خبرنگاران آلمانی یلافاصله پس از اعتراض بسیاری سناتورهای امریکا به ادامه اخذ مالیات خروج از یهودیان، می‌گوید که دولت وی مایل است از غالب مهاجرین بخاطر عدم استطاعت مالیات هیچ مالیاتی دریافت نکند. اری اینست تلاش سرمام اور اقتصاد شوروی در ایجاد صلح استوار و روابط مستحکم نوین با ایالات متحده امریکا یعنی اردودود تندترین کشورهای جهان و یا عبارت مارکسیستی لنینیستی آن، یکی از دو ایر قدرت جهان. اما هیبت که تمام این ها تلاش است و پس سر دیالکتیکی واقع نشان می‌دهد که در مفاس جهانی و بویژه در نقاط حساس جهان چون خلیج، رتک روابط این دو ایر قدرت امریکا لیستی از هر زمان نژاد است و تیره تر باد. امریکائینها بیهوده می‌گویند بر نمادشای خویش سربوس گذارند. واقعیت بر خلاف تمایل آنان در جهت مسیر تاریخ حرکت می‌کند:

هر چند انها می‌گویند بگذر را از نظر اقتصادی و سیاسی بر علیه کشورهای سوسیالیستی چون چین تودهای تقویت نمایند. لیکن تلاش فوق امروز به عکس خود مبدل می‌شود. استالین کیبر نوشت:

«البته وقتی ایالات متحده و بریتانیا به احیا اقتصاد آلمان کمک نمودند، انرا برای تبدیل آلمان به پایتاهی برای مقابله با سرزمین سوسیالیسم انجام دادند. لیکن آلمان نیم قدرت خویش را قبل از همه متوجه بلوک انگلیس - فرانسه - امریکا نمود.»

روی در جای دیگر می‌نویسد: «چیزی که بسیار محتمل است اینست که جنبش لنینی صلح بنیاد جنبشی برای حفظ و پاسداری صلح، اکثر موفق شود، منجر به جلوگیری از جنبشی متخمس و یا عقب انداختن موقت آن، اعمال صلحی محدود و سقوط حکومتی بنفع حکومتی دیگر که در شکل ظاهر مایل است صلح را حفظ نماید، خواهد گشت. البته این امر حویلی است. در واقع بسیار خوبست. لیکن هرگز بدان درجه کافی نخواهد بود که بتواند اجتناب ناپذیری جنبش میان کشورهای سرمایه‌داری را بگلی از میان بردارد. کافی نخواهد بود زیرا حکومت تمام موفقیتهای جنبش صلح، امریکالیسم بقوت خود باقی خواهد بود و بالطبع اجتناب ناپذیری جنبش سیز بعوت خود باقی خواهد ماند.»

لنین نوشت: «اتحادهای انتر-امریالیستی و یا اولترا امریکالیستی در شرایط سرمایه

داری، اعم از اینکه به هر شکلی منعقد شده باشند خواه به شکل یک ائتلاف امپریالیستی بر ضد ائتلاف امپریالیستی دیگر و خواه به شکل اتحاد همگانی تمام دول امپریالیستی با یکدیگر، ناگذیر جز تقسای بین جنگ نخواهند بود. اتحادهای زمان صلح مقدمات جنگ را فراهم می‌آورند و خود نیز زاینده جنگ هستند.

بدینال افزایش تضادها، هر دو ابر قدرت و بویژه اتحاد شوروی بر جریان تسلیحات خویش و رقابت سرسام آفر نظامی میان خود افزوده اند. هر دو ابر قدرت ماشین جنگی خود و دارو دسته خود را برای نبردهای سهمگین احتمالی فردا روشن می‌زنند. نیروهای انقلابی جهان از ماهیست افزایش سرسام آفر نیروی نظامی امپریالیسم آمریکا بخوش آگاهند، اما ماهیت عملیات بمزایب خطرناکتر اتحاد شوروی بر قلب نیروهای انقلابی و شرقی عصر ما پوشیده است. باید برده از چهره گریسه آنان برداشت و ماهیت ضد خلقی عملیات آنها را که آرامش جهان را برهم زده است افشا نمود.

روییون طاعری نقیبت قوا برای هر دو طرف "ترس از دیگری است". دریا سالار توماس مور، فرماندار ترس ایالات متحده بویژه ناشی از برتری نظامی رقیب است. دریا سالار توماس مور، فرماندار نیروی دریایی آمریکا، در زائیه اسال گفت: "در اینکه توانن حجم نیروهای انبی، حداقل از نظر کمیت، بضرر ما تمام شده است و هیچ گونه ستوانی مطرح نیست".

"بدین یک قرارداد موثر در محدود کردن سلاحهای استراتژیک، درجه رشد قوتی نیروی نظامی شوروی می‌تواند وی را تا یکی دو سال دیگر بدرجای بالاتر از چیزی که ما برای اواخر سال ۱۹۷۰ طرح ریزی کرده ایم برساند". در جای دیگر گوانت شارب فرمانده سابق نیروهای اقیانوس اطلس در گزارشی به رئیس جمهور نوشت: "اتحاد شوروی در حال حاضر در جهت بدست آوردن 'ضربه اول' می‌باشد که می‌تواند بعنوان حق السلطت در برابر آمریکا از آن استفاده کند. حتی اگر ما عملیات بسیار مہمی نیز صورت دهیم، دوره بسیار جدی در پیش خواهیم داشت". بی جهت نیست که دارو دسته نیکسون می‌کوشند بودجه ۸۳ بیلیون دلاری نظامی را برای سال آتسی تصویب کنند. در مقابل در سال ۱۹۷۱ در حدود ۱۱۱٪ و در سال ۱۹۷۲ در حدود ۱۱۵٪ بودجه کل اتحاد شوروی صرف مخارج نظامی گردید. بمبارت دیگر در سال ۱۹۷۱ رفیسی در حدود ۲۳۵ میلیارد دلار و در سال ۷۲ بیلیون از ۲۵ میلیارد دلار صرف مخارج نظامی اتحاد شوروی گردیده است. هر چند که مجموعه مخارج فوق تحت نام "بودجه دفاعی" صورت می‌گیرد لیکن ۷۰٪ "بودجه دفاعی" صرف مخارج برای وسائل تهاجمی است. تحقیقات موسسه مسکو "تحقیقات استراتژیک" - لندن، نشان می‌دهد که اشن در شبه زمینها نیروی دریایی، عوانسی، زمینی و انبی، شوروی از آمریکا پیشی گرفته است. بویژه برخلاف تصور غالب مفسرین غربی، حتی

در زمینه های هوایی نیز اتحاد شوروی بر امریکا چینی گرفته است ، سیستم جهانی پایگاه‌های شوروی امروزه دیرتر دست‌گیری از امریکا ندارد . مثلا در اقیانوس هند که منطقه مورد توجه ما برای بررسی اوضاع خلیج فارس می‌باشد ، قدرت نیروی دریایی شوروی از هنگام آغاز سال ۱۹۷۱ تا پایان سال ۱۹۷۲ به نسبت ۴ به یک یعنی از تعداد تقریبی ۲ هزار کشتی و ناو و ناوچه به ۸ هزار رشد کرده است . در صورت باز شدن کانال سوئز شوروی با در دست داشتن پایگاه های متعدد نظامی در مدیترانه ، احتمالا قبرس ، سوریه ، بندر هدیدا در یمن ، شمال شرقی سومالی ، جزیره سکویره در جنوب یمن جنوبی ، بندر و پایگاه نظامی در هند و بنگال دس و یک نیروی عظیم دریایی و هوایی در اقیانوس هند ، منطقه مورد نظر ما را چون دائره محکمی محاصره خواهد کرد (به نقشه نگاه کنید) در صورت اتمام پایگاه آم قیصر در عراق ، و جدا شدن احتمالی بلوچستان و ساختمان احتمالی پایگاه در افغانستان ، بدون شک و با کمال اطمینان می‌توان گفت توان فوای نظامی در ناحیه بطور کاملا باری بنفع شوروی بهم خواهد خورد . البته بدیهی است کسسه ایالات متحده آرام نشسته است و بطرز وحشتناکی او نیز به تجهیز پایگاه‌های متعدد خود در منطقه مشغولست . امریکا نیز از دریای مدیترانه ، پایگاه‌های نظامی در یونان ، چندین پایگاه در ترکیه ، اسرائیل ، اتریش ، عربستان ، عمان ، جزایر کوزه مورییا ، موریس ، و دیاگوگاریسیا ، ه یا - یگاه در ایران و سواحل خلیج و دریای عمان و پایگاه عظیم تایلند و ایذا نیروی عظیم صومالی ناوگان هفتم در اقیانوس هند ، رقیب سرمخت سوسیال امپریالیسم شوروی و طرفی از رقابت عموموسی ظنیانی دو ابر قدرت است . آری ، بی‌جهت نیست که رقابتی جیتی ما در گذشته دهم حسرتز با نونیست چین اعلام می‌کنند : "رقابت میان امریکا و شوروی بر سر استیلازی جهان عامل اصلی آشفتگی در جهان شوقی است ."

سیر رقابت بیوزنه آنچه در خاور میانه می‌گذرد نشان می‌دهد که برنامه دو ابر قدرت در سازش استراتژیک با یکدیگر ، میزان زیاد پایان رسیده و عصر تشدید رقابت ها آغاز می‌گردد . در مدت کوتاه آینده ما شاهد مانورهای جدید و تلاشهای جدید برای سازش میان ایندو خواهیم بود ، سفر های شتابزده بسیاری از نوزان طرفین به سرزمین های یکدیگر و یکی دوران نواه آینده است ، لین بزودی عنصر توانها فرا می‌رسد . "باری که از بالای برجها می‌وزد ، علامت توفان در نوعها است"

سوسیال امپریالیسم شوروی بسیار کوشیده است تا از نیکو دامنه اتحاد نا مقدس "صلح امیز" خویش را با امریکا افزایش دهد و از سوی دیگر بر قدرت خویش و دامنه رقابت مسالمت امیز اقتصادی خود با بااصطلاح "سیستم سرمایه داری برعبری امریکا" بیافزاید . دیالکتیک حوادث جهان

با نشان میدهد که بخش اول تلاش شوروی و آمریکا به نفع بخش دوم بنظر می‌رود. سیر عمومی جهان نشان میدهد :

الف - رقابت میان امپریالیستهای کنونی، میان امریکای تحلیل یافته و زوال یافته با اروپای غربی متحد و قدرتمند، با زاین "شکوفان" و "خطرناک" و با اتحاد شوروی سوسیال امپریالیسم، این امپریالیست نوظهور در عرصه رقابت جهانی، امروز بخاطر اولاً رشد طوفانهای جنبشهای انقلابی و در نتیجه از دست رفتن بازار وسیع گذشته و نتیجتاً هر چه محدودتر شدن زمینه رقابت یا بعبارت دیگر کوچکتر شدن مال التجاره دزدی و ثانیاً بخاطر تضعیف مجموعه سیستم سرمایه به داری عبویا و امپریالیسم امریکا خصوصاً که بالنتیجه بر مبنی قانون رشد ناموزن سرمایه داری، توانان هوا را ناممکن می‌سازد، وارد دوران مرگ و زندگی و طوفانی خویش گردیده است. در زمانی که خاطره سالهای ۱۹۳۰ را در دلها زنده میکند.

ب - در میان مجموعه امپریالیستهای ریز و درشت ابتکار عمل و رهبری در دست دو ابر قدرت امپریالیستی، ایالات متحده و اتحاد شوروی است که اولی بملطف پیروزی جنگ جهانی دوم و سرکوب سایر دول امپریالیستی و چپاول بی رحمانه جهان سوم و بطنهای دردمند و دروی بملطف احیای سرمایه داری در روسیه و در حال استفاده از گذشته سوسیالیستی اقتصاد پس از طبعاً انسانیات بحرانها را برای روی کمتر می‌زند، به دو قدرتمندترین نیروهای اقتصادی، سیاسی و نظامی جهان میدان گردیده اند.

ج - بحران جهانی اقتصاد سرمایه داری که باز خاطره سالهای ۱۹۳۰ را در دل زنده می‌کند از یکسو توان امپریالیستها را در اتحاد ناسته و تضاد آنها را تشدید می‌نماید و از سوی دیگر بخاطر بی ثباتی شدید در مجموعه سرمایه داری جهانی به برخی قدرتها اجازه می‌دهد تا برای "نجات مجموعه سرمایه داری" دست به اتخاذ سیاست "نو بر" یا فانتسم زده و ماشیسم جنگی خویش را برای "وزم" بر علیه رقبا و جنگ بر علیه کشورهای که "با سیاستهای خویش سبک می‌بوی بر راه رشد سیاست صلح آمیز ما معتمد" تدارک ببینند.

اتحاد شوروی دارای سرشارترین پتانسیل برای تبدیل به ایت چنین قدرت ثنوقا نشیستی است و "پیگان نیز سنه آن متوجه کشور جمهوری توده ای چین است" و "عرب نیز عوارده مایل بوده تا عطف تجاوز شوروی را به شرق و بسوی چین متوجه نماید". این چنین است تکامل امپریالیسم شوروی از اپورتونیسیم خرونیستی.

* * *

در صدقات بعد ما خواهیم گوئید باختصار در باره روزیونیسیم شوروی در برخورد به جنبش انقلابی خلقهای جهان سخن گوئیم. سخن بیشتر در این باره را به بعد واگذار می‌کنیم و به مقالات دیگر.

رویزونیسیم شوروی و تکامل آرام انقلاب و گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم

در ابتدای مقاله خویش توضیح دادیم ، رویزونیسیم یعنی سیاست روزرواری در جنبش کمونیستی و کارگری ، عرصه جنبش های انقلابی آن سنگ محلی است که دست مزورانه و چهره کثیف رویزونستنها بیس از هر نقطه دیگر افشا می شود . ناگهین پیرامین نظرات یا بهتر بگوئیم اراجیف رهبران شوروی در باره پیرویه تکامل انقلابات بسیار شنیده ایم ، در اینجا بشکل مشخص تر آنها در عرصه خاروبه میانه روستن می گوئیم .

انقلاب - تبلیغ راه تکامل مسالمت آمیز . در برنامه مصوبه ننگره بیست و یکم حزب کمونیست شوروی چنین میخوانیم : "طبقه کارگر بسیاری از کشورها در محیط تاریخی جدید حتی قبل از سرنگونی سرمایه داری می توانند به روزرواری انجام اقداماتی را تحمل کنند . . . و . . . معادن حاکمه را وادار کنند که تدارک جنگ جهانی را قطع نموده و از برانگیزتن جنگ های منطقه ای دست بردارند . . . طبقه کارگر و پیشاهنگ آن احزاب مارکسیستی لنینیستی می گویند انقلاب سوسیالیستی را بشیوه مسالمت آمیز انجام دهند . تحقق این امکان می تواند با شایع ضربه کارگر و همه مردم . . . مطابقت داشته باشد . . . در شرایط کمونی طبقه کارگر بسرکردگی پیشاهنگ خود در یک رشته از کشورهای سرمایه داری امکان آنرا دارد که بر اساس جنبه کارگری و عمه خلقی و بر اساس سایر شکلهای ممکن سازش و همکاری سیاسی بین احزاب و سازمانهای اجتماعی مختلف اکثریت مردم را متحد نموده و بدون جنگ داخلی ، قدرت حاکمه را در دست گیرد استقلال وسایل عمده تولید را بدست مردم تأمین نماید "

بر مبنی این نظریه درجهان امروز نیروهای ایجاد گردیده که در پرتوی نیروهای فوق انقلاب بات جهانی لزوما از کمال فزاینده حرکت نکرده و می تواند از طرق مسالمت آمیز به قدرت برسد . تولیداتی ، مرتد ایتالیایی و از بنیانگذاران و نمایندگان عمده اپوزونیسیم معاصر در این باره گفت : " آنچه که ما امروزه در باره پیرویه تکامل سوسیالیسم می گوئیم ، اگر در دوران لنین گفته می شد ، اپوزونیسیم بود " ! بزعم خروشیچ و شرنا " شرایط کنونی جهان بخاطر " رشد برخی نیروها " و عمه کامل " سیستم جهانی سوسیالیسم بر سرمایه داری " ایجاب می نماید تا بر خلاف تعالیم لنین در سیم قرن پیش ، پیرویه تکاملی انقلاب در نقاط گوناگون جهان سیر مسالمت آمیز خود را طی کرده و بی جهت به قهر متوسل نکرده . بیسیم آیا آن زمته سه دهه ایه بر مبنی آن مارکس ، انگلس ولنین

بدین نتیجه رسیدند که "انقلاب تنها در تحت رهبری پروتاریای مسلح قادر به سرنگون ساختن
کلیه اشکال سرمایه داری و بازمانده های قرون وسطائی فئودالیته است" در عصر ما تفاوت نموده یا

نه .
انگلس و مارکس در جمع بندی از تجربیات کمون پاریس نوشتند "بویژه کمون ثابت کرد که طبقه
کارگر نمی تواند بطور ساده مائین دولتی حاضر و آماده ایرا تصرف نماید و آنرا برای مقاصد
خوبین بنابر اندازه" - کمون در دولت و انقلاب ضمن حمله و اشای اپورتونیستی نه سخنان مارکس
را در این زمینه چون احسان طبری و اسکندریها تحریف نموده اند نوشت : "اندیشه مارکس
عبارت از اینست که طبقه کارگر باید مائین دولتی حاضر و آماده را خرد کند و در عم شکند و
نه اینکه به تصرف ساده آن انتفا ورزد." (تکیه از کمون است) مارکس در آوریل ۱۸۷۱ یعنی
درست در روزهای کمون به فولگمان چنین نوشت :

"اثر نو نظری به فضل آخر کتاب عجمدم برورم من بفتگی خواهی دید که من اقدام بصدای
انقلاب فرانسه را چنین اعلام می دارم: برخلاف سابق مائین بوروکراتیک و رضای از دست
دیگر داده نشود، بلکه در عم شکسته شود و همین نکته هم شرط مقدماتی بحر انقلاب حقیقی و انحصاری
را در قاره تشکیل می دهد و این درست همان چیزیست که رفقای پاریسی قهرمان ما در انجامش
می گویند" (تکیه از مارکس است)

همه، حتی اپورتونیستها نیز بر این شده اند که مسئله انقلاب، نسبت قدرت حمایت بدست
طبقه کارگر و تبدیل دولت از وسیله خاصی جهت سرکوب طبقات ستمگر توسط استثمارچوندگان است
ایزاری برای سادت تمام پروتاریا و رعایای همه راجتستان و جهات در راه نابودی کامل تمام
طبقات و باشی روان کامل دولت.

تا اینجا بیشتر می رسد همه موافق باهم و حظ قاض میان ما و روبروئیونها از اینجا آثار می
خورد که برخورد ما به مسئله دولت و قدرت دولتی ارتجاع جزونه است، که تمام آموش مارکس که
آنها از کلیه اشکال سوسیالیسم جدا می سازد درست در برخورد عمیق آن به ضمن نشسته است .
چرا کمون متعقد بود که "مقاومت استثمارچینندگان را تنها باید با منت آغوش کارگران
مسلح در هم نوشت ؟" در حیات سئوالی مشابه با این امر در سال ۱۹۱۷ کمون چین نوشت :
"در محبتی که از مارکس نقل نمودیم دستور محبتی است که ما از مارکس در ناممان به
فولگمان نقل کردیم - نویسنده" بخصوص در دو نکته جانب توجه است . نخست آنکه او استخراج
حدود را تنها به قاره محدود می کند . این موضوع در سال ۱۸۷۱ یعنی بمشامنه انگلستان عمور
سودنه به کشور صرفا سرمایه داری بود پس در آن دستنهاد ارتشی و با درجه زیادی بوروکراسی یافت
تنها بد مفهوم بود . مائین جهت مارکس برای انگلستان نه در آن انقلاب و حتی انقلاب حقیقی ،

بدون شرط مقدماتی اهدام ماشین دولتی حاضر و آماده، منصور و در آن زمان سخن بود جنبه استثناء قائل شده بود. و اما اکنون در سال ۱۹۱۷ در دوران نخستین جنبش بزرگ آمریکایی، بیشتر این محدودیتی که مارکس قائل شده بود منقح می‌گردد. هم انگلستان و هم آمریکا که از حیت فقدان دستگاه ارتشی و بوروکراسی بزرگترین و آخرین نمایندگان "آزادی انگلوساسون" در همه جهان نبوده‌اند، حالا در منجلاط کتیف و خونین اروپایی موسسات بوروکراسی و نظامی که همه چیز را منافع خود می‌نمایند و همه چیز را به دست خود سرکوب می‌سازند، در نظریه انداخته‌اند. اکنون، خواه در انگلستان و خواه در آمریکا "شرط مقدماتی" عر انقلاب خلق عبارت است از در هم شکستن و اهدام ماشین دولتی حاضر و آماده.

به عبارت دیگر بنا بر نظریه مارکس و انگلس و لنین عده تری دلیل نیاز به درهم شکستن جبری و قهرآمیز ماشین دولتی ارتجاع و نه تصاحب سالمت آمران، عبارت بود از وجود دو دستگاه نظامی و بوروکراسی. لنین همانا معتقد براین بود که هر چه دستگاه ارتشی مرتبگی و قدرتمندتر و هر چه دستگاه بوروکراسی کتیف و پیچیده‌تر، لزوم متشکل‌تر و قاطع‌تر بودن نیروی فوری که بر علیه آن بنا گرفته می‌شود نیز بیشتر.

رویزولوتینهای مرتد خرونیجی و ارادل گاسه لس بورواری و برده داری مزدوری باید جواب بدهند آیا آن "سزوه‌های" خاصی که در "جهان معاصر پدید آمده‌اند"، آیا "تغوی روزافزون" سوسالیسم بر سرمایه داری "کوچکترین تاثیر تضعیف کننده‌ای بر ماشین های ارتشی و بوروکراسیک کشورهای گوناگون داده‌اند که آنها چاکرمنشانه مدعی می‌گردند:

"در صورت یکد آوری اکثریت پارلمانی چنانچه این اکثریت با فشار بوده ای خارج عمسرا ه باشد بورواری را مجبور به واگذاری سالمت آمیز قدرت به پرولناریا خواهد نمود." ۱۲
آیا سز و فاع جهان بالعکس دال بر این نیست که با تکامل و زوال باندگی آمریکالیسم با بزرگ شدن ساعات زوال کامل سرمایه داری هر روز بر درنده خویش، جناب داری و فاضای دستگاه های نظامی و پیچیدی و منجلاط دستگاه های بوروکراسی افزوده گردیده است؟ آیا اینس اوان ساعات و کردن معزوی کودکانه سیمت که در شرایطی که دستگاه های نظامی حکومت های مرتجع می چون ایران به مرت اورتین سلاحها مجهز گردیده است و بوروکراسی کتیف و ارتجایی تا معسز اسحوان هشت حاکمه، انهم به صورت سفحشی آن بروز نموده و بیداد می‌کنند، مدعی گردیده‌اند: "استعمادی ندارد که در شرایط رشد روزافزون سروهای سوسیالیسم و نیرو یافتن جنبش کارگری و سعده شدن نواضع سرمایه داری، اوضاع و احوالی در پاره ای ارتشوها پدید آید که در آن غمانشوند که مارکس و لنین پیش بینی کرده‌اند بورواری صلاح تار خود را در آن سیمت کنند

موافقت کند وسائل تولید را از وی با پرداخت عوضی بستانند و پرولتاریا صلاح کار خود را در
ببیند که "معامله با عوضی" بکند. (ناکید از ماست)

یعنی زمانی در برخی کشورها بورژوازی از ترس جان و مال خود را تحویل پرولتاریا خواهد
داد و در عوض مثلا بلغه ای در یکی از نقاط خوب آب و هوای کشور از پرولتاریا خواهد گرفت و
همه چیز حل خواهد شد! تو گوئی بیستدگان این منظور حتی یک بار هم تاریخ جنایات
وحتیانه و درمختانه تیپرها، کرنستی ها، کرنیوف ها و چیانهای چک ها را نخوانده اند!

لنین در این رابطه نوشت: "هر گسوته تصور باطل بر تبعیت مسالمت جویانه سرمایه دارین از
اراده اکثریت استثمار شوندگان و هر گونه کمائی در باره گذار مسالمت آمیز رفرمیستی به سوسیال-
لیسم نه تنها حداغلائی تشنگ نظری بیشمروانه می باشد بلکه مستقیما فریب کارگران، پرده پوشی
برده داری و مزدوری سرمایه داری و مخفی داشتن حقایق است."

این اوج سفاقت و بلاغت خوده بورژوازی است اگر کسی در عصری که بورژوازی فئودالهای
کلیه کشورهای جهان به جنایت باارترین وسائل جنگی مجهز می شوند، کارگران و زحمتکشان را
از مسلح شدن باز دارد در حقیقت امر، تعلیمات لنینی به ما می آموزد که خرچه برپیچدگی و
عظمت دستگاہهای بورژوازیک و میلیتاریستی رژیمهای کثرتی جهان افزوده می شود و هر چه نجاوات
صدانقلابی و همکاری میان مرتجعین بین المللی برای سرکوب جنبش های محلی حالت عاشقانه بخود
می گیرند لزوم توسل به قهر انقلابی و لزوم تکامل قدرت مسلح پرولتاریا و زحمتکشان افزوده میشود.
لنین در مشهورترین اثر خویش پیرامین انقلاب چنین نوشت: "آموزش مارکس و انگلس در باره

ناگسزیری انقلاب قهری مربوط به دولت بورژوازی است. این دولت نمیتواند از طریق "زوال" جای
خود را به دولت پرولتری (دیکتاتوری پرولتاریا) بدهد و این عمل طبق قاعده عمومی، فقط از طریق
انقلاب قهری میتواند انجام پذیرد. ستایش نامه انگلس در باره این انقلاب که کاملا با بیانات مکرر
مارکس مطابقت دارد - (پایان کتاب "فقر فلسفه" و "مانیفست کمونیست" را به یاد آوریم که چگونه
در آن با سربلندی و آشکارا ناگزیری انقلاب قهری اعلام شده است؛ انتقاد از برنامه کتا را در
سال ۱۸۷۵. به خاطر آوریم که تقریبا سی سال پس از آن نوشته شد و در آنجا مارکس اپورتونیسم
این برنامه را بی رحمانه می گوید) - این ستایش نامه به هیچ وجه "تشفینی" و سخن آرائی و یا
اقدامی به منظور مناظره نیست. ضرورت تربیت سیستماتیک توده ها به فسی که با این نظریه و
همانا با این نظریه انقلاب قهری مطابقت داشته باشد، همان نکته ای است که نالوده تمام
آموزش مارکس و انگلس را تشکیل می دهد. باارترین نشانه خیانت جریانات فعلا حکم فرمای سو -
سیال شونیستی و ناکوتدمستی به آموزش مارکس و انگلس این است که، جواه این جریان و جواه
آن دیشری این ترویج و این تبلی را فراموش کرده اند.

بدون انقلاب قهری، تعمیر دولت بورژوازی با دولت پرولتاری محال است. ناپودی دولت پرولتاری و بعبارت دیگر ناپودی هرگونه دولتی جز از راه زوال از راه دیگری امکان پذیر نیست. اینجا مسئله توسط لنین نه تنها بعنوان يك امر مسلم که "بدون انقلاب قهری تعمیر دولت بورژوازی با دولت پرولتاری محال است" قلمداد می‌گردد، بلکه خود امر تبلیغ دائمی و سیستماتیک لزوم انقلاب مسلح و قهری نیز بعنوان سنگ محک جدا نمودن انقلابیون از اپورتونیستهاست (قابل توجه حضرات مرتدان احزاب توده، کمونیست عراق، سوریه ۲۰۰۰) این "صورت تریبیست سیستماتیک توده‌ها بقسمی که با این نظریه... و همانا این نظریه انقلاب قهری مطابقت داشته باشد" چون تیری است که بسینه روینویستهای اپورتونیست بین الظلی می‌نشیند.

و باز لنین بود که نوشت: "کنه مطلب صفا در مورد مسئله دولت نیز اینجا بطرز شگرفی استنباط می‌شده است: آیا طبقه شکنسک اسلحه دارد یا نه؟" و اما روینویستها چه می‌گویند: آنها با تعریف نابجای اصل لنینی مبنی بر صورت و شرایط و وضع انقلابی برای بدست گرفتن قدرت یک منت اراجیف تعویل می‌دهند. احسان طبری از سران روینویسم حزب توده ایران می‌نویسد:

"برای آنکه انقلاب اجتماعی وقوع یابد شرایط معینی ضروریست... لنین وجود "وضع انقلابی" را برای وقوع انقلاب ضروری دانست و مشخصات وضع انقلابی را در آثار خود بیان داشته است... بنظر حزب ما شرایط عینی انقلاب در ایران هماننا وجود ندارد... واقعیت وجود ناخرسندی عمومی، انفراد معنوی رژیم در داخل خلق، تکجوشها و مبارزات جداگانه غنیز بمعنی تحقق شرایط لازم نیست. هنوز نمی‌توان از وجود "وضع انقلابی" در ایران سخن گفت. لذا در حال حاضر انقلاب بمعنی عمل توده‌های مردم نمی‌تواند رخ دهد."

احسان طبری و شرکا! نه تنها در منحللاب اپورتونیسم، بلکه طریقم روی زدن بسیاری آثار مارکس و لنین برای یافتن نقل قولهای "حالب" در منحللاب کودنی تئوریک نیز قرونه اند. معلوم نیست احسان طبری از وضع انقلابی سخن می‌گوید یا شرایط عینی انقلاب. نا انجا که مسئله شرایط عینی انقلاب است تنها و تنها يك معیار وجود دارد که مارکسیستی است و آن عبارت است از "آن شرایطی که مناسبات تولیدی عینی محکم در مقابل رشد نیروهای مولده گردند". اما اوضاع انقلابی یا وضع انقلابی بجز اینست. وضع انقلابی مختص هنگام دست زدن به قیام مسلح برای کسب قدرت سیاسی است ناحیه یا کشور است. وضع انقلابی زمانی بسیار کوتاه و گذر است که طبقه کارگر و حزب وی باید از آن بدرستی استفاده کند و آن زمانی است که "هنگامی که یائینی‌ها بتوانند تحمل شرایط موجود را بشایند و نه بالاشی‌ها بتوانند با شیوه‌های قدیم حکومت کنند."

لنین میگوید: " قانون اساسی انقلاب، که تمام انقلابها و از آنجمله سه انقلاب روس در قرن بیستم آفرانده شده بود، باید از این قرار است: برای انقلاب کافی نیست کمزوره های استشارشونده و دستم کش به عدم انشان زندگی بشود و سابق بی بهره و تخمیر آنرا طلب نمایند، برای انقلاب ضروریست که استشارگران بتوانند بشود و سابق زندگی حکومت کنند. فقط آن هنگامیکه پائینی ها نظام کهنه را نخواهند و بالا میآید توانند بشود و سابق ادامه دهند، فقط آن هنگام انقلاب میتواند پیروز گردد. این حقیقت را به عبارت دیگر چنین میتوان بیان نمود: انقلاب بدون یک بحران ملی عمومی (که هم استشارشوندگان و هم استشارگران را در برگیرد) غیر ممکنست."

در اینجا صحبت لنین درباره شرایط عینی در مرتبه قدرت سیاسی و پیروزی انقلاب است و تفاوت آن برای پیروزی انقلاب در یک کشور لازم است پائینی "ها این انقلاب را بخواهند و آن "بالائی ها هم" در برابر آن کاری نتوانند کنند، یعنی هر دو سوی تضاد دچار بحران و بهم ریختگی گردد. و بالطبع هیچ انقلابی بدون پیدایش این شرط به پیروزی نرسیده است.

تفاوت میان جوامع پیشرفته سرمایه داری با کشورهای نیمه فئودال - نیمه مستعمره در اینجا است که وضع انقلابی در یکی، کشورهای سرمایه داری پیشرفته بخاطر موزونی نسبی اقتصادی سیاسی کشور تقریباً و بطور در سراسر جامعه همزمان فرامیبرد و هر چه درجه موزونی اقتصادی سرمایه داری این کشور و میزان تکامل نیروهای مولده سرمایه داری بیشتر، همگونی و همزمانی فرارسیدن وضع انقلابی مستظور کسب قدرت سیاسی بیشتر.

لاکن در کشورهای نوع دوم که از نقطه نظر اقتصادی سیاسی نقاط مختلف کشور در زمان موزونی بسر میرود طبعاً اوضاع انقلابی در نقاط مختلف کشور همزمان فرا نمیرسد. به عبارت دیگر در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره وضع انقلابی ابتدا در ناحیه ای یا منطقه ای ایجاد میگردد و رفته رفته گسترش مییابد. بدین جهت است که انقلاب نیز در این جوامع بطور " موج وار و منطقه به منطقه همراه با فرارسیدن وضع انقلابی حرکت میکند. مبارزه مسلحانه و جنگ پارتیزانی در مناطقی که دارای وضع انقلابی نسبتاً مساعدتری هستند یعنی " پائینی "ها بهتر انقلاب را میسر میزنند و "بالائی"ها نیز قادر بادانه تسلط عادی خود بر آن ناحیه نمیباشند، باعث گسترش و عمق وضع انقلابی در سراسر کشور خواهد شد و بروسه قرار سیدن وضع انقلابی در سایر نقاط کشور را تسریع خواهد نمود.

رفیق ماوتسه دون در توضیح اشتباهات عده ای از اعضای حزب کمونیست چین در این زمینه در سال ۱۹۳۰ نوشت، این عده وضع ویژه چین را درک نمیکنند و " ازینرو این ایده را نیز عمیقاً درک نمیکنند که باید از طریق تحلیلی و توسعه قدرت سیاسی سرخ اوج گیری انقلاب را در سراسر کشور تسریع نمود. آنها از قرار معلوم بر این عقیده اند که چون اوج گیری

انقلاب هنوز خیلی دور است گوش برای انجام اینکار بسیار شل یعنی استقرار قدرت سیاسی سرخ بهیچ وجه است. در دو فرآیند بر این امیدند که نفوذ سیاسی ما را از راه آسانتری، یعنی از طریق عملیات متحرک پارتیزانی زیاد کنند (البته در مورد آقای احسان طبری و شردا، ایشان این امر را میخواستند توسط بحثهای دو جانبه با رژیم صورت دهند. نه جنگ پارتیزانی متحرک) و همینکه تو ده ها در سراسر کشور کاملاً و با نا اندازه ای به انقلاب جلب شوند، در تمام چین به قیام مسلحانه دست زنند و سپس آنها را شرکت ارتش سرخ بیک انقلاب بزرگ سراسری مبدل نمایند....

برای یک انقلاب چین وینام اثبات نمینماید که انقلابیون نمیتوانند در ناحیه ای که تکرین تضاد های داخلی و خارجی بدرجه ای رسیده است که وضع انقلابی را موجب شود، قیام نموده، قدرت سیاسی را بیک آوردند و بهیارت دیگر در آن ناحیه به پیروزی دست و پایی بیاورند و شترش وضع انقلابی به سایر نقاط، که خود امر قیام فوق و کسب قدرت سیاسی در آن منطقه در آن نقش دارد، داشته انقلاب را گسترش دهند. فرارسیدن وضع انقلابی شرط بالاتر دیدن قدرت سیاسی است و نه عاملی که برای انجام فعالیت انقلابی و ترتیب تو ده به هزاره باید بانتظار آن نشست.

اشکال روزی در نیمه های مرتد خورشیدی در این نیست که گویا "راه روسیه" و لنین را پذیرفته و منتظر وضع انقلابی در سراسر کشورند، خیر! زیرا اگر و افما چنین بود حداقل آنهاست باید بشمارک خود آماده نمودن بوده برای هنگامیکه چنین وضعی فرا میرسد اقدام نمایند و قاعدتاً با فعالیت خویش فرارسیدن آن را تسریع کنند. لادن مقاله آنها این نیست.

و ارتشین بحق ایپرتو نیمم انترناسیونال دو، برای توجیه رفتنم و راه یا اولمانتاریستی خویش اولاً به نبرد شرایط عینی انقلاب اشاره میکند و دوم اینکه وقتی دلایل نبود این شرایط خواسته میشود به معیارهای مربوط به وضع انقلابی اشاره نمینماید. و تازه این هر دو جنبه اول ارتداد و اپورتونیسیم آنهاست. مقاله ایشان بس عمیقتر از این است که گویا در ایران "وضع انقلابی" وجود ندارد زیرا حتی اگر فرض را بر این نسیم که مثلا در کشورهای چین ایران و عراق وضع انقلابی آماده نیست. آیا این امر هرگز دال بر این خواهد شد که "تبلیغ دائمی و سیستماتیک" و "ترتیب دائمی نموده ها" بر مبنای "نظریه انقلاب فبرآمیز" را فراموش نمائیم. (لنین)

آیا لنین که خود امر صحیح و علمی لزوم وجود وضع انقلابی را تدوین نمود در آن دوران عاقلی که برعم طبری ها و اسکندردی ها و شرکا، هنوز وضع انقلابی آماده نبود به تبلیغ کاسسه نیسی از بورژوازی می پرداخت که حزب نموده و ائتلاف به چنین امر بران و آس مشمولند. و یا

آیا هرگز توجه لنین از "ترتیب سیمتاریک توده ها" بر سنی نظریه "لزوم انقلاب قهری" هرگز
بسوی قانونی کردن احزاب و یا احقاق حقوق دموکراتیک توده می‌گردید؟ نه اینها سخنان
لنین نیست، روزه‌های نومیدانه باند خائنین روزیونیسم مدرن است.

یکی از بنگاههای خاوارمیانه این روزه کشی، حزب توده ایران است. در مقاله بی‌اثر حزب
فوق تحت عنوان "نگانی درباره وظائف عملی مبارزات انقلابی در ایران" - بهمن ۱۳۵۱ چنین میخوانیم:
"از تجزیه و تحلیل وضع کنونی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران این نتیجه گرفته میشود که با
وجود عدم رضایت شدیدی که در میان قشرهای وسیع مردم کشور ما وجود دارد، عدم رضایتی که
برفان نتیجه سیاست ضد خلقی رژیم کنونی است، سیاستی که محور اصلی آن عارت بی حد و حصر ثروت
ملی و محصول دسترنج زحمتکشان ایران از طرف سرمایه‌های امپریالیستی سلطه بر عده تریس
رشته‌های اقتصاد کشور، سرمایه‌های بزرگ داخلی و زمینداران بزرگ است که در پیوند با امپریا-
لیسم عمل میکنند، نمیتوان از وجود وضع انقلابی در لحظه کنونی، انتظار که لنین آنرا بهرجا
توضیح میدهد سخن گفت. یعنی وضعی که در آن توده‌ها دیگر نخواهند و هیئت حاکمه
دیگر نتواند بشکل سابق بزرگی خود ادامه دهد. زمانی که توده‌های وسیع مردم فعالانه در
مبارزه برای تغییر بنیادی مناسبات اجتماعی قدم گذاشته باشند و برای فداکاری آمادگی عظمی
نشان دهند." سپس در جزوه الفبای مبارزه میگوید: "حزب مانعاً بر هدفهای استراتژیک
(سوسیالیسم) برای یک سلسله هدفهای تاکیکال "بزمبارزه" می‌تواند این هدف‌های ارتداد از
مبارزه در راه آزادیهای دموکراتیک، مبارزه برای عفو عمومی، مبارزه برای غنی شدن حزب،
مبارزه برای بسط فعالیت اقتصادی، سندیکائی و مطالباتی، مبارزه برای اجرای پیشتر قوانین اصلاحی
حق و بسط و تعمیق دستاویزها در بین رفرمیست‌ها، مبارزه برای خروج ایران از پیمان ستور، مبارزه
برای بسط روابط ایران و کشورهای سوسیالیستی و بیطرف و غیره و غیره..."
آری، از آنجا که "وضع انقلابی آماده نیست" وضع انقلابی را هم فاعدا نمیتوان بوجود آورد،
پس زنده باد آستانبوسی ارتجاع ایران، زنده باد مبارزه برای غنی کردن حزب توده و طولانی
باد انتظار در راه فرا رسیدن "وضع انقلابی"... و چگونه سالها سانه این حرفها را بنام لنین
تحریف میکنند و چه آسان که نفی وجود وضع انقلابی ستمسکی میزند برای عدم تبلیغ سیمتاریک
تیک و ترتیب توده به منظور انقلاب قهری و کسب انقلابی قدرت سیاسی.

در فرهنگ روزیونیسم مفاهیم شرایط انقلاب، وضع انقلابی، تبلیغ انقلاب، ترتیب توده
برای انقلاب قهری، تدارک برای انقلاب قهری، ... همه مترادفند. با نفی یکی دیگران
تیز نفی میشوند. و هر که چه بی‌دردسر است ایورونیست و روزیونیست بودن!

و اما بعد ، مردمان سوسیال خائس رویزیونیست شوروی در مصوبات کنگره‌های ۲۰ و ۲۱ خوس در رابطه با افعال پارلمانتاریستی چنین می‌نویسند :

" در شرایط شوروی ... طبقه کارگر با اثنا " به اکثریت مردم و با دادن پاسخ دندان شکن به عناصر اپوزونیستی که قادر به دست برداشتن از سیاست سازشکاری با سرمایه‌داران و ملاکین نیستند می‌توانند به نیروهای مرتجع و صدمتی شکست وارد سازد ، در پارلمان اکثریت پایدار احراز نماید و پارلمان را از آلت کک به منافق طبقاتی بورژوازی به وسیله خدمت به مردم زحمتکش تبدیل نماید . "

مشابه چنین اراجیفی است که احزاب مرتد خاورمیانه و با شعبات حزب کمونیست شوروی در این ناحیه تحویل کارگران می‌دهند . تازه اگر شرایط خاورمیانه از نظر آزادیهای ظاهری بورژوازی مشابه شرایط اروپا بود باز می‌توان نظریه فوق را رفرمیستی خواند ، اما در شرایط شوروی چون ایران و اردن دم از این مزخرفات زدن اوج بلاهت است . نشین در این باره نوشت :

" ماهیت حقیقی پارلمانتاریسم بورژوازی نه تنها در رژیم های سلطنتی مشروطه بلکه در دموکراسی های جمهوری ها نیز اینست که در هر چند سال یکبار تصمیم گرفته می‌شود کدامت از اعضا تیک ترین جمهوری ها نیز اینست که در هر چند سال یکبار تصمیم گرفته می‌شود کدامت از اعضا طبقه حاکمه در پارلمان مردم را سرنوب و لگد مال کند . و اما باز پارلمان نشینان رویونیست و یا بقول لنین " توله دستی های پارلمانی " مجدداً تحریف می‌شوند . می‌شوند مارکس بر آن بود که مادام که شرایط انقلابی فرا نرسیده است باید سعی نمود همان پارلمان بورژوازی را به محلی برای خدمت به طبقه کارگر تبدیل نمود . لنین در تفسیر از نظریه مارکس در این باره نوشت :

" باز و باز باید بشویم : درسهای مارکس که منتفی بر بررسی لنین است ، بقدری فراموس شده که برای یک سوسال دموکرات کمونی (بخوان : خائس شوروی) نسبت به سوسالیم انتقادی بجز انتقاد آتاریستی یا ارتجاعی از پارلمانتاریسم بکلی نامفهوم است ، راه برون شدن از پارلمانتاریسم البته در محو موسسات انتخابی و اصل انتخاباتی نیست ، بلکه در تبدیل موسسات انتخابی از پر کوخانه به موسسات " فعال " است . "

" کمون می‌بایست موسسه پارلمانی تبدیله بلکه موسسه فعال یعنی در عین حال عم قانون گذار و در عین حال مجری قانون باشد " ... به هر تصور پارلمانی که مایل باشید از امرینا گرفته تا سوئیس ، از فرانسه گرفته تا انگلستان و نروژ و غیره نظر افشند : امور اصلی دولتی در پس پرده صورت می‌گیرند و وزارت خانه ها ، ادارات و ستادها اجرا می‌کنند . در پارلمان ها فقط به

منظور فریب "عوام افلاس" پرکوشی می کنند .

مهملات مصوبه در کنگره های حزب کمونیست شوروی مبتنی بر امان تبدیل آرام پارلمان بسته قدرت تودای و کسب آرام و مسالمت آمیز انقلاب امر نازای نیست . این امر بوسیله اپوزیسیونهای آلمانی نیز حتی در دوران انگلس تقریباً مشابه یا طائفات گیتی اتحاد شوروی به پیش کشیده شده . انگلس در حالیکه سودای راه مسالمت آمیز را سودائی خام و اپوزیونیستی می خواند ، تصدیق دارد که در کشورهای که دارای آزادی وسیعی هستند تکامل مسالمت آمیز انقلاب را بسوی سوسیالیسم می توان تصور کرد . (بقول لنین فقط "تصور" !)

اما او یک شرط اساسی برای عدم امکان مسالمت آمیز انقلاب سوسیالیستی قائل است . او در باره آلمان چنین می نویسد :

"در آلمان که حکومت تقریباً صاحب قدرت مطلقه است ولی رایشتاک و نیز هیچ یک از موسسات انتخابی دیگر دارای قدرت واقعی نیستند اعلام چنین شعاری ، اشم بدون عیب گونه لزومی ، معنائی آن امضای شخص بزرگ ساتر را از جلوی حکومت مطلقه بدارد و خود را بعنوان ساتر حائل آن گرداند ."

آیا این چیزی نیست که اکثریت احزاب وینزیونیستی جهان به انجام آن مشغولند !

اهمیت پراونیک بودن اندیشه های مارکسیستی لنینیستی همانا در این است که برخلاف سخن پراونیک های خورده بورژوازی چه نوع آنازیونیستی آن که هرگونه شرکت به پارلمانی را خیانت به کارگران می شمرد و چه نوع سازشکاران که هر عمل فحری توده ها را "چپ روی و ماجراجویی" قلمداد می کند ، مارکسیسم لنینیسم بر مبنی انعطاف نامل در ناشیته وفاداری اصولی و فاشع به پرنسیپ های انقلابی عمل میکند .

مارکسیسم هیچ شیوهی از مبارزه را رد نمی کند . مارکسیسم استفاده از فنیام گرفته تا استفاده از "آئل" های پارلمانی را نیز در دستور خود قرار می دهد . "مارکس دست های خود و دستهای مجاهدان آتی انقلاب سوسیالیستی را در مورد اشکال ، شیوهها و ظرفیتهای نمودن انقلابی نسبی بست و بسیار خوب درک می کرد که چه انبوهی از مسائل نو مطرح می شود و وضع در جویسان دگرگونی انقلابی با چه سرعت و با چه شدتی تغییر می کند . " (لنین کلیات جلد ۳۶ ، ص ۳۵۴)

اما همانا تفاوت چنین استفادههای تاکتیکی از پارلمان و پارلمانتاریسم یا مهملات رفرمیستی طبری و شرکا در اینست که ما هرگز فراموش نمی کنیم که پارلمان های بورژوازی و فئودالی ، در دوام کوانیک ترین انواع آن مگر ابزاری جهت تحمیل کارگران چیزی نیست زیرا در تمام کشورهای عالم این نیروی ستادها و ارتش های نظامی و نیروی بوروکراتیک سرمایه داران و فئودالها است که در بالای

مثل ظاهری پارلمان بر همه جا حکومت می‌کند. پارلمان نیز در صورت سرپیچی از اراده چنین مقاماتی بدست آنان یا سلب قدرت خواهد شدید و یا نابود.

پارلمان را انتخاب می‌کنند تا حافظ منافع خارج پارلمانی آنان باشند و بدینجهت که چنین نتیجه انتخابی اگر مطابق راه "صواب" نگردد بدست صاحبمنصبانی که ظهیری و شرکا چون بیروت ساتری می‌خواهند خود را در مقابلشان قرار دهند تا مردم دشمنان واقعی خویش را شناسانند، نابود خواهد گشت. این همان چیزی است که تزار با نمایندگان بلشویکها در دوما انجام داد، لیاخوف با مجلس شورای ایران صورت داد و امروز هم "سلحه داران" و کمپرادورهای نیلسی با سالوادور آلبنده و "اکثریت پارلمانی" وی انجام دادند.

چه مزوانه و مردمانه است سخنی که سعی می‌شد گوش کارگران را با این نصاب پر کند که اکثریت چند نفری در پارلمان عامل اساسی تغییر شالوده اجتماع است! مارکسیسم انقلابی و نه تحریف شده و پراکنک ۱۵۰ ساله مبارزات نارگران جهان از هنگام تدوین مانیفست بنا نشان داده است که برای تحقق یک انقلاب اجتماعی می‌بایست توده‌های مردم خود از زورترین قشرهای جامعه، یعنی از پائین ترین طبقات محروم جامعه خود با سلاحهای خاس خود و شیرت خاس خود در تحت رهبری پیکانه نیروی قادر بر رهبری یعنی پروتاریای سلح بپاخیزند و شالوده اجتماعی را با قدرت قهر خویش در هم کوبند و از آنجمله پارلمان را بر سر پارلمان نشینانی که برای کول زدن این پائینی ها جمع شده‌اند خراب کنند "قهر مامای جامعه کهن است نه آیین جامعه نوینی باشد".

و اما در مقابل این سوال که آیا کارگران باید در پارلمان شرکت نمایند مارکسیسم انقلابی همواره جواب مثبت داده است. بلکه کارگران باید از تمام امکانات حتی محدودینه سرمایه داران در اختیارشان قرار داده‌اند و یا از راه مبارزه و استحقاق بک آورده‌اند استفاده کنند. اما شرکت در پارلمان نه بظنور "تبدیل پارلمان از آلت منافع بورژوازی به آلت منافع رحمتشان زیرا که چنین چیزی در اصول غیر اصولی است! بلکه شرکت بیشتر تفریح پرورانه دست یازیدن توده ها به لزوم اعمال قهر تودهای در خارج پارلمان.

تزییت سیستمیک توده ها آیینانه به لزوم انقلاب قهری می‌برند، همانا این اصولی ترین مبانی انقلاب اجتماعی است که ظهیری، اسکندری و شرکا چون هم سلفان برشتینیسست و فائوستیکست و خروشچیکیسست خویش "تراوس" کرده اند.

داوردسته قهری - اسکندری که بحث با مارکسیسم انقلابی هست کرده و به ناسه نیلسی بورژوازی منسوخند در مقابل عظمت کنجینه مارکسیسم لنینیسم انقلابی چه دارند که بگویند؟ هیچ -

در مقابل برتدانه می‌نویسند: مهم‌ترین وظیفه کنونی ما مبارزه در راه دموکراتیک کردن رژیم موجود است. "نبرد در راه استقلال و علیه امپریالیسم و ... در راه دموکراسی و علیه حکومت مطلقه و ... برای تأمین آزادیها و حقوق مطرحه در قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر... تحولات مثبت اجتماعی، صنعتی کردن کشور... مهمترین وظایف مبرمی است که در برابر حزب طبقه کارگر مطرح است" و با عبارت دیگر مبارزه در راه دموکراسی قانونی و طبقه مرحله‌ای جنس ایران برزم روینویسند! و باز همین این آموزگار چاودانی همه زحمتکش جهان بود که نوشت: "دموکراسی یا تبعیت اقلیت از اکثریت همانند نیست. دموکراسی عبارت از دولتی است که تبعیت اقلیت از اکثریت را تصدیق دارد، یعنی سازمانی است برای اعمال قوه قضاییه سیستماتیک یک طبقه بر طبقه دیگر، یعنی بخشی از اهالی بر بخش دیگر."

چرا برای داور دسته ظریف - اسکندری و شرنا* مبارزه در راه آزادیهای دموکراتیک کفایت انقلاب ایرانست! زیرا برزم این جیرهخواران حاشیه نشین سوسیال امپریالیسم شوروی در صورت استقرار آزادیهای دموکراتیک در ایران امکانات عظیمات پارلماناریست این حصرات ایجاد خواهد کرد. اهمیت این حرفها در اینجاست که بطرز غیرقابل تصویری در میان تمام اپورتونیستهای منطقه مسعود بحث ما یکسان حتی با جماعات مشابه نقل می‌شود. از جریان پرچم در افغانستان تا حزب کمونیست ایران، عراق، سوریه، لبنان و ترکیه ... عکسهای شریان حیانتان در آزادیهای انظار شسته از طرف بورژوازی نهفته است. حزب کمونیست ترکیه نیز چون حزب توده ایران چنان در منجلاط فرو می‌رود که خواهان آزادی حزب کمونیست ترکیه بهمنصور کار در چهار چوب قوانین موجود در ترکیه می‌شود. (نقل از لاملات بهغوب دمیر، دبیر اول حزب کمونیست ترکیه). در عراق هم سمران بلغارستان نشین حزب از همین مہملات دم می‌زنند.

"کمونیست" در شماره ۳۱ خود بدروستی اشاره می‌کند: "... توده‌هایی که مبارزات حدود را محدود به امکانات باصلاح قانونی کرده‌اند در میان آنان فقط به سلب اینکه رژیم را می‌توان با فشار نیرومند افکار عمومی (و قاعدتا همچنین وساطت "رهبران") به عقب نشینی وادار نمود و بدینوسیله دموکراتیزه کرد، هیچ‌گاه قادر نخواهند بود در آن روز موعودی که روینویسندها قبول انقلاب را می‌دهند برای برانداختن حکومت ارتجاعی و استقرار حکومت انقلابی خویش برخیزند. ... روینویسندها فقط مطالبات زخمی بورژوازی را مطرح نمی‌کنند، بلکه آنان این مطالبات را در زیر لوای سوسیالیسم مطرح می‌سازند و به کارگران و توده‌های خلق اینگونه جلوه می‌دهند که این نظرات، نظرات مارکسیست لنینیستهاست. آنان نزد خلق سوسیالیسم را تخریف می‌کنند و با کوشش برای خنثی کردن ذهن طبقه کارگر، خط فاصل میان رژیم بورژوازی و دموکراتیسم انقلابی

خودره بورژوازی رادیکال و دهقانان را محدود می‌سازند و بدینسان پرولتاریای ایران را از تکیه‌گاه اصلی دور می‌سازند.

آنان فقط بلندگوی بورژوازی فرصت‌نستند، آنان در زیر فیای نازبرنده خود، پرولتاریای ایران را بدینالجه این بورژوازی مبدل می‌سازند- زیرا می‌نوشند خط فاصلی میان شعارها و حواسته های رژیم بورژوازی و پرولتاریا را محدود ساخته و پرولتاریا و نوده های عم آواز او را در مقابل خانه بورژوازی پرورس می‌کنند. بدینسان بجای اینکه پرولتاریا بورژوازی را رادیکال کند، بورژوازی به رژیم کردن پرولتاریا توفیق می‌یابد. نژس در جهت نامین یا تحطیم رهبری بورژوازی در جنبش کارتری در جهت فاتح ساختن پرولتاریا به مطالبات و فرصتی بورژوازی لیبرال، در جهت تعدیل جنبش کارتری و جنبش نوده ای خلق به پارچه ای در دست بورژوازی و فرصت، بورژوازی که عسقم ناقلا فریب ارتجاع را می‌جوید و هم با تحسب سسقم ارتجاعی موجود به فریب نوده ها سعی بر دارد و فرصت طلب و مسالمت جو است. این است آن چه که مضمون اپروتونسیم راست و روبرس یونسم را تشکیل می‌دهد. مضمون شعار ظاهر فریب " مبارزه در راه آزادیهای دموکراتیک " که به مثابه آلتزناشوی در برابر پرورس انقلابی طبه کارتر و نوده های مردم و تدارک سیاسی و سازمانی برای سرنگونی حکومت صندموکراتیک و ضد ملی ایران از جانب حزب نوده مطرح می‌شود، جسر آن نیست و نتواند بود.

ح - راه رشد غیرسرمایه‌داری

مفهوم دیگری که بصورت تحریف آشکار مارنسیسم از جانب جمیع روزنویسندگهای معاصر در جنبش کمونیستی تشیح می‌گردد، پدیدهایست تحت عنوان " راه رشد غیر سرمایه‌داری ". این تصدی غلطی که اثرات تحت لوای لنینیسم همراه با چند مفروضه تحریف و منح شده از نیش شعار می‌کشد به پت ترازدی مبدل می‌شود.

برهم این ادعا: در تصورهای " در حال رشد " دو مفهوم متضاد دولتی و صنایع خصوصی موجودند. این تصورما باید با توتاه نژس و محدود نمودن بخش خصوصی سرمایه‌داری و تحسقم بخش دولتی و تحسقم صنایع کشیک و دولتی بجای نام سهان در راه سرمایه‌داری، در راه غیر سرمایه‌داری کار بکنند. اما " اوتان بشورت حزب نوده ایران در این رابطه چنین می‌نویسد: " ... تحویت و توسعه سرمایه‌داری دولتی بصورت استسالی اقتصادی ایران است. " طرح‌های دولتی نمی‌توانند در حد وسیع بصورت انزاری مهیت توام سرمایه و رشد بعدی صنایع و تأثیر مثبت بر مجموع تولید ایران در آمد. " (رساله سال سوم، شماره ۴۳، ص ۱۱۱)

در جای دیگر می‌نویسد: " ما در سر نرفتن آنچه شکت شد ما بر آیم که صنایع کشور

باید بخش مجموعهای از صنایع ماسینی مدرن و صنایع کوچک نیمه ماسینی البته با ارجحیت صنایع ماسینی مدرن رشد داده شود. بهرحال نظر درجه اول باید معیله صنایع تولید وسایل تولید محو گردد. . . . بر واضح است که برای رسیدن به چنین هدفی تولید نیمه ماسینی فعلی در ایران باید تجدید ساختمان شود. سرمایه خصوصی در بهبودی وسیع اقتصادی صاحبان صنایع کوچک دینفع نیست. . . . احتیاج کشور به این و یا آن محصول مورد نظر سرمایه خصوصی نبوده و نیست. . . . فقط دولت است که میتواند و باید با در نظر گرفتن منافع تولید کنندگان صنایع نیمه ماسینی و هماهنگ کردن آن با منافع جامعه تجدید ساختمان آنها را بعهده گیرد. (نشریه ارمان)

برغم روینویستیهای برآمد حزب نوده و آریامان روسی آن آئین دارای اهمیت است کثرت صنایع بوسیله دولت و تقویت بخش صنایع مدرن تولیدی است. اینست که اهمیت دارد! در مقابل این قضیه از این قبیل نفس بویزه در هنگامیکه آپورونیستیهای از قاض روینویستیهای امروزی به تحریف حقوق مارکسیسم مشغول بودند، نشان داد که و اساس سرشت مستحق اقتصاد و جهت یابی سوسیالیستی آن نه فقط بستگی به تمرکز تولید در دست دولت و تحفیم و تقویت بخش تولیدی صنایع دارد، بپس از هر چیز و بالاتر از هر چیز مربوط به اینست "که چه کسی آن بالا صنایع و دولت را کنترل میکند؟ وی در سال ۱۹۱۶ نوشت: "یکی از سوسالیستها بویژه های نیزعوت آلمانی سالهای هفتاد شده گفته، پست را نمونه یک دستگاه اقتصادی سوسیالیستی نامید. این بسیار درست است. اکنون پست یک دستگاه اقتصادیست که بشیوه ادخار روسی سرمایه داری سازمان یافته است. امپریالیسم بندرودج همه تراست ها را به سازمان های از این نوع صدور می خازد. در اینجا بالای سر رحتکنان "ساده" که از سستی نار کمر خم نوده و نوسنی می کنند، غصبار بورژوازی بورژوازی شمارده شده است. ویی مناسب اندازه اجتماعی امروز در اینجا در نظر آمده شده است. کای است سرمایه داران را سرنگون ساخت. مصادقت این اسطوار یقینان را با سنت آهنگ کارگران صلح در هم نوسند، مانش مورورسرایب دولت نوسنی را در عم سلسلت، تا در برابر ما ماسینی بدیده آید نه از لحاظ فنی مدرجه عالی معتبر و از مورد اش عاری باشد.

هم نفس و هم مدافعین تر روینویستی "ساختن سوسالیسم از بالا" هر دو از وجود یک صنایع اقتصادی دولتی و سپس امر استلاب سواد و مورد جرس اسناد دولتی سخن می نویسد. تنها فرو بسیار پسر یا افاده (۱) آنها اینست که اوین شروع لازم سوسالیسم را سوسالیسمی جزواری می داند و روسی "دمونترانها" که عثمان جزواری باشد را ناین صفت رسمی بسوی سوسالیسم و خود اقتصاد دولتی را پایه اش آن !!

جوهر اصلی تئوری «من درآوردی» راه رشد غیر سرمایه‌داری عبارت از لقی مطلق در باره ممانعت انحصاری سرمایه‌داری در عصر ماست. سرمایه‌داری با ورود به مرحله امپریالیست، نه تنها تولید و سرمایه‌داری در کشور سرمایه‌داری امپریالیستی انحصاری نمود، بلکه در خارج آن و تحت تاثیر آن دولت‌های مستعمراتی را چون ابزار جهت انحصاری نمودن صنایع عقب‌افتاده کشورهای جهان سوم مبدل ساخت. در این گونه کشورها غیرمردم رشد جنبی سرمایه‌دار، بازار و تولید و سرمایه‌داری در دست پترو موسسات که غالباً دولتی است انحصاری گردیده است. رشد میان انحصاری از این طریق که مثلاً آقای نفتی گوشت ایران ماضی سرمایه‌داری را انحصاری می‌کند تا انحصار گوشت در ایالات متحده نه ناشی از تلاش نافعی سرمایه‌داری و رقابت آزاد می‌باشند تفاوت بسیاری است. آیا در هر دو صورت ماسیم دولتی به ابزاری مهم برای انحصار جامعه مبدل می‌گردد. روزی-سو- نسبتاً این امر بدیهی را «آستانه سوسیالیسم» نامداد می‌شد!

نتیجه در سالهای پایان حیات خود انتشاردهنده در طرح برنامه ارفورت نوشت: «وضع ما از شرکت‌های سهامی به مرحله تراست‌های گام می‌شماریم که رشته‌های نام و نامی از صنایع را تابع و اعضا خود نمودارند، انشا در اینجا دیگر نه تنها تولید خصوصی بلکه بی‌نقش نیز از میان می‌رود».

لکن در دولت و استبداد در تئوری این امر و توضیح انحراف اپروتونیستی در باره ممانعت این انحصارات چنین نوشت:

«در اینجا از کشور اروپایی تشریح سرمایه‌داری نویسی یعنی امپریالیسم، اساسی‌ترین نقشه در نظر شرکت شده و آن آینده سرمایه‌داری بدل به سرمایه‌داری انحصاری می‌گردد. روی این نقشه اسیر باید نقشه گرد زیرا یکی از سابق‌ترین استقامات، این ادعاهای بزرگوار رفرمیستی است (تا این توجه آقایان طبری - استندوری و شرف) که گویند سرمایه‌داری انحصاری با انحصاری دولتی، دیگر سرمایه‌داری نیست و لذا می‌توان آنرا «سوسیالیسم دولتی» و نامیر آن نامید. البته تراست‌ها هیچ‌گاه با کاملاً از روی نقشه کار نپرداختند و انشوی عم کار نمی‌کنند و اصولاً نمی‌توانند کار کنند. ولی در حد و روی هم نه آنها از روی نقشه کار می‌کنند و سلاطین سرمایه‌سازان تولید را در مقیاس ملی و حتی در مقیاس بین‌المللی از پیش حساب می‌آورند و آنرا از روی نقشه تنظیم می‌کنند، بازار سردار ما با سرمایه‌داری است که ولو در مرحله نویسی است، باز بدوی شد سرمایه‌داری است، نزدیکی بین جنبی سرمایه‌داری به سوسیالیسم (حوب توجه کنید) باید برای تأییدشان و اطمینانی پروتاریا دلیلی بر نزدیکی و آسانی و غنی بودن و تعیین ناپذیر سردن استبداد سوسیالیستی باشد و به همین وجه نباید دلیلی سردمدار شود برای آنکه نسبت به غنی این انقلاب و آرامش سرمایه‌داری»

داری که تمام فرصت ها بدان مشغولند با شکیبایی رفتار گردد. * (دولت و انقلاب)
 تو گویی لنین این جملات را نه در جواب روزیونیستهای عصر خود و بورژوازی رفرمیست بلند
 برای مردان حزب کمونیست شوروی نگاشته است - این خائنین به امر سوسیالیسم اینگونه ادعا
 می کنند که انحصاری شدن دولتی صنایع و تجارت و قرار گرفتن بورژوازی دموکرات در زاس آن یعنی
 حرکت در جهت سوسیالیسم و بدیهی است در چنین صورتی سرنگونی بورژوازی نیز مطرح نیست!
 در یکی از اسناد منتشره توسط روزیونیستهای مسکوئی، پروفسور ر. آ. اولیانوفکی معاون
 بخش بین المللی حزب کمونیست شوروی، راه رشد غیر سرمایه داری را تعیین در انگونه که هدف
 روزیونیستهای روسی است مطرح می نماید.

* امروز میتوان گفت سوق دادن دموکراتهای انقلابی در این ثلث آخر قرن بیستم، یعنی هنگامی
 که سیستم سوسیالیسم نقش فوق العاده موز کسب کرده است در شوروی که خود را بهیچوجه پشاه
 کشور سرمایه داری سازمان نداده است برای آنکه سیاست دولتی خود را نه بسود مالکان و سرمایه داران
 ، بلکه علیه آنان و بسود دموکراسی انقلابی از پیش میبرد، خود گامی است بطرف سوسیالیسم.
 * دموکراتهای مشی میزنند براه آن دموکراتیزه کردنی که از طرف سوسیالین بورژوائی بانهاحمیل می
 شود (یعنی راه گسترش بدون کنترل آزادیهای سیاسی، اجازتی وجود یک اپوزیسیون) نزنند، زیرا این
 بدان معناست که در تمام انقلابی را فدای یک وضع تخیلی سازند. شاخ گروهبای مترقی وسیع
 کشورهای رشد یافته همین نظریه انقلابی دموکراتیزاسیون است. راه این دموکراتیزاسیون شریک
 فعال توده ها در حیات دولتی و اجتماعی است. مشی اساسی دموکراتیزاسیون رژیمهای مترقی سیاسی
 عبارتست از تحکیم روابط با توده های زحمتکش، ارتقا، نشر، فعالیت و آگاهی آنها. این پروسه می
 تواند با تحکیم عهده خاندان حاکمات انقلابی همزمان پیش رود، زیرا تقویت این حاکمیت در آخرین تحلیل
 تنها میتواند بوسیله تکیه کردن بر توده ها انجام گردد. تجربیات بدست آمده ای کشورهای دموکراتیک
 ملی آسیای و افریقای این مسئله را بطور مسلم اثبات میکند. در روزهای سخت بحران تابستان سال
 ۱۹۶۷ دستاوردهای انقلابی جمهوری متحد عرب بوسیله عمل متحد هها و جداها هزار زحمتکش کسبه
 پشتیبانی خود را از سیاست ضد امپریالیستی رئیس جمهوری خود ناصر ابراز داشتند صیانت شد. این عمل
 رژیم مترقی را در جمهوری متحد عرب نجات داد، اگر چه عمل توده ها بیشتر جنبه خود بخودی راست
 ولی از سوی دیگر فقدان رابطه محکم واقعی دولت قوام نگروم و "حزب کمتری ملی" بانوده ها منجر بدان شد
 که با استفاده از توطئه نظامی بطور فوق العاده آسانی یک کودتای ضد انقلابی در غنا به نتیجه رسید. لازمه
 فعالیت و دانش توده ها عبارتست از: کاربرد دقیق همه جانبه برای ارتقا، سطح سیاسی و فزغنی آنها، وارد کردن
 آنها سازمانهای اتحادیه ای و دهقانی و غیره، ارتقا، نشر و تحکیم اصول ایدئولوژیک و سازمانی پیاهلست
 سیاسی یا حزب دولتی و اتحاد این حزب یا مارکسیست لنینیستها (بخوانید روزیونیستها) و گسترش
 پیگرد دموکراسی. (مجله آلمانی "آنهاها"، شماره ۶، سال ۱۹۷۰)

بر طبق اراجیف آقای اولیانوسکی و شرکا* کشورهای چین مصر و سوئد که در اولی روسها را با اردنک بیرون کردند و در دومی خود روسها قصد انجام کودتا داشتند ضد ساختمان روما. پیداری نداشته بلکه "جامعه غیرسرمایه‌داری با سمت سوسیالیستی" بنا گردانند .

در این میان تجربه مصر از همه جالبتر و شنیدنی تر است ؛
بر مبنی جمعیتی احزاب ریزسوسیالیست خاورمیانه و شوروی جمهوری مصر از هنگام "انقلاب" برهبری جمال عبدالناصر" سمت گیری سوسیالیستی " پیدا نموده بود !

در مصوبات اجلاسیه احزاب کمونیست کشورهای عربی منعقد در سال ۱۹۶۴ از جمله میخوانیم : " ما همچنین به تغییرات بزرگ اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جمهوری متحده عرب که در راه رشد غیر سرمایه‌داری قدم نهاده است تهریک می‌گوشیم و ... کوششهای جهت تبدیل "اتحاد سوسیالیستی عربی" (سازمان حاکم در مصر - کمونیست) به‌سازمانی که منعکس کننده باز هم بیشتر منافع و ایدئولوژی زحمتکشان باشد به جمهوری متحده عرب اجازه میدهسد که بسوی سوسیالیسم قدم بردارد " ! ممکن است خواننده تصور کند اینرا مدتی قبل گفتانسد و حالا با مرگ ناصر و بروی کار آمدن جناح امریکائی تر میبایسد جمعیتی آنان تغییر کرده باشد. بدنیست به این نظر افکندیم :

در کتابی منتشر در سال ۱۹۶۲ چندین زبان از جانب ریزسوسیالیستهای سکرتی ، تحت عنوان "جهان سوم و مبارزه برای استقلال اقتصادی" پس از اینکه نویسنده از مصر، سوریه و هند و عراق بنام کشورهای با " سمت سوسیالیستی " ، " غیرسرمایه‌داری" نام میبرد در جمعیتی کتاب میخوانیم : " کشورهای با سمت گیری سوسیالیستی که بهترین داشته جنبش های آزادیبخس بشمار میروند بدون تزلزل ترین ، استوار ترین ، باورین خدامیرتالیسم ، فئودالیسم و سرمایه‌داری هستند ."

امروز که از تاریخ انتشار اسناد اولی بیس از ۱۱ سال میگذرد ، واقعیت نشان میدهسد که علیرغم تلاشهای دولت برای " بهبود" اقتصاد کشور یا علیرغم تلاشهای بورژوازی در قدرت برای " بهتر کردن" وضع زحمتکشان ، اوضاع اقتصادی کشور مصر بسیار مغشوس بوده وضع زحمتکشان این کشور هر ساله اسفناک تر می گردد . علیرغم برنامه باصطلاح اصلاحات ارضی کماکان عددمترین و مرغوب ترین زمینها در دست سرمایه‌داران و ملاکان بزرگ قرار دارد . در زمینه سیاسی " دولت سوسیالیستی دموکراتیک " با یک اردنک دارونده " سوسیالیستهای" شوروی را بیبرین کرده و راه سازش آشکار با اسرائیل و امریکا را در پیس گرفته است و بیس از پیس شافع خلق فلسطین را فدای سیاستهای حیوس نموده است . آری اینست مفهوم سوسیالیسم از "راه رشد غیرسرمایه‌داری" تحت رهبری " بورژوازی دموکرات مصر" !

تجربه کودتای صدانقلابی در غنا و سرنگونی دولت قوام نکرده در عرض چند سال اخیر! اوضاع معشوس و طغیان کشور خیلی و سرانجام کودتای "سی-ای-ا" و سرنگونی دولت آینده، ایضا در عرض چند ساعت؛ فعالیت های ضدکمیونیستی، ضدسوسیالیستی و آشکار سرمایه داری کفوس فدای در لیبی (که ایضا بر طبق تئزهای اولیانوسکی و شرکا، قرار است راه رشد غیرسرمایه داری را طی کند)؛ احیای روابط اقتصادی کاملا وابسته به امپریالیسم بویژه فرانسه در الجزیره و لایبخل ماندن مسأله ارضی بین از ۱۱ سال پس از آزادی؛ غمه و همه نزال بر این مدعی است که بدون رهبری طبقه کارگر در راس پند انقلاب بی گیر و نا به آخر و هم شرکت نوده تمام زحمتکش در امور دولتی، هرگز نمی توان یک دموکراسی پیگیر با سمت گیری سوسیالیستی بنیاد نهاد. دولی از این قبیل یا سرانجام بدامن امپریالیسم در خواهند غلطید و یا بدست مائین نو- طبقه گر امپریالیسم سرنگون خواهند شد. این دو شیق تنها سرنوشی است که در انتظار دولی از این قبیل است. طبقه کارگر تنها نیروی اجتماعی است که قادر به رهبری و سمت د عسسی دموکراسی بیوی سوسیالیسم است. این تنها و تنها طبقه کارگر است که می تواند و بایستد دموکراتهای انقلابی را نیز بسوی سوسیالیسم رهبری کند. تصوری مگر این داشتن اوج کردن فطری ریزیونیستی است. و این همان داغ ننگینی است که بر پهنای اولیانوسکی و اولیانوسکی هسا می درخشد.

با پندگیری از فرمایشات ثروت سومنوف ، پاماریف و سرنای ، نولههای محلی آنها در نقاط مختلف ، اسکندری و سرنای در ایران ، یعقوب و سرنای در ترکیه ، احمد کریم و شرکای در عراق و فزاد نصار و سرنای در اردن دست از هرگونه مبارزه بنظر سرنگونی رژیمهای مرتجع نظامی و دیکتاتوری وابسته به امپریالیسم در کشورهای فوق کشیده ، پخت به منافع زمینداران کشور خود نموده و با "فراموشی" کردن اینکه تنها تحت فرمان یک حکومت ملی و انقضی و از همه مهمتر در زیر پرچم کارشنان مسلح می توان یک اقتصاد پیشرفته ، یک کشور صنعتی و یک سنت آزاد و مرفه بنا نهاد ، جاهلانه نخبوار می کنند که "به نظر ما پایه اساسی صنعتی شدن کشور عبارت است از احداث صنایع تولید وسایل تولید بمعیاس وسیع و براساس دانش و تفکک معاصر . گامهای اولیه نه در این راه در کشور برداشته می شود کافی نیست . بدیهی است وقتی ما از لزوم ایجاد صنایع تولید وسایل تولید بمعیاس وسیع سخن می گوئیم منظورمان به هیچ وجه بمعنای انقباض در جهان ، بمعنی چشم پوشی از تبادل بین المللی سودمند نبوده و نیست . برعکس برای این که بتوانیم پایه های یک اقتصاد شگوفان را بوجود آوریم ، باید از تبادل بین المللی سودمند استفاده کنیم ." (نقل از یکی از تحقیقات حزب اسکندری و شرکای در دنیا " سال نهم - شماره ۱)

این اپوزونیستها یا بقول لنین " توله دستی های پارلمانی " بیوم ترین وظیفه جنبش انقلابی و کمونیستی ایران صنی بر سرنگونی رژیم سرایا فاسد ، سرایا وابسته و سرایا مرتجع ایران ، ترکیه ، ... را فراموش نموده و بسان ایدئولوژی های هیئت حاکمه برای نجات رژیم از محاصره داخلی و بینرشنی اقتصادی برایش نسخه می پیچند .

نطبع عدم لزوم سرنگونی رژیمهای ارتجاعی در قدرت به شیوه قهر ، نطبع تکامل آرام انقلاب به وسیله عقب نماندن ارتجاع به صورت مسالمت آمیز ، نطبع راه اعمال کرسی های پارلمانی بمنظور "تبدیل آنها از ابزار دست سرمایه داران به سلاح زمینداران" و بالاخره این آخری ، راه رسد غیر سرمایه داری از طریق تشویق دولت دولتی کردن صنایع ، ایسابت جنبه های عمومی نشو رویی و ریزینوسیم معاصر در جنبش های انقلابی .

احزاب ریزینوسیستی وابسته به شوروی در کشورهای گوناگون حاوریهانه به نطبع جنبش اراجمعی مشمولند . آنها از یکسو با دفاع همه جانبه از نمود شوروی (که در باره آن سخن حواجمیم گفت) برای گسترش سوسیال امپریالیسم شوروی در حلقه و حاوریهانه به شدت تلاش می کنند . و از سوی دیگر با نطبع سازش طبقاتی ، مدافعین هیئت های حاکمه کشورهای خود می باشد .

مشق از اراجیف این گونه احزاب نمونه خروار مهملات آنها درواحد بود. از حزب نوده ایران آغاز می‌کنیم :

در شماره بهمن ماه نشریه خود ، مردم ، پیامون سخنرمازی امیرالایستی " ملی شدن " نفست ایران چنین می‌خوانیم :

" موضع‌گیری شاه و مجلسین ایران در مورد عدم تعدید قرارداد اسارت بار بدون تردید نمودار تعدید تناقضات بین هیئت حاکمه ایران از سوئی و انحصارهای غارت گر نفتی امیرالایستی از سوی دیگر است . این انحصارات خواهند کوشید تا ایران را تحت فشار قرار دهند و او را به عدول از راهی که اعلام کرده است و قبول سازش وادار سازند . طبیعی است که تنها روش درست پیگیری در مشق اعلام شده و رساندن آن به نتایج منطقی آن یعنی اجرای امر تمام و کمال قانون ملی شدن صنایع نفت است . تردیدی نیست که مردم ایران برای پیشبرد چنین هدف درستی کسه با مصالح ملی ما موافق است از هرگونه فداکاری و مبارزه علیه کسرسیم غارت گر و سیاست نو - استعماری وی دریغ نخواهند روزید ، و با اتکا به پشتیبانی مردم می‌توان هر مشق را در راه نیل به اجرای تمام و کمال قانون ملی شدن نفت از سر راه برداشت ... شاه در نظر خود برای اولین بار تصریح کرد که کسرسیم حتی مفاد این قرارداد تحمیلی و غارتگرانه (اشاره به قرارداد ۱۹۵۴) را نیز اجرا نکرده است ، و دو مورد از موارد عذیده عدم اجرای را بیان داشت . روشن است که مردم ایران از این تصریح مهم نیز که دلیل دیگر بر غارتگریها و تجاوزات کسرسیم است و ضرورت و قانونیت خانه دادن باین غارتگری را بیکار دیگر شجیل می‌نمایند ، انعام سند مسنی کند

" چنانچه از سخنرانی شاه برمی‌آید دولت ایران غیرم اعلام صریح خودداری از تعدید قرارداد اسارت بار کسرسیم پس از انقضا مهلت آن روشن خود را در قبال جوانب مختلف این مسئله با روشنی و صراحت تعیین نکرده است

" ما بار دیگر با صراحت می‌گوئیم که امکانات امروزی جهان عم ممکن و هم ایجاب می‌کنند که ایران با قاطعیت راه اداره و فروش مستقیمانه نفت را بدون واگذاری هرگونه امتیاز جدیدی کسه محدود کننده منافع ملت ایران باشد در پیش گیرد عموطنان عزیز ، اتین امکانات واقعی وجود دارند که یک آرزوی بزرگ ملی ما یعنی اجرای تمام و کمال قانون ملی شدن صنایع نفت و قطع دست تاراجگر کسرسیم بین المللی از منبع ثروت اصلی کشور علی شود . تجزیه نسیان داده است که بیداری و مبارزه مردم و اعمال فشار به هیئت حاکمه می‌تواند نقش موثری داشته باشد . به هر وسیله که می‌توانید به هیئت حاکمه اعمال فشار کنید که به هیچگونه سازشی با کسرسیم تسن

در ندادند و روشن مشخصی برای اداره و فروز مستقلانه نفت ایران در پیش نگرد و اجرا نماید.!!
نویسنده فرصت ظنی و روزوا لیوان مردم باید آیا نور باشند یا دیوانه که نداند رژیم شاهانه
بحاطر اعدای ملی ایران بلکه در خدمت انحصارات امریکائی و بنایدستی آنها نفت را "ملی" نمود.
چنین "ملی" کردن نفتی نه برای مردم ایران بلکه برای احسان ظنری است اسلندری و سرنا" نیست
است و پس! به حملات وسط مقاله توجه کنید:

"امکانات امروزی جهان ... ممکن می‌تواند ایران با فاطمیت راه فروز مستقلانه نفت را بدین
واگذاری امتیازات جدیدی ... در پیش گیرد." این اولین بار نیست که رویتونیتها ضرایب
جهانی را آتینان یا آب و تاب می‌آزایند که حتی بدان قدرت تغییر ماهیت طبقاتی هیئت‌های
حاکمه را می‌دهند! یعنی رژیم ایران عزیزم وابستگی بنهار شدیدش به امپریالیسم امریاء بخاطر
شرایط جهانی (۱۴) قادر است "با فاطمیت" و "استقلال" نامی بدون کوچکترین گشخت و
"امتیازی" نفت ایران را بنفع ملت ایران می‌تواند. آقایان و خسران اپروتونیت محترم حزب تسوده!
اگر شاه این چنین کاری را بخاطر "فاطمیت" و بدون گشخت "بودنش" تنها از عهده طبقه
کارگر ساخته است می‌تواند بخاطر "شرایط جهانی" انجام دهد چرا از حزب پدر نمی‌خواهد تا
چاشنی این شرایط جهانی را کمی بیشتر کند، ثابت بختی دست نازد و شاه "با فاطمیت" و
هیچگونه امتیازی "سوسالیسم" را هم در ایران بنا نکرده ما که بختی نیستیم!

در مقاله دیگری می‌خوانیم: "... مردم ایران، عم سیمان عزیز! ... بهر سلفی که
میسر می‌دانید به احیاء اقتصاد زبان رسیده جمهوری دموکراتیک ویتنام خلقی نشک مادی کنید ...
از دولت بطلمد که در جنبش جهانی نفت اقتصادی به ویتنام سرعت موثر نماید. از دولت بطلمد
که با جمهوری دموکراتیک ویتنام شمالی روابط دیپلماتیک برقرار سازد."
اینست درسی که "حزب طبقه کارگر ایران" از انقلاب فهرآمین خلق ویتنام، ازبکی از پرشور-
ترین حماسه‌های قرن برای مردم ما بیخ‌بندی می‌نماید! و بدینوسیله حزب تسوده ایران پیرو سیاست
مرتجمانه خویش از خلق ایران می‌خواهد تا بدانان ارتجاع در غلظت و بجای درس‌گسیختگی از
انقلاب ویتنام برای سرنگونی رژیم شاهانه ایران، از وی "بفایده" نه به مردم ویتنام سالی کند کند!
حزب توده و دیگر احزاب رویتونیتی خاروسانه پیرو سیاست انبای ندن ابزار امپریالیسم سروری
در کشورهای این ناحیه خواهان حفظ رژیم شاه و سوسی در تمدید وابستگی روزوازی ایران به سروری
است. حزب توده عثمان ستنی پنجمی است که می‌نوشد پایه‌های یک امپریالیست را در ایران
منزلتی نماید و پایه‌های جیاون امپریالیسم دیگر را فراغم سازد. در توضیح این امر که چگونه
سروری از حزب توده بخوان آزادی برای نفوذ در ایران استفاده می‌تواند بهترین و افشاکندترین

مدارك اينست كه چند كلامي از اراجيف و سهيلات خودشان را جدا قسم و نثار هم بچينيم و ببينيم كه ماسين اميرالييسم شوروي نحت لولاي "لنبيسم" چه مي كند. در سند شعفتي كه اميراي نحت خضوان بر نامه حزب توده ايران منتشره در سال ۱۳۵۱ چنين مي خوانيم: (ناقضه تانگه ظبري و خرناب در اين جزوه باصطلاح سنت تمام گذاشته اند.)

"طلي دهه اخير رژيم موزايي با اقدامات خود در زمينه اصلاحات ارضي دست به اقداماتي نيز در جهت صنعتي كردن كشور در چهار چوب بسط و تحكيم اساسيات سرمايه داري زده است. در امر صنعتي كردن كشور دو جريان وجود دارد: يك جريان خواستار آنست كه توجه اساسي صرف ايجاد صنايع سبت و مونتاژ در همكاري با اميرالييسم شود و جريان ديگري، كه در جهت خواست مردم است، عبارت است از ايجاد صنايع مادر بيشتر صنعتي كردن واقعي كشور. در سالهاي گذشته عهده توجه دولت معظوف جريان اول بود ولي در سالهاي اخير دولت در مقابل خواست مردم عقب نشيني خائفي كرده و بپيروي با كند كشورهاي سوسياليستي براي ايجاد برخي موسسات صنايع سنگين، گامهاي برداشته است." (س ۱۴) در جاي ديگر مي افزايد: "در صنايع ايران دو بخش خصوصي و دولتي وجود دارد. در مجموع حيات اقتصادي ايران و در عرصه هاي مختلف آن (مانند صنايع، بانکداري، بازرگاني، خدمات و کشاورزي) دولت نقش بزرگي ايفا مي كند. نسه طلي تعبيرات دهه اخير باز هم بسط و دامنه بيشترى يافته است." (س ۱۵)

...

"... در سالهاي اخير در سياست خارجي رژيم زير تاثير تحولات جهان و منطقه و مباحث روزات مردم تفسيراتي پديد شده و بين از پيس دو گراي منقادين در آن مشهود است كه يكسوي سياست خارجي را در جهت ترك روش پيشگانه و ارضاي واقع بينانه از وضع و ناهش از وابستگي به سياست اميراليستي و ديگري آنها بسوي همكاري بيشتر با سياست اميراليستي سوي مي دهد. از طرفي رژيم روابط خود را با كشورهاي سوسياليستي و همسايه بزرگ نطالي با اتحاد شوروي بهبود بخشيده و اصل همزيستي مسايلت آموز را در عرصه مناسبات بين المللي پذيرفته و از سياست غير انهي كردن خاورميانه حمايت كرده و در برخي سائيق مشخرف بين المللي ديگر مواضع بظهور نسبي واقع بينانه توري اتحاد نرده است. وني از سوي ديگر سياست خارجي رژيم در مجراي همكاري با اميرالييسم و بپيروي اميراليستيهاي امريكا و انگليس سير مي كند." (س ۱۱)

"در جريان صنعتي شدن نكتهها ارزنده كشورهاي سوسياليستي و مقدم بر عهده اتحاد شوروي منوجه ثلوث صنايع كليدي است. يعني در آن صنعتي است نه صنعتي شدن كشور را مي طلبند. اين نكتهها، از جمله ايجاد ناردانه ذوب آهن، ماسين سازي و تراشور سازي، به سياست

طولانی خرابکارانه امپریالیسم در این زمینه صورت سختی وارد ساخت و آرزوی دیرینه مردم ایران را در مورد داشتن صنایع زوب آهن ملی برآورده کرده است. با آنکه رژیم از امکانات واقعی کشور های سوسیالیستی و آمادگی آنها برای کشتای عمه جانبه استفاده لازم را ننکرده، نقش کشورهای سوسیالیستی در صنعتی شدن ایران از هم اشون مهر و نشان خود را قدر کرده و این جریان را از شکل ناعنجاری که امپریالیسم و سرمایه داری مایل است بدان بدهد تا حد محسوسی خان ساخته است. * (س ۱۱۵) ...

* طی چند سانه گذشته دولت در راه عادی کردن روابط سیاسی و بسط مناسبات اقتصادی و همکاریهای فنیسی حتی با کشورهای سوسیالیستی بویژه با اتحاد شوروی شامهای بزرگی برداشته است ... علت بیشتر که این (یکی از ظل را توضیح داده اند تغییر تناسب قوا در سطح جبهائی) جریان موثر بوده است، آنست که بخش مهمی از بزرگوارای ایران که بویژه با تولید داخلی سروکار دارد تحت فشار ضرورتهای عینی رشد اقتصادی، در توسعه مناسبات اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی ذینفع است زیرا عم ایجاد پایه های اساسی صعیی کردن کشور، تنها با کمک کشورهای سوسیالیستی می توانست بیند بقیه واقعی و قابل تحقق بدل شود و هم بازار مطمئنی ... برای صنایع ایران فراهم می شود. با اینکه امپریالیسم پایگاههای اقتصادی نیرومندی در کشور ما در اختیار دارد و سیاست دولت را بنحو بازی مورد تاثیر قرار می دهد، ولی به علت ضعف خود توانسته است مانع تحکیم و رشد مناسبات اقتصادی - سیاسی با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی شود.

* ... علاوه بر اقدامات فوق رژیم نسبت به یک سلسله اقداماتی زد که برخی از آنها بسول ولو فنیسی از خواستههای مردم ایران است ... * (س ۱۱۱)

سختوری که خواننده، تحمیل وزیر امور خارجه ایران و یا مشاوران اقتصادی نیکون نبود. اینها زوره های حنده دار دارودسته ایست که معتمدند " احیا سازمان های حرب نموده ایران که پکانه سازمان واقعی اساسی ضعف دارکر و همه زحمتشان ایران است، در مرحله کوی حنقه اساسی پیخورد جسم نجات بخش ملی ماست. درست بهمین علت است که لبه تزحمیات همه نیروهای عد ملی، بیرونی محرب و تفره انداز بطرف حرب ماست". آره این سبحات و سختوری کسه خواننده را مترجمش "گاینال" موشه اند!

در لایزای سختور قون مهر و نشان نوکری آباد و اجدهادی به امپریالیسم که امروز در وجود این بزرگواران سفطان تلور خود را در نوکری امپریالیسم شوروی می یابند موق می رند. اهم نکات مورد نظر حرب نموده بمنوا نمونهای از مکاتیرم امپریالیسم شوروی در خارومیانه عبارتست از اینکه :

اولاً در شرایط معینی تحت آماده نمودن شرایط عینی اندوختنی و درگیر نمودن توده عسای
و شیخ در مبارزه* هرگونه عملی مستلزم ترمیم در سیاست، مصلحتات محدوداً عام و سطحتش* قرار می-
سازد است* (رجوع شود به جزوه در باره نظریات چریکهای خلق)

ثانیاً در مرحله فعلی سرنگونی رژیم علی نادرست و عدالت مارکسیستی* بوده و وظایف ساریس
نه مبارزه برای ترمیم کرده مصلحتات* و رژیم محدوداً عامی، بلکه* پایان دادن به رژیم حکومت
مطلقه*، یعنی پایان دادن صرفاً به حکومت فردی و توری و احتیاجی است! (رجوع شود به مجله
"دنیا" شماره ۴ - سال دوازدهم - ص ۱۱۳)

ثالثاً: با توجه به شرایط فوقی حفظ رژیم موجود ضروری بوده و* در مبارزات طبقه کارگر ایران
و حزب وی مبارزات مردم در اشرف آن شمارهایی در دارای نیروی انقلابی بسیج شده است و
مبارزه در راه آنها در چهارچوب قانون اساسی و امتداده حقوق بشر امکان پذیر است، اهمیت
ویژه ای نسبی می-کنند* (مقاله از برنامه حزب توده، ص ۳۵)

رابعاً: در چنین شرایطی رژیم حاکم دارای دو جناح می-باشد، جناحی که سیاست
داخلی* خواهان سیاست محس روشنی* و در بخش خارجی* خواهان نزدیک نمودن روابط با کشورهای
خارج* سوسیالیستی* و* تریه روشی* باشد و ارزیابی واقع نیانه* و* کاهش وابستگی به سیاست
امپریالیستی* است، و جناح دیگر خواهان* عثمانی* بیشتر با سیاست امپریالیستی* و گسترش محس
خدمتی* منابع است.

حاصلاً: با توجه به منابع فوقی سرروهای ملی محس و عمومی* حزب طبقه کارگر ایران* باید در
راه تقویت جناح مترقی* تحت حاکم و مبارزه بر طبقه نیروهای مترقی* امپریالیسم (یعنی جناح بد)
در چهارچوب قانون اساسی* اثر هم نشد بواسطه موجود! مصلحتات کند* و در این راه تنها
و تنها* بسط و تحکیم مصلحتات با کشورهای سوسیالیستی* از لحاظ پیشرفت صنایع و ترقی اقتصادی
و اجتماعی و تحسین استقلال سیاسی* و اقتصادی کشور ما* در جهت منافع ملی ما، حائز اهمیت
ترتیبی است و در اینها اساسی و اجتماعی ایران تاثیرات مثبتی نیاز می-آورد و به همین جهت
مورد پشتیبانی مردم و نیروهای مترقی* و مقدم بر همه حزب ما قرار گرفته است. این جریان در
سیاست خارجی دولت سر تا حدی تأثیر نموده و امتداده مصلحت با امپریالیسم را بیس از بیس
سخت داده است* (برنامه حزب توده، ص ۱۶)

این درصورتی که* دران مناسبات امپریالیستی* سروری در وجود احزاب اپوزیسیون و رویه
پویست این صافه است. آنها نیز استی ندان آزادی* اتحاد نمود* برای سوسیال امپریالیسم سروری
را اعلا می-کنند، آنها را امپریالیسم حاکم می-تواند.

در ذیل نمونه‌هایی دیگر از فعالیت‌های درخشان شرق و بنیادهای دیگر نظیر حزب نوید در کشورهای منطقه را نقل می‌کنیم تا خوانندگان بدانند حزب نوید ایران، تنها حزب پر افتخار حاضر میانه نیست (!) بلکه امروزه در اقصی نقاط منطقه احزاب پر افتخار دیگری به نمایندگی از طیف و شرکت شعری شمیم باز کرده و به دادوستد یا بیزواری مستولند.

و اینک نمونه‌هایی از مبعثات این آژانسها:

عراق: "حزب ما برآستند که بهترین راه حل مسئله‌ی عراق این است که به خلق کرد در چهارچوب جمهوری عراق (جمهوری بوزواری عراق البته!) نوشته) حدود - مختاری داده شود." (لین در اوائل قرن حاضر نوشت: انقلاب سوسیالیستی یگانه راه حل واقعی مسئله‌ی این است.)

آدم وقتی شتاب زیرین را دفعه اول می‌خواند، خوشحال می‌شود و نقشه رو بر روی میز از حزب کمونیست عراق زخم بر بسته است، اما وقتی جملات را دقیق‌تر می‌خواند و مقبول واقعی و منظور جملات از "جسم آزادیبخش خلق می‌بوی، حاکمیت راحت می‌شود!

"جسم آزادیبخش خلق عرب در نتیجه دگرگونی‌های خلقی که در آن روی داده است پیروانه انقلابی جهان نزدیک می‌گردد. نمودار آن در تقویت عسارتی صان واحد های کشور متعدد این جنبش (منظور دین کوشاوی عرب است!) و نیز میان احسا و اردو شاه سوسیالیستی و در راس آن اتحاد شعری بود... کتشیای عظیم و بی‌شائبه (!) اتحاد شعری میسر می‌گردد نامایی مبارزه خلق عرب در راه وضع تجاوزات امپریالیستی است (!) این است ترادمانه برای عراق و رشد اعتماد آن اهمیت زیاد دارند."

حزب فوق که غالب رهبران در سایه‌های اسیر به دست دولت یعنی فن عام گردید است و هزاران نفر از طرفدارانش به زندان افتاده شده‌اند تا من از اتحاد روانه نزدیک میان حزب بعث و حزب کمونیست اتحاد شعری فرمان‌ها در اعتراض به جنایات حزب بعث و دولت عراق "بالا برد." اما وقتی حزب برادرش به "کف بستی شائبه" دولت عراق شناخت و دست حزب کمونیست عراق را هم گرفت و دو عضو در کابینه به وی داد، آنگاه دولت تا پیش از آن ارجحایی عراق بنای سوسیالیستی به تن نبود و در مظانمه مشترک حزب فوق با حزب کمونیست اتحاد شعری در اواخر فوریه ۱۹۷۲ اعلام کرد:

"ما از تلاشهای ترقی خواهانه دولت عراق که در راه رشد غیرسرمایه داری و ساختمان سوسیالیستی گام نهاده است بخت جانبداری میبشم."

ترکیه: بهترین محور رزنامہ حزب کمونیست ترکیه عبارتست از "سب آزادیهای سندیائسی برای کارگران" ... "دموکراتیک کردن شرایط ترکیه و تلاش برای غلبی کمردن حزب کمونیست ترکیه" ... "کوشش در راه صنعتی کردن کشور" ...

جانب توجه اینجاست که حزب فوق معتقد است: "بخت فشار بوده‌های مردم و موازنه قوای جهانی به نفع سوسیالیسم، دولت ترکیه کامیابی در جهت دولتی کردن اقتصاد و کم کردن نفوذ امپریالیسم برمی دارد."

البته فراموش نباید کرد که ترکیه تا قبل از انتصاب ایران به مقام ژاندارسی، پایگاه شماره یک امپریالیسم در ناحیه بود.

سوریه: از تلاشهای دولت سوریه که در راه رشد غیرسرمایه داری و جهت گیری سوسیالیستی صورت گرفته دفاع نموده و شرکت در پارلمان و ساختمان کشور را بیانشه وظیفه عمده کمونیستهای سوریه در حال حاضر می‌شمرد.

در مورد مسئله اشغال و اسرائیل موضع مثبتی حاکمه سوریه برسدی حافظه است، برآیند چپ تر از موضع حزب کمونیست سوریه است! دولت حافظه است معتقد به حل نظامی مسئله و حزب معتقد به اجرای قطع نامه سازمان ملل است!

افغانستان: شیوه عمده مبارزه را پارلمان و جهت عمده مبارزه را دموکراتیک کردن شرایط میدید (قبل از کودتا). برای شناخت بهتر از حزب قوی کفایت گفته شود که مهمترین ابزار تبلیغاتی جریان پرچم (نام حزب) روزنامه های مردم و مجله دنیا است!

مصر: حزب "تجارب الجزایر و جمهوری منحد عرب را بررسی کرده و آنرا می‌شناید" ... از تلاشهای الجزیره که ... در راه سوسیالیستی گام نهاده است فاشمانند دفاع نموده و ... بهترین وظیفه دولت را تسویح حریّت بسوی سوسیالیسم میداند؛ بدینست نقل قولی عم در اینجا از جمال عبدالناصر که حزب وی را مدبر "راه رشد غیرسرمایه داری و جهت گیری سوسیالیستی" می‌نامید در باره این حزب نقل نسیم تا نگاهی بودن جریان نوی بیشتر بر عثمان روس شود.

عبدالناصر در سال ۱۹۶۸ در دمشق اعلام کرد: "بناظر من عم دموکریست‌ها همان بیثانه و نظریات خارجی هستند!"

البته بدیهیست که در صرقی و ملی بودن عبدالناصر نباید شت کرد نیکی وی را

"ناچیت‌گیری سوسیالیستی" حساب دوس حساب وارد فرس به جنبه نازک - سر و
معدودش لهرن مرز میان ایدئولوژی بورژوازی و سوسیالیستی است .

اسرائیل : راه حق سیاست آمر مسئله اعزب و اسرائیل ، سرد سیاست تجاوزنارانه و امپریالیست
لیستی توسط دولت اسرائیل و اجرای متعصمانه حواری امنیت سازمان ملل بمسوا
پشانه راه از طرف حزب سوسیست اسرائیل ارزیابی می شود . حرب برو همین "با
عشایانی که موجبات برهم زدن صلح در حاورمانه" و تشدید "امسانا جیت" و
موجبات "بیانه‌های جدید" برای تجاوزات اسرائیل است تا ما را محاسبت است !
دبیر کل حزب سوسیست اسرائیل ، مایر ویفتر در ۸ ژانویه ۱۹۷۴ در صحیفه از
رادیو مسکو گفت : "ضدنامه نوامبر سال ۱۹۴۷ شورای امنیت سازمان ملل باید
احاسی صلح در حاورمانه است . اسرائیل باید از سرزمینهای اشغال شده
حالی شده و حغور مردم فلسطین را برمیست خادنه و در مقابل ، حق اسرائیل
برای اراکه حیات بعنوان نسوری مسخ ویا حق حاکمیت باید مورد فیر واقع
گردد" !!

و بدینسان می‌تسیم که اپورتونسم و نولری بورژوازی ، اعمان ختن آزار امپریالیسم به پشانه و
عالمگیری عداق همه احزاب روبریوسیت حاورمانه مدن گردیده است .

روزا لوکزامبورگ در سال ۱۹۱۴ نوشت "سرایای سوسیال دموکراسی آلمان به لاسه بی‌معنی
مبدل شده است . امروز باید موت : سرایای احزاب "سوسیست" حاورمانه به لاسه بی‌معنی مبدل
شده است .

باید دست بدار سازمان احزاب نوین رد ، احزابی که ارنجاج و مطلقین آنها بشورستان نارنج
و تعمیر سازند .

احزاب روبریوسیت و مرند درفردار نمی‌شده اند از بی سوری در کشورهای حاورمانه ، ناتسوی
نحسی سیار سدانفیزی و صدحلتی ایما گردیدند . سرایای وجود احزاب فوق را ضدجذب ارحاسیت
و ارتداد به سوسیالیسم ترا گزیده است . آنها بجای دعوت بوده‌ها به سارزه فدراسی بر علیه دون
فاسد و مرتجع ، از نبود ، عا می‌خواهند که حقوق خود را از حکومت ما "بمطلبند" . حشرات رو -
بریوسیت و جبرخوار بورژوازی می‌خواهند همانگونه که خود چند سالست به سفیر پر نار و آب
شاسه لبس و نولری بورژوازی مسدود ، همانگونه که خود جای ایما ، نفس انگیزی به آزامی برای
قرب بوده‌ها و سارس با ارنجاج مبدل شده‌اند ، بوده‌ها را نیز بدینان دور بدین راه بنساستند .
زعی تصور باشک و خیال جام !

انسان شوروی اعمال سیاست خود را در بسیاری کشورهای جهان بوسیله همین احزاب آسانتر و قابل اجراتر می‌کنند. این احزاب، گردان پیروزی شعله نارشر نبوده بلکه از پس بورژوازی روانند و از پس مانده عدای وی سردار می‌کنند. آنها در مکتب بین المللی خنثیت و سازش پرورتنی حسا و نائونسکی‌ها روحمد و انرشته کرده اند و بهمانگونه احزاب حوسا در دولوات انترناسیونال دوم بسسه بروک ساتر بورژوازی در سائهای حوسین جنگ جهانی اول مبدل گردیدند. این بزداان مرجع بس بروک ساتر غربانی حاشاری امپریالیسم و ارتجاع در عشر انقلابات آزادببخش مبدل گردیده انسد. حک سیاسی سلطه شوروی - استندری - احمد بزیم و نژان و شونا را به سلطه نائونسکیسی و عنقر دینک و مدروالد و جعدیده و شونا مربوط می‌سازد: حط سیاہ خانسیوسی آسان بورژوازی بسر السکی.

و اما بس نسبت پیش از آغاز بخش عدوی بد و نف قول بعنوان حسد خنا، این بختر توجه کسد. اول نقل قولی از روزبونیستهای مرند اروا تشین، کمیته مرکزی حزب توده ایران و بعد از پیشوا و نظامل دکنده مارکسیسم لنینیسم، رفیق ماونسه دین.

"چنانچه گفتیم حرب ما مانند احزاب دیگر انقلابی نازکروی، حواسار سیر مسالمت آمیزانقلاب است و این امر از حوسالیسم و اسانددوستی حرب ما ناشی می‌خود...." (خوب گوش کنید بسسه پیام وی بد هکت حالت ایران) "... حزب ما در صورت نامس شرایط دولواتینت فعالیتت اوه، مخالف است نه به هدفهای انقلابی تیر و تیردیت خود از تخریب مبارزات مسالمت آمیز دست یابد." (نقل از املهای ماوروز، ص ۵۴)

"بگذار سب رزمنده تهور دانش در تیرود، شرسیدن از قربانی و سهراسیدن از جنگسکی و پیشارغای مداوم بسکتد...." "هزاران هزار شهید جان خود را در راه ضایع خلقی قهرمانانه فدا کرده اند، بگذار دوشتر آنها را سرافرازیم و در راهی نه با حقن آنها سن شده است بس بیس روس...." "انقلاب محض مصلحتی نیست، مقاله نویسی نیست، ناسی یا گندوری نیست، انقلاب بی‌نواست آنددر روف و آرام، آنددر نجس و منتدن، آنددر مهربان و مودب و آنددر حوندارو با شمعقت ماسد. انقلاب خورس و خمیان است، انقلاب علی است قهرآمیز کسد بدان وسیله بد ظبه، غیبه دیگر را واژدن می‌سازد."

سو بسود بس تفاوت ره ارکبسات تا س کجا!

بخش دوم

بر مبنی آنچه که در صفحات قبل گفتیم، ما قصد داریم در باره حاورمیانه نشان دهیم که :

۱- ماهیت عملیات شوروی در خاورمیانه مطابق بر قانون جهانی آن صدانقلابی و ضدنویستی است .

۲- هدف شوروی از نزدیکی بدون حاورمیانه ایجاد پایه های اقتصادی و نفوذ سیاسی در آنجاست .

۳- هدف استراتژیک وی استفاده از کشورهای بسیار نزدیک شوروی جهت پایشاه فعالیت های نظامی و یا مبدل نمودن آنها به عامل غیرمنضم اشغال خود است .

۴- در اجرا سیاست های فوق عامل و ابزار اصلی وی دولت ها و بخشی از بورژوازی آنها بوده و به علاوه احزاب روبرویست به پیاده شدن و تسبیح و تسبیح آنها کمک می نمایند .

۵- هدف وی از نزدیکی به کشورهای آزادپسحر استفاده از آنها برای تشییع رقیب خود می باشد .

و سرانجام جریان عمده روابط میان دو ابر قدرت ، جریان نظام و رفاهت بوده و همین جریان است که عامل عمده بی نظمی در عرضه جارومیاء بخمار می رود . ادامه مقاله ما جهت تصدیق این نقات است .

ما قصد داریم ماهیت اصلی اصطلاح "نظمهای اقتصادی" کشور شوروی را که در زیر لگوی خدمت به رشد اقتصادی کشورهای عقب افتاده صورت می گیرد بر ملا نسیم و نشان دهیم که چگونه روسال امپریالیسم شوروی سرمایه گذاری در کشورهای جهان سوم را چون ابزاری برای وابسته نمودن بخود استفاده نموده است .

در مقابل اتحاد شوروی حاورمیانه دارای دو معنی است : یکی اصعبت بحف حاورمیانه برای خود اتحاد شوروی و امپاری، و دیشوری، کنترل این منطقه شانه حقیقهای از ششبه ریجیورسات جهانی امپریالیسم وی در جهت نامس مؤمومی بر سواصر جهان .

ما در صفحات آینده ابتداء، باحتصار اصعبت نفت حاورمیانه را برای شوروی بررسی کردیم و سپس فعالیت وی در جهت نفوذ در حاورمیانه، که خود بدو دوره تقسیم سیزده، را برمه سازیم .

اینطور مشهور است که انشده هر سال بورژوازی یهود بیشتر است. اما این بعضی از نیست که همیشه سودها کوتاه مدت اند. گاه سود کوتاه مدت برای بورژوازی در مقابل ضایع دو افسوس قدرت فدا می شوند. در وینام، امریکا با حزن بیش از ۱۳۴ میلیارد دلار ضایع اقتصادی آتسی بسیار اندکی داشت نه از آن دفاع کند حال آنکه مسئله دارای ابعاد وسیع تر از پت نارخانه و به معنی پر منفعت بود. خاورمیانه و حلیج برای شوروی چنین حالتی را دارند. شوروی اریت سو در آینده محتاج به نفت ایران حسیج فارس خواهد بود و از سوی دیگر برای رفاهت جهانی با امپریالیسم امریکا می بایست کنترل این منطقه را بدست بشورد. پس سیاست توسعه فضیلت شوروی در حلیج و خاورمیانه دو لایه دارد، یکم احتیاجات نفتی و پایه های اقتصادی و دوم اهمیت حلیج فارس بمثابة حلقه های در زنجیر رفاهت جهانی رفاهت امپریالیستها.

حلیج فارس با در برگرفتن بیش از ۶۰٪ ذخیره نفتی جهان و خاورمیانه در مجموع با بیش از ۱/۳ کل ذخائر نفتی عالم مهمترین نقطه اقتصادی برای قدرتهای امپریالیستی جهانی است. نفت پر ارزشترین کالای تاریخ بشری است. طلا، فزنی که به خاطر تصاحب آن جنگهای بی شمار میان انسانها در ادوار گوناگون در گرفت در مقابل اهمیت نفتی و مواد گیتنخرجه از آن و جنبی که امروزها (و در آینده بیشتر) بر سر تصاحب آن جریان دارد که البته محور اقتصادی است. به ماده بی ارزشی تبدیل شده است.

نفت عامل اصلی تولید انرژی در قرن بیستم بشمار می رود و بدون تولید نا مدهای مدیدی در آینده هنوز بشمار خواهد رفت. نفت بیش از ۱۰ درصد انرژی رای جهان را بوجود می آورد و بجوات می توان گفت بدون وجود آن نظام صنعتی جهان حداث نا مدهای شدید سرمنش خواهد بود.

در حالیکه در اروپا در سال ۱۹۵۰ در حدود ۶۰٪ انرژی مورد احتیاج توسط نفت تهیه می گردید امروزه این رقم بالاتر از ۸۵٪ و در برخی کشورهای جهان بیش از ۹۰٪ می باشد. بدیهیت که به خاطر اهمیت عظیم آن بمثابة برترین ماده انرژی رای جهان سرمایه داری و عمیجس کشورهای سوسیالیستی فوق العاده بدان سازندند در حال حاضر خاورمیانه سربان حیاتی اقتصاد امپریالیستی را بطور بارور بشرینی در اختیار خود گرفته است.

نهایی به سران واستثنی کشورهای سرمایه داری جهان به نفت خاورمیانه دست عنصر بی همبیر آنان و تلاش سرمایه آور سداسمان را برای حفظ ناحیه فوق بحوی جهان می دهد. علاوه بر ایس

واقعیات برآنتست که این وابستگی جهت رشد یابنده را سیر می‌کند.

اهمیت روزافزون احتیاجات نفتی امپریالیسم امریکا، امپریالیسم ژاپن و کشورهای اروپای غربی و این مسئله نه در آینده می‌بایست سهم بیشتری از این احتیاجات توسط کشورهای حوضه خلیج تبسمه شود، در مجموع به خلیج و خاورمیانه نفتی حیاتی و اساسی در مجموعه سیاست امپریالیسم امریکا داده است.

امپریالیسم امریکا تا سال ۱۹۸۰ علاوه بر وارد نمودن بیش از ۲۰ میلیون بشکه در روز برای استفاده داخلی خود می‌بایست دو برابر همین مقدار را بدست کارتن‌های نفتی امریکائی برای صنایع امپریالیستی ژاپن و اروپای شرقی و استرالیا تأمین نماید. در حقیقت بخشی از قدرت امپریالیسم امریکا در رهبری سیستم امپریالیسم جهانی در توقف و کنترل وی بر نفت و حمل و نقل و تصفیه آن نهفته است. بدون تسلط بر نفت امپریالیسم امریکا نه تنها قادر به رهبری سیستم جهانی سرمایه‌داری نخواهد بود (علماگونه نه امروز پایه‌های این رهبری لرزان تر از هر زمان دیگر است) بلکه نخواهد توانست لحظه‌ای اقتصاد زواری در رفته و تولید آنارشیستی خود را (که این یکی نیز ناتوان تر از هر زمان دیگرست) استوار و پایدار نگاهدارد. سرمایه‌داری بدون مواد انرژی را یعنی بخر بدون مواد غذایی.

پس این نفت برای امپریالیسم امریکا یک ماده حیاتی است و اگر خاورمیانه یشانه جانشین له نمودن تا سالهای سال قادر به تأمین احتیاجات اقتصادی نفتی امریکا نخواهد بود. طبیعی است که هم نفت و هم خاورمیانه می‌بایست برای رفیق شماره یک امریکا، اتحاد شوروی نیز اهمیت حیاتی کسب کند. جایگاه خاورمیانه در سیاست خارجی شوروی نیز درست از همین اصل دارای اهمیت می‌گردد که برای حریف دارای اهمیت است. یعنی خاورمیانه و بویژه خلیج فارس هم برای امپریالیسم امریکا و هم برای سوسیالیسم شوروی بعنوان یکی از بهترین حلقه‌های زنجیره سیاه است جهانی آنهاست.

اما این اهمیت نه به تفصیل در باره آن سخن خواهم گفت تنها یک روی سکه است. روی دیگر آن اهمیت اقتصادی نفت برای شوروی مثل سایر امپریالیست‌هاست. البته شوروی نیز چون امپریالیسم تبسم امریکا دارای نفت و گاز شناخته شده و "شناخته نشده" (بیماری است. اما وقتی کسه منت باین ارزانی و شاید هم مفت از خلیج فارس بدست می‌آید چه‌کاری است آدم ذخایر خودش را استفاده کند!

شوروی دارای ذخایر وسیع نفتی در سه منطقه سیربی (مواحد عربی)، مانو و ناحیه بیسیس رودخانه ولگا و دریاچه آرال است. بزرگترین ذخایر نفتی شناخته شده شوروی در ناحیه سیربی

واقع شده است که قسمت بجز برخی کارهای اکتشافی توسط زاپتی ها جهت استفاده از گاز، تقریباً از آن استفاده نمی شود. نفت این منطقه براهتی می تواند احتیاجات شوروی و اقمارش را تا ۱۰ سال آینده تأمین نماید لکن اتحاد شوروی ترجیح می دهد بجای صرف مخارج مخارجی بین ۴ تا ۶ دلار (معادل) برای غر بکنه آنها از کشورهای غربی خاورمیانه و بویژه عراق تأمین نماید که هم با صرفت است و هم منافع سیاسی بدنیال خود دارد. تولیدات نفت شوروی تا اواسط سال ۱۹۷۰ عمواً از میزان مصرف داخلی صنایع و مردم برآیند بالاتر بود بطوریکه هر ساله مقدار وسیعی از آن به کشورهای اروپای شرقی، مغولستان و اروپای غربی صادر می شد.

تأمین شوروی به نفت خاورمیانه از سالهای ۶۴ - ۱۹۷۱ آغاز گردید. از سال ۱۹۷۴ تنها ۱۹۷۱ بایان دوران صادرات نفت مطلقاً شوروی است (یعنی پایان دوره آینده شوروی تنها نفت صادر می نمود و واردات نفتی نداشت).

دلایل احتیاجات اقتصادی شوروی به نفت را می توان در چند نکته خلاصه کرد:

الف - رشد سرسام آور احتیاجات و مصرف صنعتی و خانگی تا میزان ۳۸۰ میلیون تن در سال ۱۹۷۰ و بیش از ۷۳۰ میلیون تن تا سال ۱۹۸۰.

ب - بطوریکه تولید میزان قابل ملاحظه ای نفت در سال، مصرف داخلی با سرعت برآیند بیشتری از تولید نفت افزایش یافته و بر طبق پیش بینی در ۱۰ سال آینده میزان تولید به رقم ۲۳۵ میلیون تن در سالهای ۸۱ - ۱۹۸۰ خواهد رسید.

ج - تأمین نفت اروپای شرقی و بویژه این امر که بر طبق تقسیم کار در مقیاس کشورهای "سوسیالیستی" اتحاد شوروی قصد دارد تأمین کننده عمده نفت آنان باشد.

د - احتیاج به ارز خارجی بویژه دلار شوروی را تا مقدار تا عمواً بخشی از نفت صادراتی خود را به اروپای غربی بصورت پایایی از کشورهای غربی و خاورمیانه بویژه عراق و جزیره دریاست دارد تا بتواند در مقابل با صدور آنها به اروپای شرقی مقداری پول سخت جا دلار برای مبادلات آتی خویش بدست آورد.

ه - تأمین نفت و گاز نواحی جنوبی شوروی از طریق کشورهای که در عملایشی جنوبی شوروی واقع شده اند (ایران، عراق و...) برآیند مخارج کمتری از تأمین نفت بود احتیاج این نواحی از طریق سلا سیبری خواهد داشت.

و - با واردات نفت ارزان روی مایه خواهد بود تا ارزشی از این ارزانی نسبی شود بره و از سوی دیگر مراکز نفتی جنوب را در نواحی سیبری و غرب اوراس برای آینده حفظ نماید.

ز - افزایش و گسترش سرسام آور نیروی انسانی اتحاد شوروی؛ طبیعتاً افزایش نیروی انتری مصرفی

این اثر را بدیناں خواهد داشت .
از اینرو علیرغم دعاوی متداول نویسنده مجله مردم میسر بر اینکه "اتحاد سوسیالیستی شوروی را بی نیاز از ورود نفت و مواد انرژی را از خارج است" اتحاد شوروی " سوسیالیستی" یا بهر یکوشم سوسیال امپریالیستی تا سال ۱۹۸۰ رقی در حدود ۲۰۰ میلیون تن در شان نفت وارد خواهد نمود .

اهمیت نکته در اینجاست که میان این احتیاج اقتصادی و وارد نمودن نفت و انگیزه اصلی حرکت شوروی در حلیج فارس می باید تفاوت گذارد . برخلاف ادعای برخی رفا میسر بر اینکه "بوی نفت و گاز شوروی را گنج کرده است" ، انگیزه اصلی حرکت شوروی در حلیج و خاور میانه صرفا در احتیاج این کشور به واردات نفت خلاصه نمی گردد . حتی این عامل نمی تواند بعنوان یکی از انگیزه های اساسی در توجیه مدت مورد بررسی فرار گیرد . اهداف شوروی عمدتا اهدافی است سیاسی برای کسب عزیمتی در مقیاس جهانی برای استفاده های اقتصادی برانطباق برکوسگر از یک معامله نفت در سطح منطقه یا روابط تجاری با یک کشور . بدون شک بصباه هر قدرت امپریالیستی درین " سود و منافع" مابقی و انگیزه های اساسی حرکت شوروی بصورت استراتژیک اند اما شوروی برای اینکه بتواند بدراز مدت به منابع نفتی حلیج دست یابد می بایست بتواند عزیمتی فعلی امپریالیسم امریکا را در این منطقه از جهان برهم زند و بتواند " ثبات " مشخص حلیج را به شوروی نیز وابسته گردانده و گام دیشوری در راه تحقق عزیمتی مشترک دو ابر قدرت بر عرصه جهانی و اتحاد مرجعانه بر علیه چین نوده ای بردارد . انگیزه اصلی حرکت شوروی در حلیج فارس از این نکته ناشی می شود .

پروژه تکاملی سیاست اتحاد شوروی در خاور میانه

و اما بعد سیاست اتحاد شوروی سوسیالیستی در حلیج و خاور میانه دو دوره عمده را طی کرده است : دوره اول دوره تلاش در پایه کسری در منطقه ؛ سعی در تقار آتش با کشور های وابسته به غرب ؛ تلاش در ایجاد نفوذ اقتصادی در کشورهای قوی و تونس در جهت ایجاد آرامش امپریالیستی در ناحیه بود ؛ این دوره از آغاز استراتژی عدالتی حورسیت تا اوایل سال ۱۹۷۱ ادامه یافت .

در بین دوره شوروی نکته عمده خود را بر ایجاد ارتباطات اقتصادی نهادند و بنور آنتسارون جنس های رفاشیخس ملی و مبارزات حلیج های این ناحیه را نفی می نمود و در تحلیل سهاشی سر

وحدت نسبی با آمریکا در جهت ایجاد پایه های اولیه در منطقه برای بیرون در مرحله دوم بود . در این مرحله شوروی با ایران ، ترکیه ، لبنان ، کویت و سایر کشورهای آمریکائی این منطقه روابط اقتصادی برقرار نمود و موفق گردید به جریان جنگ سرد با این کشورها کاملاً پیاسان بخشد و سرمایه گذاریهای کلانی در رشته های گوناگون بویژه زوب آهن ، فولادکشی کارونفت ، پتروشیمی ، سد سازی ، راه و ساختمان و شهر سازی و راه آهن بنماید .

در طول سالهای فوق ارتباط وی با جنبش های رهاشخص ناملاً تیره و خصمانه بود ، از مبارزات قهرمانانه خلق قطار بدت ۷ سال کمونیستترین سختی نگفت ، مبارزات خلق قهرمان فلسطین و دیگر خلقهای عرب را ماجراجویانه و جنگ افروز خطاب نمود ، روابط خویش را با دولت انقلابی جمهوری دموکراتیک توده ای یمن قطع نمود و از مبارزات مردم ایران و تریه بعنوان "ضمیمه های ارتجاع سیاه" در راه "جلوگیری از حرکات مثبت اقتصادی کشور" نام برد و با اطلاق برجسب مزورانه و "مانوشیم" بر این جنبش ها از دفاع از آنها خودداری آشکار نمود تا جایشکه بزرگ این پیروگفتار کاسه لیس و دلگ خوش رفتن روی زمینتها اعلام کرد : "عطیات ماجراجویانه عده ای عناصر غیرمسئول بزرگترین مانع در راه برقراری صلح و بهانه ای برای تحریم مقامات اسرائیلی است ." و باز در این دوره بود که شوروی با استفاده از ضعف نسبی آمریکا پایه های وسیعی برای خود در کشورهای مختلف ناسیونالیست و مردم این منطقه ساخت و در یمن و مصر و سوریه نفوذ سیاسی اقتصادی برقرار کرد ، عراق را به متحد خویش متدل و در افغانستان بخش خلیمیسی از اقتصاد این کشور را به روسها وابسته گردانید .

با تمام این احوال مرحله اول سیاست شوروی در خلیج فارس همین اواخر به پایان رسید ، مرحله "همزیستی مسالمت آمیز" و نیایی آشکار با آمریکا جهت استقرار و حفظ "وضع موجود" و تحلیقم پایه های خود بود . در این راه از یاسو با طرح امریالیستی راجرز موافقت کرد و از سوی دیگر دولت ایران را نماینده "بوزرواری ملی و مدافع منافع خلق ایران در کوتاه مدت" خطاب کرد . البته ما به تفصیل هر یک از جواب عطیات شوروی را در این مرحله چه در شورعائی چون ایران و چه در رابطه با جنبش های رهاشخص و کشورهای ناسیونالیستی و مردم بررسی خواهیم کرد .

مرحله دوم از اوائل سال ۱۱۷۱ آغاز گردیده و رفته رفته با وجود نزدیعت بیگردد : در این مرحله اتحاد شوروی که با ایجاد پایه های مادی و قدرت اقتصادی و نظامی در بسیاری کشور های منطقه بیک قدرت مهم این ناحیه متدل گردیده است ، زمان را برای بیرون در راه کسب مواضع باز هم محکم تر و جایگاه موثری در سیاست همزونی بر جهان بوسیله دو ایر قدرت مناسب

تخصیص داده و تهاجم خویش را آغاز می‌کند. قدرت نظامی شوروی در طول دو ساله قبل یعنی مرحله تهاجمی سیاست شوروی با سرعت سرسام آوری رشد می‌کند. بلوای خوزستان و بلوچستان و پشتونستان را بر پا کرده‌اند و از همه مهمتر با یک چرخش ۱۸۰ درجه ظاهراً بدفاع از همان جنبش‌های بومی خیزه که تا چندی پیش اپوزیسیون می‌خواند و چپ روانه. حداث تصاد آمریکا و شوروی در منطقه نا آشنا پیش می‌رود که در چند ماهه اخیر روابط اتحاد شوروی با دولت ایران شدت تیره شده است. بطوریکه شاه همان دلگلی که ۳ سال قبل گفت "کمان نمی‌کنم خطر از طرف شوروی‌ها باشد زیرا آنها خیال توسعه طلبی ندارند" چندی قبل گفت "خطر شلترس طلبی اتحاد شوروی ما را بر آن می‌دارد تا نیروی نظامی خویش را سرعت تجهیز کنیم. در یک کلام دوره دوم مرحله رشد تصاد میان اتحاد شوروی از یکسو و ایالات متحده از سوی دیگرست. تیلور این تضاد به اختلافات و تصاد میان نوکران و نمایندگان این دو قدرت منتقل گردیده است.

اما بنیم دلیل چرخش در سیاست اتحاد شوروی در این فاصله چه بود:

با غلبه رویزیونیسم در کیمپ شوروی و غضب و عریی احزاب و دول بسیاری کشورهای اروپای شرقی توسط رویزیونیسم بدون، اتحاد شوروی از این پس بشابه یک قدرت جهانی که قصد تغییر اوضاع را از طرق معمول قدرتهای بزرگ دارد وارد عرصه عمل شد. شوروی نه قدرت مجاوزتر نورسیده و بدون پایدای بود هنوز نمی‌توانست در شرایط قدرت و یکدو نازی امپریالیسم امریکا برای تسبب قدرت و تبار ردن امریکا بپرس بود. بدینسان مرتدان اتحاد شوروی در این دوره به سازش آشکار با امریکا پرداخته و از این طریق توانستند از راه یک سری سازشهایی که با امریکا و مجموعه امپریالیستهای غربی صورت دادند یک سری توافقات مهمتر برای تقسیم جهان برهند.

مخرفه بازی موشک های روسی در کوبا و جریان حداث تصادها بر سر شاغراه هوایی برلن دو شم از مانورهای خروشنجی برای گرفتن پوشش برای تحمیل موفعیت خویش در جهان و سازش بسا امپریالیسم امریکا بود. غضب نشینی سریع روسها در عمر دو مورد بیانگر این واقعیت است که جریانات قوی بخشی از یک برنامه تدوین شده از قبل رویزیونیستی بود که هدفش استقرار شوروی به مثابه قدرتی در میان امپریالیستها برای تسبیل سازش با آنها بود. بعبارت دیگر مرحله اول سیاست صدانقلابی اتحاد شوروی، مرحله سازش با امپریالیسم امریکا و اصولاً غرب، بمنظور تقسیم ساوی جهان و سرلت شوروی در چهارلگریهای امپریالیسم بود و در این دوره بود که جنبش‌های آزاد میخس آشکارا بشابه "کانونهای جنگ" ارزیابی شدند. بر سر الجزایر، کنگو، فلسطین توافقات صورت گرفت و در مقابل امریکا حق "آفانی" شوروی را در مغربستان، اروپای شرقی و لوبا معتزم

شمر.

و اما مرحله دوم در شرایطی آغاز می‌گردد که امپریالیسم امریکا در یک پیروسه چندین سالسه جنگ های تجارزنگارانه در نقاط مختلف کینی بدت تضعیف گردیده و اتحاد شوروی از قبل باوروی لارکران اتحاد شوروی و چیاول اروپای شرقی و مغولستان و گویا قدرت اقتصادی برهم زده ، از قبل سازش با امریکا در جهان پایه ایجاد نموده و قدرت نظامی دفاعی خود را تا درجهای رشد داده که در سطحی برابری قویتر و بالاتر از امپریالیسم امریکا در تمام شئون نظامی فرار گرفتسه است . نه شوروی دیگر شوروی ۱۹۵۶ و نه امریکا ، امریکای "سالهای طلایی بعد از جنگ" است . - پرورش برای فرقی کردن جهان و یکتا رهبری و شار زدن رقیب آغاز می‌گردد .

بدینسان در مرحله دوم تکامل سیاست امپریالیستی اتحاد شوروی این دو ایز قدرت که نشانه بشانه یکدیگر می‌سایند ، بمثابة دو رقیب اصلی در رقابت برای کسب رهبری جهان گردیده اند . پرورش شوروی برای ایجاد اتحادهای نوین در شرایطی که اتحاد های نوین در هم کسند است ، تلاش وی در گسترش هر چه بیشتر نیروی نظامی خویش در ارض نقاط جهان ، فعالیت برای ایجاد اتحادهای جمعی آسیائی و اروپائی و حدث تضاد نوگران و جیره خواریان شوروی با جیره - خواریان امپریالیسم امریکا چنین نمونه اختلافات میان ایران و هند ، عراق و عربستان همگی دال بر چرخش در پروخود شوروی به مسائل جهانی در مرحله نوین سیاست این سوسیال امپریالیست نشو - فاشیست است .

در حالیکه در طول دوره اول در تمام کشورهای خاورمیانه شوروی آشکارا به سازش با امریکا پرداخته ، در مقابل فشار انقلابیین بدست مرجعین کوچکترین اعتراضی به جنفاینازترین نیساورات امپریالیستی نموده و آشکارا داد از ماجراجویی خلقهای این ناحیه و آرامش " کانی های جنگی " را در مقابل در دوره دوم یعنی مرحله تهاجمی سیاست شوروی در خلیج و خاورمیانه ، ابتدا روابط با عربستان تیره شد و عربستان بدل به " مرجعین عقب افتاده و ثورال گردیده " کودتسای نا میمن افغانستان بر پا می‌گردد و " دفاع از جنبش های آزادیبخش که معلوم نیست چرا بناگاه عزیز شده اند را در دستور کار خود قرار می‌دهد . همان جنبش هایی که بدت چندین سال " مائوئیست " ، " اوانتوئیست " و " دسسه ارتجاع " خوانده می‌شدند .

در مقابل این سف آرائی ناانهای ، امپریالیسم امریکا آرام و در موضع دفاعی نسته است . از بسو در غرض دو سال ۷ میلیارد دلار اسلحه روانه منطقه کرده و نماینده خصوص خویش ، هلسز را در ایران مستقر می‌نارد ، و از سوی دیگر ماشین کودتای خود را در عراق و سوریه بحرکت می‌اندازد . و بدین گونه هرروز نیروهای شوروی و امریکا در مقابل یکدیگر صف آرائی می‌کنند و چه بشیرمانه این لاشخورهای روزیونئیست و اپورتونئیست می‌خواهند از جنبش انقلابی خلقهای ناحیه چوین

کوشش دم توپ استفاده کرده و عطش بی نظیر ملت‌های رنج دیده بلوچ و پشتو کرد این منطقه را با آتش تزویر خویش بخدمت برنامه صف آرای امریالیستی یکشانند.

چه یگانگی بی نظیری در سیاست منحط همه امریالیستها در سوجدوشی از تب خلقها به آزادی موجود است. ۲۵ سال پیش جنایتکارترین و مهیبترین امریالیسم تاریخ، امریکا، نام یار "ملت های آزاد" و دوست و برادر خلقهای استقلال طلب را برخورد نهاد. ربع قرن پیش همین امریکا از جنبش قلبین بر علیه ژاپن و حتی در دروازی از "ویت مینه" بر علیه فرانسه دفاع نمود. امسروز جانشین وی، این خطرناکترین امریالیسم آینده و توطئهگر جنایتکار امروزی علم "صلح و سوسیالیسم"، "دفاع از حق ملل از آزادی" را بر دوش نهاده است و برای کوتاه نمودن دست رقیب، ایالات متحده، بهمان شیوه‌های رقیب چون دفاع فرصت طلبانه از عطش ملت‌ها به آزادی استفاده می‌جوید. "تاریخ در یک ناز بالاتر در شرایطی نوین خود را تکرار می‌کند."

چرخش ناگهانی ولی منظم و با برنامه اتحاد شوروی در سیاستش نسبت به جنبشهای رها بخش در چند ساله اخیر انسان را بیاد سخن نین می‌اندازد: اپورتونیستها همه در یک چیز مشترکند = اپورتونیسم!

www.iran-archive.com

۲ - بررسی عملکرد مشخص شوروی در کشورهای خاورمیانه

الف - شوروی و کشورهای ناسیونالیستی و "ملی"
(متحدین و پایه‌های عده شوروی)

عملکرد و سیاست شوروی در مصر، عراق، سوریه و جمهوری عربی یمن

مصر:

مصر بنابه بزرگترین متحد یک زمان اتحاد شوروی در خاورمیانه اولین کشوری از میان کشورهای ناسیونالیست و نیمه ملی خاور میانه بود که شوروی در جهت استقرار پایه‌های خود در آنها فعالیت نموده است. "جمهوری عربی مصر" در راس صورت کشورهای تحت کسکهای ترکیبی و اقتصادی با اتحاد شورویه قرار دارد. اتحاد شوروی به مصر کمک نموده تا بیش از نصد مؤسسه تولیدی، صنعتی و کشاورزی بنا نماید که از این تعداد ۸۲ تای آن هم‌اکنون آغاز بنا کرده‌اند * (نقل از شوروی و کشورهای در حال رشد - ۱۱۲۲ سکو)

بخش اعظم سرمایه خارجی موجود در مصر که در بخشهای گوناگون اقتصادی سرمایه گذاری گردیده است شامل وامهای اتحاد شوروی است. مجموعه وامهای فوق تا پایان سال ۱۱۷۰ به رقم سرسام آور یک میلیارد دلار بالغ میگردد.

اکثریت، اگر نه تمام صنایع سنگین مصر، ساخت شوروی بوده و بدست منحصصین شوروی عمل می‌نماید از آن جمله: تصفیه نفت، پتروشیمی، آهن و فولاد سازی، آلومینیوم، تولید نیروی برق، کشتی سازی و نساجی. بد نیست نغزی به برخی از صنایع مصر و نفوذ شوروی در آنها بیفکنیم: مجموعه تولیدی هلوآن بزرگترین مجموعه صنعتی مصر است که تماماً بوسیله شوروی ایجاد گردیده. این مجموعه شامل پتروشیمی و محصولات شیمیایی از ذغال سنگ و نارخانه عظیم صنایع فلسطینی و ذوب آهن است.

تولید سالانه فولاد آن بیش از ۱۰۰ میلیون تن و ۲۰۰ هزار تن ورقه آهن است. علاوه بر مجموعه فوق در نارخانه عظیم تصفیه نفت هر بند به ظرفیت یک میلیون تن در استندوبه و بند نارخانه تولید آلومینیوم که با تولید ۱۰۰ هزار تن بزرگترین در نوع خود می‌باشد بوسیله روسها ساخته و دستنرل می‌گردد.

ساختمان سد آسوان که یکی از بزرگترین و بزرگترین سد های جهان است تماماً بوسیله

روسها ساخته شد. سد فوق که عمدتاً جنبه تبلیغات سیاسی داشت تا توجه منابع خلق مصر، به عرض در ۳۰ کیلومتر و ارتفاع ۱۱۰ متر قادر به آبیاری مقدار زمینی است که سدی با مشخصات $\frac{1}{4}$ سد فوق کاملاً قادر به انجام آن بود. در چند ساله اخیر اقتصاد دانان و تئوریهای ملی مصر اعلام کرده اند، "با خارجی که دولت مصر در عرض ۱۱ سال ساختمان سد فوق محتمل گردید قادر بود ۵ سد عظیم با استفاده برابرت بالاتر در عرصه کشاورزی و برق در نقاط مختلف مصر بنا نماید."

حتی اگر مخارج غیر مستقیم سد فوق را کنار بگذاریم تنها ۱۳ سال (حدفاش) بطول خواهد انجامید که در صورت بکار افتادن مجموعه کمپلکس آسوان و استفاده از تمام منابع ممکنه، مخارج سد فوق تاخیر گردد.

بیش از ۴۰٪ کل پروژههای ساختمانی و صنعتی در برنامه ۵ ساله دوم سر از ظرف آلمان شوروی و چکسلواکی تأمین می‌گردد. $\frac{5}{8}$ کل تولید فولاد در کشور، $\frac{2}{3}$ کل تولید نیروی برق و $\frac{1}{4}$ کل تولید کابل و سیم، کل تولید آلومینیوم، کل تولید مواد شیمیائی و ۵۰٪ نفت تصفیه شده مصر توسط کارخانجاتی تهیه می‌گردد که تمام یا بخش اعظم آن توسط شوروی تهیه شده و کاشان بخشی از آن محتاج قسمتهای ساخت شوروی است.

از نقطه نظر تجارت خارجی، تجارت با شوروی ۳۰٪ کل تجارت خارجی مصر را شامل می‌گردد و در حدود ۷۰٪ کل محصولات ساخته شده در مصر جانی بجز شوروی برای فروش ندارند.

سوسیال امپریالیستهای شوروی مدعیند که مردم مصر از این روابط "برادرانه" میان شوروی و مصر سود برده و "سالیانه تنها در تجارت خارجی ۲۵۰ میلیون دلار سود می‌برند". بینیم ایمن ادعای امپریالیستهای شوروی تا چه حد صادق است.

اولا راههای نوساز آبر انخاب شوروی به مصر با سود تقریبی ۳٪ تا ۵٪ سالیانه بار سنگین کمرشکنی است به اقتصاد مصر.

ثانیاً دولت مصر سالیانه مجبور است برای پرداخت قرض و بهره آنها بشوروی بصورت کالا، ۷۰٪ کل کالاهای ساخته شده خود را بدین کشور صادر کنند.

در حقیقت این امری شایع است به این نیست که شوروی در مصر سرمایه گذاری نموده و کالاهای تولید شده را برای مصرف خود تصاحب کند.

کارخانجاتی که با کمک اتحاد شوروی ساخته می‌شود از آنجا که تماماً کلیدی است بدنیسان خود محصولات و محدودیت های شدید سیاسی و نظامی برای مصر بدنیسان داشته است. مصر که غالب تولیدات صنعتی اش از طریق صنایع روسی بیش از ۴۰٪ کل پروژههای برنامه درم اقتصادی

نوسط چسملوایی و آلمان شرقی صورت می‌گرفت چاره‌ای مگر اجازه استقرار بیش از ۳۰ هزار سرباز روسی در خاک خود و استفاده از مصر برای بازی با اسرائیل و آمریکا را نداشت . اما نکته جالبتر در اینجاست که علیرغم حجم عظیم "کمکهای" اقتصادی شوروی به مصر، در مقایسه با بخش نظامی، این بخش اقتصادی بسیار ناچیز است . سوسیال امپریالیستها فراموش می‌کنند که اثر بادهای آنان صنایع و کارخانجات روسی مصر سالانه ۲۰۰ میلیون دلار به اقتصاد مصر خدمت نمود در مقابل آنها بودند که دولت مصر را مجبور به قبول مخارجی بالغ بر ۷۰۰ میلیون دلار در سال برای سفارح نظامی نمودند . آنها بودند که مصر را مجبور نمودند سلاحهای خریداری نماید که کمبیکترین استفاده‌های حتی در جنگ با اسرائیل برایش نخواهد داشت . میزان "کمکهای" بسی شائبه "سوسیال امپریالیستها" به دولت مصر در بخشهای اقتصادی در مقابل خرید سرسام آور مقادیر زیادی سلاحهای گوناگون از شوروی در تحت عنوان پرطمطراق "اعتبارات نظامی" تقریباً هیچ است . آیا روسها فراموش نموده‌اند که در طول سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۲ بیش از ۱۰۰ برابر کمکهای اقتصادی "حصرات" به مصر، از آنها بابت فروش اسلحه دریافت نموده و یا "اعتبارات" که خود نوعی وام یا سود و بدتر از فروش است ، در اختیارشان قرار داده‌اند . مصر بابت این چنین تجهیز زحمتناک نظامی چه چیزی داشت تا به شوروی پرداخت نماید : کالاهای ساخته شده، نفت، محصول رنج زحمتناک مصری تازه آنها هم با سود سالانه ۳ تا ۵٪ این چنین است مبدوم "کمکهای" برادرانه به دولت ملی مصر .

اکنون نظری به سیر وقایعی بیافزیم که منجر به اخراج نیروهای روسی از خاک مصر گردید . بررسی وقایع فوق از یکسو خود آینه تمام نمای سیاست صداتقلبی و امپریالیستی شوروی در وابسته نمودن کشورهای جهان سوم به شوروی است و از سوی دیگر بروشنی رشد روزافزون مغایرت بین سیاستهای همبستگی دو ابر قدرت را نشان می‌دهد . بطوریکه گفتیم اتحاد شوروی نفوذ خود را در مصر از سالهای قبل از جنگ روشن ۱۹۶۷ آغاز کرد ولی ، نفوذ شوروی در مصر بمعنی واقعی کلمه بعد از تاریخ فوق صورت گرفت . اتحاد شوروی با استقرار ۱۶ هزار سرباز در خاک مصر ، ۵۰۰ کارشناس نظامی و اقتصادی و قس ، تسلط کامل بر دو پایگاه ساحلی پرتسعمید و اسکندریه و همچنین استفاده کامل آزاد دائمی از کلیه بنادر و فرودگاههای اعظم مصر سعی در کثرت کامل سیاسی این کشور نموده بود . هدف شوروی در مصر ، استفاده از کشور بعنوان پایگاهی در خاورمیانه و نیروهای مدیترانه خود از سوئی و از سوی دیگر اعمال سیاست "نه جنگ و نه صلح" بواسطه مصر بمنظور سازش بیشتر با آمریکا بود . اما بینیم سیاست "نه جنگ و نه صلح" چیست .

در ابتدای مقاله توضیح دادیم هدف اتحاد شوروی استقرار همزیستی خویش بر سراسر جهان و جلوگیری از گشایش زمینها از رفقای خویش است. اما برای انجام این امر و تقویت نیروی خویش و برهم زدن پایه های مستحکم تر و پایدارتری در کشورهای جهان سوم، شوروی محتاج سازش منصفانه با امپریالیسم امریکا و بندوبستهای بنظر جلوگیری از برخورد مستقیم این دو ابر قدرت بود. تلاش در "فرو نماندن کانونهای جنگ در آسیای جنوب شرقی" و "بخدمت گرفتن" کلبه وسایل برای استقرار صلح در جهان" بنسختور گسترش "روابط در کلبه شدن با ایالات متحده امریکا" و اجزای نقشه هائی که "اجرای آنها منتهی است پایهای برای همکاری های باز هم مهمتر و دراز مدت تر میان دو دولت باشد" و "همچنین باعث تقویت یک جریان سیاسی مستحکم و صلح آمیز در روابط امریکا و شوروی گردد" (تمام نقل قولها از سخنرانی دسامبر ۷۲ برزنگم) و همچنین استفاده از "کلبه راههای صرفا سیاسی" و اشغال "طرح مصوبه در شورای امنیت سازمان ملل" جهت "کسب یک صلح پایدار میان کلبه دول قانونی خارجه میانه" و همچنین تلاش در سرکوب جنبش فلسطین از راه "طرح منطقی صلح" و اجزای و سکوت مطلق در برابر دست اندازی های امپریالیسم امریکا و جنایات ملک حسین همگی در خدمت آماده نمودن شرایطی صورت گرفت که هدف اصلی آن ایجاد زمینه مناسب برای سازش بیشتر با امریکا و یا بعبارت روسی آن "همکاری های باز هم مهمتر و دراز مدت تری" با ابرقدرت رقیب خود نبود.

دائمه تلاش اتحاد شوروی در فرونشاندن کامل "خطر" جنگ میان امریکا و شوروی نا آتجا بود که "هنگامیکه تانکهای سوریه مرزهای اردن را در ۱۹ - ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۰ (هنگام قتل عام نیروهای فلسطین) قطع کردند و ناوگان ششم امریکا بسواحل اسرائیل نزدیک شد، این مغرضان شوروی در دمشق بود که سوریه را مجبور به عقب نشینی از خاک اردن کرد" (نقل از مجله جهانی جلد پند سپتامبر ۷۲). اینست سیاست امپریالیستهای روسیه - ترارهای نو. اشغال سیاست "نه جنگ و نه صلح" از سوی اغلب نیروهای شرقی عرب بحال جنبش ملی عرب زبان آور آرزوهای گردید. نخست عظیم عسوسی بر علیه این سیاست در بهار سال ۱۹۷۲ به قیام وسیع دانشجویان قاهره و دستگیری تعداد وسیعی از آنان انجامید و در بسیاری نیروهای ملی عنصر ناراضی را گسترش داد. الاهرام روزنامه نیمه رسمی مصر طی یکسری مقالات به سیاست شوروی حمله کرده نوشت: "این چنین سیاسی (منظور سیاست نه جنگ و نه صلح) تنها می تواند شکاف نا اطمینانی را که به دولت مصر اندون وجود دارد افزایش دهد و بدوستی شوروی و مصر را خدشه زدن و رابطه وی را با سایر کشورهای عرب متزلزل نماید. . . . اسرائیل تنها نیروی است که از شرایط کنونی سود می برد و . . . در نتیجه شکست جریان نه جنگ و نه صلح مهمترین وضعی مرحله حاضر است . . . این چنین

شرایطی موقعیت ایالات متحده و اسرائیل را تحکیم بخشیده و عم چنین ضائق زیادی برای شوروی در بر دارد زیرا وی حاضر نیست که روابط خود را با امریقا نه بتاریخی درملانات سران دو کشور تحکیم یافته به محاضره بیاندارد... رهبران اتحاد شوروی، ریچارد نیکسون را بهترین "دشمنان" در کالج سفید می دانند و مایلند وی چهار سال دیگر در قدرت باقی بماند... از اینرو طبیعی است که شوروی خیلی خوب می تواند سیاست نه جنگ و نه صلح را بپذیرد ولی نه ما...
بد نیست بدانیم که الیاهوآ در يك تحقیق اعلام نمود که بر طبق محاسبات در میان شانسی نه در طول چندساله اخیر از شرایط موجود سود برده اند، برای امریقا ۲۵۰، اسرائیل ۲۵۸،

شوروی ۱۶۶+ و برای مصر ۱۱۱- را نشان می دهد!
علیات شوروی در مصر به سیاست نه جنگ و نه صلح خلاصه شد. از اولین قدمهای جلوگیری از ازدیاد خطر برای اسرائیل نعلل در حمل سلاحها جتنی بود. در خون دو سال گذشته شوروی بیش از ۱۰ بار در حمل سلاحهای قوی داده شده نعلل ورزید.
در اوایل سال ۱۹۷۴ گفتگویی قرار داد دولتی ۱۵ ساله میان دو کشور به امضا رسیدند شوروی تضمین نمود که تعداد ۶۰ هواپیمای جدید میگ به مصر بلافاصله حمل کند. چنین قوی هرگز صورت عمل بدون تمسک.

سیاست قوی که باز برای جلوگیری از بوعم خوردن توازن قوا میان مصر و اسرائیل بفع اولی بود (زیرا "خطر جنگ را افزایش می داد!) در خدمت همان تر ارتجاعی نه جنگ و نه صلح است. یکبار خروشیف در سال ۱۹۶۵ خطاب به ناصر در جواب درخواست وی برای بعب افکس و موثک نوشت: "با درک درجه اشتیاق شما ما می ترسیم در صورت فرار دادن سلاحهای قوی شما، آنها بوسیله ارتش شما در جنگ مستقیم با اسرائیل که ما همواره از آن اجتناب کرده ایم بکار رود!"

در پایان سال گذشته شرایط روابط دو کشور بحرانی تر گردید. از یکسو نیروهای دست راستی برعبری عبداللطیف بغدادی از فرصت استفاده نرده و برای خروج نیروهای شوروی دست بکار می شوند و از سوی دیگر خشم عمومی بر ناراضیاتی جناح می و نیمه ملی مصر اضافه می گردد. سادات خطاب به مدیر سازمان انتشارات و اطلاعات گفت: از یکسو نتایج مایوس کننده چهار ملاقات با رهبران شوروی مسرا نسبت به کمک واقعی آنان در حل مسئله فلسطین و اعراب و اسرائیل ناامید کرده و از سوی دیگر "شناگاه در ده سال ۱۹۷۱ شوروی قصد داشت مرا بدست نهد. نای غلی صیری (رهبری جناح روسی عمیث حاکم) سرنگون سازد و سپس در ملاقات اخیرش در قاهره، یادگویی يك قرارداد غیر منتظر، بیرون کشید و گفت، باید ایضا" می (اشاره به فسرار

دار ۱۵ ساله). آیا باز هم ادعا می‌توان کرد شوروی قصد ایجاد يك سیستم نواستعماری "سوسیالیستی" در جهان سوم را ندارد؟!

سوسیال امپریالیسم شوروی به هر قبائی که لازم باشد در می‌آید، هر دسیسه تنگنسی کسه صورت داشته باشد از کودتا، قیام، تجاوز مستقیم، بر پاکردن جنس و غیره دست می‌زند شما شاید داشته نفوذ امپریالیستی خود را افزایش دهند. دسا پس این امپریالیسم نوین هیچ تفاوت کیفی با اعمال جنایتکارانه امپریالیسم امریکا ندارد.

باری وقایع اخیریکه منجر به اخراج نیروهای روسی از مصر گردید ناشی از دو جریان سیاسی بود. از یکسو نا رضایتی شدید نیروهای ملی مصر از برخورد اتحاد شوروی به کشور مصر و جریان جنگ اعراب و اسرائیل، خیانت‌ها و سازشهای متعدد اتحاد شوروی و امپریالیسم امریکا بر سر آینده خلق عرب و بویژه خلق فلسطین و سرانجام چپان اقتصاد مصر و میدل نمودن آن به پایتختی نظامی برای معامله با امریکا. بخشی از بوزروازی و خورده بوزروازی انقلابی این کشور بوشنی اعلام داشت "ما حاضر نیستیم بیش از این در شرایط نه جنگ و نه صلح بسر بویم".

اما از سوی دیگر جناح سازشکار هیئت حاکمه مصر وجود نیروهای روسی را در خاک خویشی، وابستگی بیش از حد اقتصاد را به روسیه در تضاد و مانعی برای نزدیکی با امریکا که برای این جناح دارای منافع بسیاری بود می‌دید و از اینرو خواهان محدود نمودن نفوذ شوروی بود.

سرانجام حدت تلاشهای این دو جریان منجر به اخراج نیروهای روسی از مصر گردید. اما آنچه در اینجا قابل تأکید است عدم امکان هیئت حاکمه مصر در کوتاه نمودن واقعی دست شوروی از مصر بخاطر نفوذ شدید اقتصادی آنها و وابستگی تجارت خارجی مصر به شوروی است. از سوی دیگر شوروی با درس گیری از تجربه مصر بر میزان نفوذ همه جانبه و حتی سیاسی خود در سوریه و عراق افزوده است تا از امکان اتفاق وقایعی از این قبیل خودداری نکند.

هم در عراق و هم در سوریه بلافاصله پس از وقایع مصر عناصری در ارتش ده پتانسیل گرایش به امریکا و تکرار تاریخ را داشتند از طرف احزاب حاکم اخراج شدند. بهر حال امروزه مصر از دایره نفوذ کامل اتحاد شوروی خارج شده و سعی دارد بعنوان نیروی بیطرف عمل نماید.

رقابت عا و کنگسکس های داخلی بر سر قدرت میان ۳ جناح نزدیک به شوروی، امریکائیسسی و نیروهای ملی خواهان جنگ با اسرائیل امروزه نیز در مصر جریان دارد.

ما در عصریکه بقول رفیق چوئن لای با عبارت "بی نظمی" قابل ترمیم است، در شرایطی که رقابت میان دو ابر قدرت شگل خاصی پیدا نموده است و در شرایطی که اتحادهای گذشته گسسته شده و اتحادهای نوین در حال بسته شدن است، از این نمونه‌های چون مصر بسیار خواهیم دید.

بسیاری کشورهای که امروز به شوروی نزدیکند تغییر جهت به نفع آمریکا خواهند داد و بسیاری دیگر که امریالیست بسوی شوروی خواهند رفت .
و البته در این کس و واکنس و جلب طبقات خاکمه این کشورها باین سوی و آن سوی در کار آمریکا و شوروی که دو ابر قدرت و دو ستون اصلی سیستم امریالیستی را تشکیل می دهند ، دواول امریالیستی دیگری چون بازار مشترک و ژاپن نیز قرار دارند که می گویند در این تلاش امریالیستی و « یار گیری » سهمی داشته باشند .

www.iran-archive.com

عسراق :

دولتی که امروز در عراق بر سر قدرت است یکی از معتدل ترین انواع ناسیونالیسم عرب است. این دولت در اسرار با اولی که در عمر ۱۲ ساله اخیر پس از سرنگونی حکومت سلطنتی و فاسد حیره حواری امپریالیسم، فیصل و نوری سعید بدت رسیدند، تفاوت ماهوی نداشته و غالب رژیم های فوق که اکثر نظامی هستند دارای تضادهای بدرجات گوناگون با امپریالیسم اند. این دولت ها تا آنجا که با منافع امپریالیسم در این منطقه تضاد دارند، دارای عملکردی نسبتاً مترقی بوده و باید از آنها دفاع نمود، اما هنگامیکه ناسیونالیسم پایه ای برای گسترش نفوذ شوروی در آنها گردیده و در پیرویه به نوازان و ابزار عملکرد وی مبدل می شوند باید با آنها مبارزه نام طع نمود و سعی در صرف نمودن آنها کرد. البته ناخفته نماند در بحر دو مورد دول فاسق، دولتهای صدامونیت بوده و از سیاست های غالباً افراطی در بیرونی خرافات اسلامی برای سرلوب خلق و بویزه جنبش های کارگری که تحولات چپ دارند پیروی نموده اند.

رژیم کونی یعنی البتر از همین قاتل است. اما یک جنبه مهم جریان در عراق و سوریه در این امر نهفته است که اکثر نزدیکی این کشورها به اتحاد شوروی در اوایل کار صرفاً در موضوع تضاد آنها با آمریکا و گرایشات ناسیونالیستی و ملی آنها صورت می گرفت؛ امروزه در یک پیرویه ده ساله اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی با سرمایه گذارهای کلان اقتصادی، با کنترل بخش عظیمی از صادرات و واردات، با کنترل بخشی از بانکها و امور ارتباطی و عمرانی و همچنین با تعلیم و تربیت افسران ارتش و تجهیز ارتش این کشورها به سلاحهای روسی و همچنین با کمک کار سیاسی احزاب "کمونیستی" جبر، خوار شوروی، تدریجاً در این کشورها پایه های وسیع سیاسی و اقتصادی و حتی جناحهای نزدیک بخود در درون ارتش که اتفاقاً این یکی نقش غالباً تعیین کننده ای در شکل دولت دارد، ایجاد نموده و بدینوسیله نزدیکی کشورهای فون چون عراق را از یک تحامل ساده در ابتدا، خارج کرده و بیک "متحد" طبیعی خویش مبدل می سازد.

امروزه شوروی بیس از ۷۲٪ تجارت خارجی دولت عراق را کنترل کرده و رقم مبادلات بازرگانی این دو کشور تا پایان سال ۱۹۷۲ تا رقم (تقریباً) ۲۱۰ میلیون دلار بالا می رود (از مجموع تقریباً ۲۱۰ میلیون دلار تجارت خارجی - بجز نفت).

در بخش صنایع و عمرانی، شوروی بیس از ۶۰ تا ۷۰ پروژه در حال ساختمان در عراق در دست دارد که نیمی از آنها هم اکنون بنهار افتاده است. سرمایه گذارهای شوروی در رشته های از قبیل، داروسازی، ماشین آلات سنگین نفت و سایر مواد معدنی و همچنین پروژه های سدسازی، راه سازی و مراکز برق و تلفن و تخصیص مواد معدنی بویزه نفت می باشد. همچنین طی

برنامه وسیعی این دو کشور مشترکاً دست اندرکار سدسازی و پل‌سازی بر روی رودخانه‌های مهم عراق به منظور استفاده‌ای الکتریکی می‌باشند.

با سرمایه شوروی کارخانه فولاد سازی عظیمی ساخته شده و در اکتبر ۱۹۷۰ کارخانه‌ساز ساختمان ماشینهای کشاورزی در کنار صنایع فولاد فوق در استندرون آغاز شده است. بر مبنای ادعای رسمی دولت شوروی در طول سال آینده (۱۹۷۳) پروژه‌های مشترک بسیاری در عراق بنا خواهد شد که از آن جمله عبارتند کارخانجات مرکز تولید انرژی الکتریکی، نساجی، داروشی، مواد غذایی و کسرو کردن میوهجات و محصولات، دستکاهای نفتی، رادیویی و تلویزیونی، مرکز ساختمان و تعمیر ماشین آلات کشاورزی و راه سازی و هم چنین گسترش واکسیر انسی عراق (که خود بوشیه شوروی ساخته شده است) و بسیاری دیگر. در مجموع در عرض چند ساله اخیر اتحاد شوروی با ایجاد بسیاری پروژه‌ها مشترک با عراق چه از طریق مستقیم و چه غیرمستقیم از طریق اترای شرقی بیس از نیی از تولیدات صنعتی کشور را کنترل کرده و وابسته بخودش ساخته است.

در بخش نفت که مهمترین بخش در آمد ملی عراق به شمار می‌رود، این در حقیقت دولت شوروی بود که نقش اساسی در ترقیب عراق به باصطلاح ملی کردن نفت خویش ایفا نمود و پس از ملی شدن بخشی از نفت فوق نیز خود بزرگترین مشتری وی گردید. قرارداد فعالیت مشترک اقتصادی و مبتلایی برای استخراج نفت میان عراق و شوروی در سال ۱۹۷۰ بسته شد و از همانسال فعالیت در رسته‌های نفتی از طرف شوروی آغاز شد. در کتاب "دوستی اعراب و شوروی" (مستشو ۱۹۷۲) می‌خوانیم:

"موسسات شوروی بتازگی ساختمان یک شبکه لوله کشی نفت از مرکز نفتی رومایلی شمالی به شمال خلیج فارس را به اتمام رسانده‌اند. هم چنین پروژه‌های مشترکی برای استخراج و تصفیه نفت در جنوب عراق آغاز شد. اجرای قرارداد فوق (قرارداد ۱۹۷۰) عراق را به آرزوی در پیوندها صنایع نفت ملی خواهد رسانید."

روزنامه رسمی کسوت می‌نویسد: "دولت شوروی وای در حدود ۲۷۰ میلیون روبل در اختیار دولت عراق قرار داده تا تحت نظارت مهندسان و دانشمندان روسی به تجدید ساختمان مراکز نفتی عراق و همچنین ساختمان پالایشگاهی مجهز اقدام نماید. بخشی از این پروژه صرف لوله کشی نفت در عراق خواهد گردید. این‌ها همه سواى پالایشگاه مجهزی است که شورویها چند سالیت ساختمان آنرا در موصل آغاز کرده‌اند. در حان حاضر شوروی خریدار نیی از صادرات نفت عراق به ارزاترین قیمت است. روسها برآنند تا سهم خود را افزایش دهند."

بخیر از نفت شوروی در سایر امور استخراجی و معدنی نقش مهمی داشته و امتیازات فسات

و سایر مواد معدنی عراق را چند سالگی بدست آورده است .
در طول ۵ ساله ۷۰-۱۹۶۱ در حدود ۱۵٪ وامهای پرداختی دولت شوروی به عراق
صرف ایجاد وسائل و راههای ارتباطی گردید . این مساله بویژه امروزه که عراق به پایگاه عمده
نظامی شوروی در منطقه خلیج فارس مبدل می شود بسیار قابل لمس است . بویژه اینکه بنا بر
اعمال خود دولت شوروی " این مندار شامل راه آهن بغداد - بصره و نصیب - ام القصر نیز
می گردد " ام القصر مرکز نظامی لیبی عراق و پایانه جدید شوروی در این کشور است .
در حدود ۱۰۰ راه آهن عراق بدست شوروی ، چکسلواکی و لهستان ساخته شده است و تقریباً
نمای تین و لوبومانیو عراق از شوروی و اروپای شرقی نامین می شود .

به مجموعه این فعالیت های که بررسی عمیق آنها از حوصله مقاله ما خارج است ، باید
وامهای سنگینی را که شوروی در چندین نوبت به دولت عراق داده است و نقشی که این وامها
در تحکیم وابستگی این کشور به شوروی ایفا خواهد کرد را نیز افزود .

نقته جالب توجه دیگر در زمینه های سیاسی نفوذ شوروی در عراق است . روزنامه مردم مسکو
نویسد : " تغییرات اخیر در سیاست حزب بعثت در چگونگی اداره کشور و ایجاد جبهه واحد از گه
نیروهای ملی از جمله حزب کمونیست برای رهبری کشور گامی مهم در تسریع امر ساختمان سوسیالیسم
در عراق است . خبرگزاری کویت نوشت : " در ماه گذشته (فوریه) دولت جدید عراق ۵۱ پیاده ۲۱
نفره خود را که شامل ۱۵ عضو حزب بعثت ، ۲ عضو حزب دموکرات کردستان ، ۲ کمونیست (ا)
... برای اداره کشور بطریقه جدید تشکیل داد . " بعثت دیگر دامنه نفوذ اتحاد شوروی
در کشور عراق از زمینه مستقیم گذشته و بوسیله شمال غیرمستقیم خود ، عثمانیائی که تا ۶ ماه
قب از دخول به کابینه فریاد " قتل و شکنجه " انقلابین و میهن پرستان عراقی بدست دولت رافند
می کردند ، در دولت نیز نفوذ کرده است .

اما نفوذ حزب کمونیست از طرفت سب دویست در ثابتیه داشته ای برانطباق وسیع تر دارد زیرا
امروزه در اغلب وزارتخانه های مهم عراق ، عناصر حزب کمونیست عراق در مسائل حماس و مهم نفوذ
کرده اند . در مجموع علاوه بر نفوذ مستقیم انضامی حزب " کمونیست " در شاخه های دولتی ،
سیاستی سایر نیروها به قدرت شوروی بالاتر رفته است . وزیر نفت و منابع ملی " عراق در آوریل
۱۹۷۱ پر از عقد قرارداد جدید میان دو کشور گفت : " برای ما روابط نزدیک و همکاری با
اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی بنابه سنین فقرات سیاست انضامی و نفی عراق است .
و اما حساس ترین و تا حدودی مهم ترین بخش نفوذ امپریالیستی دولت شوروی در عراق بخش
نظامی آنست . بیش از ۳ هزار کارشناس نظامی گل ارتش عراق ، عراقی و روسی ، را نیز

نظر و تعجب خود دارند. نارید مقامات نظامی عراق از سنکو و بالعمس امروزه دیگر امر نیست. چندین بار در هر سال، اگر نه در هر ماه، یونانی می‌پیوندند. در عرض مدت کمتر از ۳ سال نیروی هوایی عراق با دریافت ۸۵ مینت روسی تقریباً قدرت خود را به ۳ برابر سابق رسانده است. نیروی دریایی عراق که تا قبل از نفیوت نظامی توسط شوروی هیچ نشانی ایفا نمی‌نمود طی برنامه ستی نظامی برای مقابله با نیروی دریایی سایر قدرتهای منطقه ای از جمله ایران سرعت نفیوت می‌شود. و اما نقطه عطف در نفیوت نظامی عراق و عطف روی بنابه پایگاهی جهت گسترش نفوذ شوروی در کل خاورمیانه، موافقت دولت عراق با ساختمان پایگاه ام‌الناصر در نزدیکی بسره و منتهی الیه شمال خلیج فارس و در فاصله کوتاهی از مرز ایران و عراق است. این پایگاه که یکی از بزرگترین پایگاههای مرتبط با شوروی در تمام آسیا و ویژه خاورمیانه خواهد بود تاثير بسیار زیادی بر گسترش دامنه رقابت میان امپریالیسم امریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی است. بخشی در جسامه‌ها پایگاه به سیلارد دلاری و در خارج پایگاه ۸۰۰ میلیون بنا می‌شود و دیگری به‌سر ام‌الناصر را به پایگاه خود بدل ساختن، نقشه جدائی پموتستان (پاکستان) را برای ایجاد پایگاه احتمالی دیگری در سر می‌بروانند. هر دو امپریالیست تشنه کمروگشایی و وسیع برعلینه خلفها و ملت‌های جهانند. هر دو امپریالیست مستافانه جنگ افروزی می‌کنند!

باری تا آنجا که اخبار منتشر شده توسط سازمانهای جاسوسی اطلاع می‌دهند، تدارن نظامی شوروی در عراق بسیار وسیع تر از آنست که تاکنون توسط خود روسها منتشر گردیده است، اخیراً فاش گردید که دولت عراق برای گسترش احتمالی پایگاه ام‌الناصر با دولت کویت وارد مذاکره‌ای جهت گسترش از ادغامی سابق خود بر تقمق از شان کویت بقیمت واگذاری ۳ جزیره در منتهی الیه شمالی خلیج (منطقه به گویت) به عراق گردیده است. و بر مبنی ناگشت عمومی شوروی، وقتی مذاکرات با موفقیت روپرونشردید نمر به اسبیت این منطقه از ندر نظامی عراق بشون تلاش برای اشغال آنها شد. اعلام کرد: "... برخورد مری امیر عراق و کویت احتمالاً بخشی از یک کوشش بزرگتر عراق برای تصرف به منطقه ده فیلومتری از ساحل خلیج فارس در شمال کویت است که می‌خواهند راه خود را به‌سخت بازتر کنند.... عراقیها بخصوص می‌خواستند که کنترل درماتنه رودخانه خیردیر (در نشار خط‌العرب) را که بندر ام‌الناصر را به دریا متصل می‌کنند بدست آورند."

مجموعه سلطنت نظامی و اقتصادی شوروی در عراق بندهست پایه های محکم سیاسی نیز برای وی بدنیال دارد، سرعت تمدادی عناصر نزدیک به حزب کمونیست عراق در کابینه البقره اشغال پست های مهم دولتی توسط "کمونیستها" با بحاروت دیگر توسط "روسها" همگی در مجموعه

پایه های محکم نفوذ سیاسی شوروی در عراق است. دیگر رادیو مسکو صدای ایرانی آن رادیو بی بی یک ایران صدهای گشای پیمان "فتار" بر مبارزین عراقی بلند نمی کنند. زیرا جیره حواریان ارباب بیگماریان کاسه لیس مائل آمدند و خود ارباب نیز با "عراقی" برادرانه این نامه لسان آنچه که می خواسته گرفته و هنوز پیش از این در راعست! این حالتی در مرتبه بی راهه لنین و استالین، این لاشخوهای منمن دوران ما واقعا که برای رسیدن به اهداف امپریالیستی خود چه کارها که نمی کنند،

لنین بیکار خطاب به روز نویسندگانی انترناسیونال دوم نوشت: اینها از بورژوازی خطرناکترند زیرا به جیره خواری خویش از سرمایه داری رنک و پوی "دپالختکی" و "مارکسیستی" نیز می زنند!

سوریه و جمهوری عربی یمن در سوریه و یمن نفوذ شوروی سالها پیش از نهام اخیرت به عراق آغاز گردید لیکن ایمن در مقابل اهمیت نفس عراق برای اتحاد شوروی جایگاه درجه دوم دارند. نفوذ شوروی در سوریه بویژه پس از کودتای بعثی این کشور برهبری ژنرال حافظ اسد شکل مبرم تری بجود گرفت و در بهار سال قبل پس از اعلام انتقال شوروی در درای مدیترانه از مصر، سوریه سنگ جدی تری گرفته و وارد مرحله جدیدی گردید. در حال حاضر اقتصاد سوریه بویژه تولیدات نفتی ایس کشور و همچنین رشته های تنگه به همان صنایع وابسته بخوروی در عراق و تجارت خارجی ایس کشور بجزان زیاد وابسته به اتحاد شوروی بوده و از نظر سیاسی طبقه جناحهای صدوسی هیئت حاکمه تصفیه گردیده اند. روزنامه النهار چاپ بیروت می نویسد: پس از امرای شوروی از مصر، از این پس سوریه مأمور ایجاد موازنه قوا در مقابل اتحاد امریکا - اسرائیل خواهد بود. ساختمان شد بر روی قزاق بلای از پرکشترین پروژه های دولت شوروی در سوریه است. در سوریه نیز طبق معمول بین از ۱۰۰ کیل ران این کشور بدست شوروی ساخته شده. پیروزه ساختمان راه آهن ۷۷۰ کیلومتری ده سه شهر تاسیب، آیسو و لانا نیا ده این آخری پایگاه نفوذی نیروهای مدیترانه شوروی است در سال ۱۹۶۶ پایان رسید. و باز نامی نین و لاکومانیست و دستگاههای لازم از ارباب شرقی وارد گردید.

مناظر از نفوذ نظامی و اقتصادی در سوریه شرایط سیاسی سوریه به شوروی در حان افزایش است. گستر سوریه به شوروی از سال ۱۹۵۹ جنگامه معاشر بدترب رسیدن جماع "جی" در سوریه امکان حمله امپریالیسم امریکا به سوریه می رفت آغاز شد. شوروی با دراج از سوریه نواست غلبت

حاکمه این کشور را به خود نزدیک تر نماید و امروزه نزدیکی که آغازش از آن زمان بود منتج پروژه های امپریالیستی اتحاد شوروی است در سوریه . پس از بازدید مازروف بر رهبری یک هیئت نمایندگی حزب کمونیست شوروی از سوریه ، قرار داد ۱۵ ساله همکاری میان دو کشور در فوریه ۱۹۷۲ به امضا رسید .

در این قرارداد از جنبه بی‌خوابی : " طرفین اعلام می‌دارند که فعالیت‌های مستر انسانی و بخشهای اساسی اقتصاد سوریه را شامل می‌شود . طرفین اهمیت ساختمان سد فرات را درک کرده و اهمیت کمکهای شوروی در ایجاد صنایع ملی نفت سوریه را که به تکامل صنایع نفتی کنت تعیین کننده آن خواهد کرد را تاکید می‌کنند "

" مذاکرات به امضای قراردادی انجامید که کمکهای اقتصادی و فنی شوروی را به سوریه افزایش خواهد داد . "

در حال حاضر رضی مشابه با کارشناسان روسی موجود در عراق در خاک سوریه فعالیت می‌کنند که در حدود ۵۰٪ آنها کارشناسان امور نظامی و تقسیم سالی و وسایلی جنگی ارتش سوریه هستند . خود نیروی نظامی سوریه نیز همانند عراق پشت در چندساله اخیر توسط سوسیال امپریالیستها تقویت گشته و وسائل مدرن بسیاری در اختیار وی قرار داده است . همچنین بندری به نام " لاتاکی " بطور کامل در اختیار نیروهای دریایی شوروی قرار گرفته تا بعنوان پایگاه مدیترانه از آن استفاده شود (این همان بندریست که قبل از استقرار نیروهای روسی راه آملی در آنسرا بسایر نقاط سوریه متصل می‌گردد ساخته شد) .

در بین علیرغم نزدیکی بیشتر دولت فوق به عرب و بویژه اخیراً به عربستان کلهای * بی‌سابقه مرتدین کومین نشین به سالهای بسیار قبل یعنی بلافاصله پس از تحکیم اولیه پایه‌های روبروینیسیم خروسیچی در رهبری حزب و دولت اتحاد شوروی باز می‌شود . یعنی در زمانی که هنوز حکومت سلطنتی و کودالی امام‌الدین بر اریکه قدرت بود ! لیکن نزدیکی شدید شوروی به بین ستماسکی بویژه پس از ورود ۳۰ هزار نیروهای نظامی مصر به پشتیبانی از جمهوری خواهان برهبری ژنرال سلالم از یسکو و وقتی مشابه از عربستان در دفاع از سلطنت طلیان امام‌الدین از سوی دیشور آغاز شد .

در طول سالهای فوق شوروی توانست چه غیرمستقیم از سوی مصر و چه مستقیماً با دفاع از جمهوری خواهان و ارسال اسلحه و کمکهای اقتصادی ، پایه‌های محکمی برای خود در دولت این کشور ایجاد نماید و بویژه پس از فرار امام‌الدین در سال ۱۹۷۰ به پیمان شرب خارجی موجود در بین میدان گردید . شوروی از طریق جمهوری خواهان بین تلاش بسیار زیادی در ایجاد

دستگاه و کشور خود در جنبش های انقلابی این ناحیه چه در بین جنوب و بعد از استقلال
در جمهوری دموکراتیک بین و در در بکار و بحری نمود.

پروژه ساختمان پاشاه نظامی عظیم در حدیدا و استقرار بخشی از نیروی سیاسی شوروی - در این
نقطه مهم استراتژیک ، نخبه نظامی سرما آیز نیروی عوامی و رسمی جمهوری روس ،
تجهیزات نظامی در نقاط مختلف این کشور و همچنین سیاسی و سیاسی از روسیه در
کودتاهای متعددی که در چند ماه اخیر در داده است کشور بین را بدو دست آمریکا از سررس
نویسندگان تلاش بسیاری در بقول در آن می نماید بدون وابسته ساختن است . اصرارهای امریکا مایل
کشید تا از طرف دفاع از امام بین بشود مستقیم و سر مستقیم بود که بعدتر با جمهوری خواهان
عالم را سخت داده و طرفداران سیاست خود را در بین استوار کند . تا نسبت بین سیاست
کشه منحصر به کشور خود شوروی کشید ، امروز از در دیگر وارد شد . و با برحمت سازماندهی
دولت بین و توافق بر بازگشت قبائل و سرورهای شهادر امام و طرف آسان بود در وقت و ارسام و
شمعین ارسال اتوا ککهای نظامی و اقتصادی از طریق خرسان و ایران خود از دست رفت را
دیوان نماید . البته شوروی سز بیشتر نسبت است و سیاسی وسی خود را از دست بین نماند
ادامه می دهد تا بدانجا که امروز گنجهای نظامی شوروی به بی خطای بیچاره برادرش
خای این کشور به جمهوری دموکراتیک می شود ای است .

بصارت کشور با ترانس دولت بین به خوبی باشد و امرایی بنائیب امریکا ما از بین کشور
بر میزان صادرات نظامی و اقتصادی شوروی به بین امروز کشید است . چنین شده اعضای
شوروی به بین بدانی است وی در کنار پروژه های کشور جمهوری خواهان است . در این
بخش شده فعالیت شوروی در بحر خای خمرزنگی ، راه آس بر داده طرز اسوج دیده . تا
حتما بدو میدیداید . نارسانای شوروی در نا سرمایه شوروی از آنجا که این بدو از کشور
نظامی ، سیاسی و اقتصادی نفسی تعیین شده در بی اطا می کشد دارای امنیت زیادی است .

ورود به شوروی نویی در حد حارومانه:

در چند ماه اخیر بر جرئت کشورهای بریت به شوروی رژیم دیگری نیز افزوده گردیده تا
آنتخ حوتیر رهبری سوسیال امریکانیتها را در حارومانه عارومیت تر نماید . این کشور ، افغانستان
نام دارد که تا بندگی فتن بیستی نیز از کودتای اخیر مظلومت عربی حتی از دوز نام وی بعنوان
یک کشور خودماری می کردند . آیا کودتای اخیر افغانستان که از سوی غالب مشرین و مستبدین

جوزوازی بعنوان یک "پوش" بفتح شوروی قلمداد گردید، نتیجه یک حادثه غیره منتظره و یا غفلت و خودبخودی عده ای اصران ارتش با تعاقبات نزدیک به شوروی بود.
افغانستان آن نمونه زنده ایست از اینکه سوسیال امپریالیسم شوروی با چه دسایحی سعی در قدرت رسیدن نمی نماید. کودتای افغانستان نتیجه منطقی نظام نفوذ سرسام آور اقتصادی، سیاسی، نظامی شوروی را در یک کشور جهان سوم پرورش نشان می دهد.
برای نسجه سیر تکاملی نفوذ شوروی را در افغانستان پیش از کودتا دیده و عمیقاً بررسی نموده باشد، بجز چیزی نسجه به کودتای اخیر منتقل نبود.

شوروی با کنترل ۸۰٪ تجارت خارجی افغانستان، در دست داشتن عمده ترین پروژه های ساختمان بی چون ساختمان فرودگاه های نسور، جاده سازی، سدسازی و پارسازی و ... با ساختمان تقریباً سعی از راههای موجود در این کشور، کنترل کامل نسبی از صنایع و پروژه های "صنعتی" نسور و همچنین تعلیم و نفوذ در بخش عظیمی از ارتش رسمی افغانستان که فی الواقع پشانه نیروی نسجه ای این کشور بحمار می رود توانست در یک پروژه ۱۵ ساله سرمایه های عده اقتصادی و سیاسی افغانستان را در دست خویش کنترل و انحصاری نماید. در عرض ۸ سال شوروی بیش از ۶۰۰ میلیون دلار وامهای کوتاهگن با سود تقریباً ۸٪ - ۵٪ در اختیار دولت افغانستان قرار داد که اینهمه رقم سرمایه بیش از مقدار وام دولت آمریکا در طی سالهای فوق است.

مذروه بر آنچه ذکر شد تقریباً کل عملیات تولیدی و ساختمان در رشته های آبیاری، ناسان سازی رودخانه، ماشین آلات سیک، سلوی گندم، بری و صنایع الکتریکی، مواد غذایی و بسیاری رشته های مربوط به کشاورزی، پوشاک، نارسامان و "مکنهای" مالی روسه ساخته شده است.
پروا در اوایل سال قبل با شرف خاصیت سوسیال امپریالیست خیر داد که یکت کمپانی مشترک افغانی - روسی جهت هدایت و کنترل ذل استخراج نفت در افغانستان ایجاد شده است. نفوذ شوروی در ارتش افغانستان از سال ۱۹۵۷ مختصاً در نظر داور، رهبر دودتای فعلی در خلق نخست وزیری بود آغاز گردید و توانست تا قبل از کودتا با تعداد وسیعی نارتش و متخصص تقریباً ستون مقرات ارتش فون را در زیر نفوذ اصران نزدیک شوروی متخلل نماید. اینها بود مقدمات دودتای روسه امسال.

رهبر کودتا، داور، مختصاً در طی سالهای ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۳ نخست وزیر افغانستان بود، نزدیکتی با اتحاد شوروی، بویژه پیش از ۱۹۷۵ را بعنوان یکی از بهترین سرمایه عسکری خویش در دستور کار قرار داده بود و در طول دوران تبعید خویش در خارج از افغانستان بویژه در سالهای اخیر بدست از ساستهای شوروی در کارنامه درج نموده است.

در نطق اولیه خویش پس از کودتا پس از گفتگوهای بسیاری پیرامین صلح در آسیا و صلح دوست بودن دولت جمهوری افغانستان گفت: "روابط ما با پاکستان، یگانه کشوری که ما با آن اختلافات اساسی برای مسئله پختونستان داریم و هنوز نتوانسته ایم آنرا حل کنیم، بر مبنی تلاش ما برای پیدا کردن یک راه حل اصولی برای مسئله پختونستان استوار خواهد بود." یعنی دفاع آستار از برنامه تجاوزی سوسیال امپریالیسم شوروی در پاکستان.

غالب مجلات اروپائی و امریکائی بدروستی نوشتند که کودتا روسی بود و می بینیم که هیئت پروسه کودتای افغانستان چند درس تاریخی در باره سوسیال امپریالیسم ما می آموزد: اولاً ما می آموزد که نفوذ تدریجی اقتصادی، سیاسی و نظامی شوروی در کشورهای کوناگون مانند هر امپریالیست دیگری بخشی است از یک برنامه دراز مدت که در نهایت به تلاش در کسب قدرت سیاسی منجر خواهد گردید.

ثانیاً ما می آموزد که سوسیال امپریالیسم نیز مانند هر امپریالیسم دیگری به کلیه وسایل مسا - لمت آمیز و غیرآزمیر جهت استقرار حزمونی سیاسی خویش در بین کشور متوسل خواهد شد. ثالثاً ما می آموزد که طبقه کوچ ترقی و خیالات خورده بورژوازی ایران سرمایه گذاری و وامهای شوروی در نخلت نهائی یک قشر بورژوازی و نظامی نزدیک به شوروی در کشور فوق ایجاد خواهد نمود. در این قشر بعدها نقش تعیین کننده در نفوذ سیاسی و سرانجام تسلط سیاسی شوروی ایفا خواهد کرد.

اینهاست درسمهای تاریخی کودتای افغانستان و ایضا کودتای نافرجام سودان. کجاست آن امپریالیسم "قدرتمند" امریکا که زمانی بدست عمین خلیج عسائی که در زیر گونشان در افغانستان کودتا می کنند، بر طبقه دولت متروقی جهان چون حکومت متحدی کودتا راه انداخته است و اساساً مخدوماً باید به بررسی دلایل کودتای فوق پرداخت.

۱- تسلط شوروی در افغانستان هر چند که خود این کشور دارای اهمیت اقتصادی بسیاری نیست لیکن می تواند در رابطه با استقرار یک قدرت نزدیک به شوروی در مرزهای ایران و پاکستان، نقش مهمی در برجم زدن توان کنونی خلیج و خاورمیانه به ضرر امریکا داشته باشد.

۲- با استقرار یک حکومت روسی در افغانستان و برنامه آینده استقلال پختونستان در دراز مدت با کتک افغانستان، تنشه محاصره جمهوری بوده ای جیب کاملاً تری می شود.

۳- با کتک مستقیم افغانستان امر تجزیه مجدد پانستان به پختونستان و بلوچستان محرزتر گردیده و راه یابی شوروی را از بنسوی به آبهای خلیج فارس ساده کرده و ثانیاً راه به غنسد و کشیر را غیرمستقیم به شوروی متصل می نماید.

بطور خلاصه می توان موقعیت فعلی و جهت شوری را در کشورهای فوق چنین خلاصه کرد :

- ۱- در عراق و سوریه شوری دارای پایه های بسیار مستحکم اقتصادی، سیاسی و نظامی است و بویژه اولی ابزار عده اعمال سیاست وی به شمار می رود.
 - ۲- در مصر، رقابت میان جناح های کونکون بویژه جناح امریکائی تر و ناسیونالیست (سارکه) بیشتر خواهان تبدیل مصر به قدرتی مشابه با لیبی هستند. در مجموع سلطه شوری را در این کشور برهم زده است. اما مصر هنوز در مقیاس خاورمیانه از مرکز بیشتر به شوری نزدیک است تا ایالات متحده.
 - ۳- در جمهوری عربی یمن مبارزه بسیار حادی میان طرفین، امریکائیها و روسها و مخالفان ایران و عراق و عربستان و سوریه برای قاپیدن کشور فوق یکی از دو طرف جریان دارد. جهت و حرکت آن بستگی بر قدرت سیاسی یمن خواهد داشت. ارتش در اختیار روسها است.
 - ۴- افغانستان نیز بصف متحدین روسیه پیوسته و در دراز مدت تفتی مشابه با سوریه اتخاذ خواهد کرد. جهت وقایع در این کشور بیخ شوری است.
- و اما بعد، بررسی روند سیاسی جریانات در شورعائی که اکنون بشوری بسیار نزدیکند چون سوریه، یمن و عراق و اخیراً افغانستان و همچنین درس کمبری از تجربه مصر و اعراب نیروی روسی، چند واقعیت بسیار مهم را در مقابل دیدگاه ما قرار می دهد:
- الف - توجه به این کشورها که از نظر ظاهری دارای دولت‌های ناسیونالیستی و یا تا حدودی ضد امپریالیسم امریکا هستند، در مجموعه سیاست خارجی شوری در همه جا، نقش درجه اولی را ایفا می کند. دلکهای سرسام آور شوری به یمن شمالی در مقابل تماس نسبتاً محدود وی به یمن جنوبی و کنگهای نظامی سرسام آور به مصر و عراق تا میزان حسی برابر سلاحهای ارسالی به ویتنام و واحهای عربی و طول چندین میلیون دلاری به سوریه و عراق و در مقابل تماس بسیار محدود با جنبش فلسطین، بیانگر این واقعیت است که تخدم این گونه دولت‌های نسبتاً استوارتر دارای اهمیت بیشتری در سیاست خارجی شوری اند تا مثلاً فلان جنبش رعائیکشتر که آینده اش روشن نیست.
- ب- در مجموعه استراتژی امپریالیسم شوری در خاورمیانه دول فوق در عین حال که دارای تماس مشابه با شوری هستند لیبی دارای نقش واحد و متمکن نیستند مثلاً مصر تا همین از گذر شدن روابطش با شوری و سوریه در خان حاضر نقش قدرتی برای ایجاد موازنه در مقابل اسرائیل را ایفا کرده و عراق بعنوان پایگاه اصلی شوری در خلیج از یک

سو وظیفه نوشته چینی برای برپا نمودن جنبش های تلافی و از سوی دیگر از نظر نظامی نقش ایجاد موازنه با ارتش ایران را ایفا می کنند. افغانستان (جمهوری) بخش است که از پیشو حلفه ای از زنجیره محاصره چین بشمار می رود و از سوی دیگر نقش عراق در مقابل خوزستان را در برابر پشتوستان ایفا خواهد کرد.

ج- در لکبه کشورهای فوق بخش نظامی رابطه شوروی جنبه غالب را ایفا می کند هر چند که سرمایه گذارهای گوناگون به ویژه در رشته های ساختمانی و صنایع زیربنایی نیز دارای اهمیت فوق العاده اند.

د- سیر وقایع در کشورهای فوق دال بر رقابت سرسام آور است که میان دو ابر قدرت بر سر هر وجیب و هر تکه آجر جریان یافته و تشدید می گردد، در بین از پیشو حجم حضور- لات روسی افزایش پیدا کرده و از سوی دیگر دانشناسان نظامی و اقتصادی ایران و عربستان جولان می دهند، در صحنه سیاسی مشترک جناح امریکائی و ناسیونالیست کار را با روسها تصفیه کرده و آنها را بیرون می کنند و در مقابل در افغانستان روسها تلافی می کنند و دارو دسته پادشاه امریکائی را برای ادامه خوش گذرانی به ایتالیا روانه می سازند. در ایران همزمان با تشدید وابستگی شاه به امریکا مرزهای ایران صحنه جنبش های تلافی بلوچستان و خوزستان می گردد و بناگاه دولت تخریب می دهد که روسها دارند در مورد گاز سرانجام را گدازند و در عراق برنامه کودتای جناب گلزار با شکست روبرو می شود و در تونس سوریه نفت خود را ملی کرده و بسیاری ارتشیان امریکائی را اشراج می سازد. اینها همه واقعیت است که دال بر تشدید رقابت و تصاد میان دو ابر قدرت .

ب- شوروی و یابلاها و متحدین امپریالیسم امریکا

اهداف شوروی از نفوذ در کشورهای فوق:

ما در جمع بندی از کودتای افغانستان به این موضوع مختصراً اشاره نمودیم که اهداف شوروی از نفوذ تدریجی اقتصادی در کشورهای مختلف عبارت است از پایه سازی اقتصادی - سیاسی تدریجی برای اهداف استراتژیک آینده. ما حرکت دار نقطه فوق ذیل را سعی می کنیم در مسئله دهمتر بسیم:

مقدما ایمن را بگوئیم که از اهمیت گسترش روابط شوروی با جهان سوم همین بس که در طول سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۲ میزان وامهای شوروی به کشورهای جهان سوم از ۱۷۰ میلیون دلار به مبلغ سرسام آور ۶ میلیارد دلار بالغ شده است .

الته بدیهی است خود گسترش روابط اقتصادی شوروی با کشورهای کمناکین در صورت عدم همراه بودن با یک منی ریزینوستی و بیشتر ارنجای در پست آن و در صورت وجود طبقه کارگر در راس اتحاد شوروی هم می تواند بحال کشورهای جهان سوم مفید بود ، و هم نونسی است در راه تحکیم ساختمان سوسیالیسم در شوروی . لیکن امروزه واقعیت و انشیزه اصلی گسترش روابط تجاری شوروی با کشورهای گوناگون جهان بجز اینست . حرکت فوق از موضع یک قدرت استیلاجویانسه برای اهداف دراز مدت امپریالیستی است : چرا؟ جواب بدین سئوال محتاج نشانن غیرت مسئله است .

مصوبات کنگره عای حزب کمونیست شوروی از سال ۱۹۵۶ به بعد و نظریات گوناگون و غیره - آن و ایدئولوژی اتحاد شوروی در طول ۱۵ ساله اخیر همگی تأکید بسیاری بر لزوم سرمایه گذاری شوروی در کشورهای جهان سوم بویژه در * رفته عانی که امپریالیسم از استرداد آنها به کشورهای در حال رشد رویم می ورزد * گذارده اند . در جرت فوق در سال ۱۹۷۲ در کتاب شوروی و کشورهای در حال رشد می نویسد :

* برای بسیاری کشورهای جوان ملی که رشد اقتصادی بحاطر نبودن سرمایه ، بازار داخلی محدود و کمبود کادر ورزید ، و مشخص دیگر وقفه شده است ، کمکهای بی شائبه اتحاد شوروی دارای ارزش تاریخی است . تاثیر غیرمنتظم این کمکها خود بسیار مهم است . شکست انحصار دادن قرضه و وام به کشورهای در حال رشد باعث شده تا غرب مجبور به تجدید نظر در سیاستهای وامی خود گردد کمکهای اتحاد شوروی به کشورهای تازه به استقلال رسیده در آسیا ، آفریقا در خدمت استقلال اقتصاد ملی آنان و در خدمت تقویت بخش دولتی اقتصاد ... در جهت برنامه های صنعتی کردن کل کشور می باشد اتحاد شوروی به کشورهای تازه رسا کمک می نماید تا صنایع و کشاورزی خود را بتوسی تکامل دهند که مایذ خوبی برای پرداخت وام های در یافتی داشته و بتدریج از بوع امپریالیسم خارج شوند مسئله مهم در باره کمکهای اتحاد شوروی به کشورهای در حال رشد در اینجااست که این کمکها مدتنا در خدمت تقویت بخش دولتی اقتصاد قرار می گیرند . افزایش نقش دولت در رشد اقتصادی و بویژه بخش اقتصادی دولت ، یک ابزار مهم برای مبارزه در راه استقلال اقتصادی در کشورهای تازه رسا شده است . تعاون بخش دولتی اقتصاد باعث رشد گرایشات غیرسرمایه داری در اقتصاد بسیاری کشورهای جوان شده

و مونیوی غای امیرالینستی جر روزہ راء را برای مخالفت با مبارزات صد سرمایه داری این کشورها
مشکلی می بینند . سیر نویسنده از کشور توشه منان می زند که چگونه از سال ۱۱۱۸ با تالیف
در روز بیشتر درستی اقتضای راء را برای توبه کردن دست مونیوی غای امیرالینستی سوار کرده
است .

دینا با چنین تخطی است که گویا درگیری تمام انتمل واسطی در باره رزمهای شادرو
زمانیکه رژیم شاه تا بدانجا در محلاب و اینستی در موب نرو وقت مدتی برآمد بشر مشتمل میبوسد :
" قدمهای اولیة تحقق رژیمها در سالهای آخر ۱۱۵۰ بر داشته شد . یعنی شکستهای زمیند -
اران بزرگ و مالکان ثروتمندان اکثریت عظیم مجلس ایران را تصرف می دادند و طبیعتا قدمهای قوی
عظیم ماند (!) شاه مجلس را در سال ۱۱۱۹ منحل نمود (این اولین بروس بورژوازی ملی ایران
بر طبق ضرب ثورالها است !) وی انتخابات عمومی جدید هم یافت تمیمی در نسبت نماینده -
گان پارلمان نگرییده و لذا در ماه مه ۱۱۶۱ مجلس مجددا منحل گردید . (و اینهم بروس
پروش !) اما ناچار نگریه می کردیم بروس که مجلس بود که منحل نرد از فساد
تحقیقات فرهنگستان علوم ! شعوری جوان واقعی ! را بطور دیگری کشف کرده است . ما کسیه
بحمل نیستیم !) . در سال ۱۱۱۲ دولت نایب اصلاحات ارضی نبود را وضع کرده و بدین نحو
بپ پارلمان آنرا بوضع اجرا گذارد (و اینهم بروس و مهمترین آن !) . در سال ۱۱۱۳ غو -
این انتخابات اصلاح (!) گردید و بعد از یک انتخابات عمومی دیگر طرفداران این اصلاحات
بورژوازیسی اکثریت مجلس را بدست آوردند . (بد نیست " دانشمند " احمد روسی نکاهی به
لیست نمایندگان مجلس ثورالها و بعد نکاهی به لیست نمایندگان مجلس " بورژوازا " بیانکنند شاید
مشاهده عینی به ترکیه نگر کند !) . این اصلاحات که موافق با منافع بورژوازی بود ، نا انجانی
که تقویت قدرتهای امیرالینستی را مهار می نمود و به استقلال کشور استحکام می بخشید طبیعتا منافع
ملی را هم در بر می گرفت (!) در همین زمان مخالفت های مالکین ثورال شدیداً شروع
گردید (و اینهم دفاع بورژوازی از دستاوردهای انقلاب آفرین !) زمین غای بسیاری از
مالکین بزرگ گرفته شد . طبق آماریکه در نتایجات ایران بجاپ رسیده است اصلاحات ارضی با
عبارت دیگر تقسیم ارضی و تبدیل و تحول در روابط اجاره داری شامل ۲ میلیون خانوار روستا
وی ایران گردیده است . اما این بدان معنی نیست که کشور دیگر مسئله ارضی ندارد . (ایس
فستت را که می خوانی بدت امیدی در دل باز می شود که نکند نویسنده از امکاناتی برای ارتجاعی
بودن شاه باقی گذارده است ولی جمله بعدی این امید را هم به باد می داند !) . . . زمین و
کشاورز طبیعتا به وسایق ماشینی ، بزرگ سرمایه و همچنین تکنیک علمی کشاورزی احتیاج دارند .

اینست مسئله ارضی یا تنه مسئله ارضی که باید حل شود.)

از این ارجحیت چه می توان نتیجه گرفت ؟ اگر توجهی به حزب توده بیاموزیم سرمایه گذاری های شوروی را بر این تحلیل طبقاتی جامعه ایران از " حزب برادر " اضافه کنیم نتیجه دیگری را بسیار ساده میکند : سرمایه گذاریهای شوروی در ایران پروسه صنعتی شدن ایران را تسریع نموده و ثانیا " جناح شرقی هیئت حاکمه را تقویت " و معادل ارتجایی ایران را تضعیف می کند !

مفسرین روزیونیست مجله سراودا بارها اعلام کرده اند که عقیده دارند که گویا هیئت حاکمه ایران از دو جناح تشکیل یافته ، یکی وابسته به نیروهای فئودالیسم و خواهان حفظ روابط نزدیک و اتحاد با امپریالیسم و بویژه آمریکا بوده و جناح دیگر خواهان اصلاحات عمومی ، رشد صنایع و همکاری و اتحاد با شوروی است ! بنظر ایشان در هنگام اجرای " انقلاب سفید " مجلس ایران عموما از فئودالها تشکیل یافته بود و جناح شاه که جناح شرقی است با متعل نمودن آن توانست جناح فئودالی را شکست داده و خود بقدرت برسد !!

این مجموعه را کنار هم بگذاریم : اینهاست سیاست سوسیال امپریالیستی شوروی =

- ۱- در کشورهای مرتجع و وابسته چون ایران ، دو جناح در حال مبارزه بر سر قدرتند ، بورژوازی ملی شرقی و جناحهای وابسته به غرب .
- ۲- در این کشورها بورژوازی یا کسب قدرت قدمهای منتحلی در راه قطع نفوذ امپریالیسم و برجیدن پایه های نفوذ آن بر می دارد .
- ۳- این بورژوازی مدافع منافع ملی تا حدودی است .
- ۴- کجکهای اتحاد شوروی بورژوازی فوق را از چنگال وابستگی به غرب و ورشکستگی اقتصادی نجات می دهد . اینست پیام !

این تحلیل ها گوشه عثای از يك سوی حقیقت را در بردارد : تلاش عاجلانه اتحاد شوروی در وابسته نمودن بخشی از کپسادهای کشورهای مرتجعی چون ایران و ترکیه و . . . بخوبی از راه وابسته نمودن برخی رشته های صنایع این کشورها که تا حدودی دارای نقش های کلیدی هستند به اتحاد شوروی . این عمل با نتیجه به این اصل که تجزیه و تحلیل " شوریک " رهبران شوروی از

حیث حاکمه غالب کشورهای جهان و رزمهای صدانقلابی آنان اگر نه دقیقاً ولی تقریباً برابر با
تعلیقشان در باره ایران و هیئت حاکمه آن است، از راههای گوناگون صورت می‌گیرد؛
۱- پرداخت وامهای دراز مدت کذب با سودهایی نسبتاً بالا که غالباً کشورهای نوری از
پرداخت آن معذورند.

۲- سرمایه‌گذاری در رشته‌هایی که خود تولید کننده وسائل تولیدی برای رشته‌های دیگر
بوده از قبیل ماشین‌سازی (چون ماشین‌سازی اراک)، ذوب آهن و غیره و در نتیجه از آنجا
که صاحبان صنایع تولید شده توسط کارخانجات اولی هستند، مدافع نسبی شوری خواهند گشت.
۳- کنترل و انجام رشته‌هایی که در امر گسترش سرمایه‌داری و صنایع بسیار شوری بوده
و باز سرمایه‌داران را محتاج شدید انجام دهندگان امور نوری می‌کند مانند، ساختمان‌سازی،
راه‌سازی، حمل و نقل، فرودگاه‌سازی، پل‌سازی، سد سازی و کانال‌کشی، کانال‌ها و خشکس
های ارتباطی رادیویی و غیره.

۴- نفوذ شدید در بخش صادرات کشورهای جهان سوم مثلاً جذب در صدعضی از صادرات
ایران، ۴۰٪ صادرات عراق، ۵۰٪ صادرات افغانستان و غیره. بدینوسیله کشور نوری بخش مهمی
از بودجه خود را صدقه‌صادرات به شوری صورت داده و جبار انجام دهنده این امر هرگز به
بدتر شدن روابط با شوری تن در نخواهند داد.

۵- انجام پروژه‌های مشترک که بدون وجود شوری در بصر آن، میلیاردها دلار بصرای
سرمایه‌داری که در هر دگر آن قرار گرفته اند خواهد داشت. مانند: پروژه مشترک استخراج
نفت در افغانستان میان سرمایه‌داران افغانی و شوری، پروژه مشترک استخراج معادن در ایران،
افغانستان و عراق، پروژه مشترک سدسازی بر روی ارس و انزلی و تولید نیروی برق و ...
این گونه سرمایه‌گذاری‌های کلانی از طرف سرمایه‌داران کشورهای که برنامه در آنها
صورت می‌گیرد انجام می‌یابد، در صورت نبودن شوری متوقف مانده و میلیونها دلار بصرای
برای سرمایه‌داران فوق‌بیار خواهد آورد.

۱- فعالیت در رشته‌هایی که سرمایه‌داری بسیاری رشته‌های دیگر بشمار می‌روند مانند:
معادن آهن و ذغال‌سنگ و مشتقات، نفت و تصفیه آن.
۲- ساختمان‌یت سری کارخانجات و موسسات تولیدی که کن تولید آن تنها برای بازارهای
داخلی روسیه ساخته شده و در نتیجه بدون شوری محصولات کارخانجات فوق هیچ‌ارزشی نداشته
و رختست خواهند شد. مانند: ساختمان پالایشگاه نفت در بومل (عراق) با ظرفیت چند میلیون
تن که تمامی تولید آن به شوری خواهد رفت و یا ساختن بیش از ۵ کارخانه نساجی در ایران

(پروژه آینده) کد حقی طرح پارتیه های آن از طرف شوروی برای بازارهای داخلی داده خواهد شد و یا ایجاد کارخانه ۶ هزار تنی کالچجوی مصنوعی در ایران که کل تولید آن توسط شوروی از قبل خریداری شده است .

۸- گسترش تعدادی سخاری کارخانها ، تکمیل ، استادکار و مهندسی در رشته های کوناکون اقتصادی و نظامی و حتی سیاسی برای "کوک" به سهیل پروژه های شوروی در کشورهای فون . مثلا امروزه در ایران صدها تکمیل روسی در رشته معادن بویژه در کرمان ، در آب آسمان اصفهان ، لوله کشی گاز ، سد سازی رودخانه های ارس و اترک ، مزارع جنگ شمال ، تجدید ساختار بنادر شمال کشور ، حمل و نقل دریائی در بحر خزر ، ماهیگیری ، الکتریسته و ... مشمول بشوند و در افغانستان پیش از کودتا این رقم به چندین هزار نفر بالغ گردیده و تقریبا کنترل عمده ترین رشته های تولیدی را در دست داشتند . در افغانستان در صورت نبودن تکمیل های روسی فردتاه کابل ، کل شبکه الکتریکی کشور ، ساختمان جاده ها و حمل و نقل بکلی از خردت می ایستاد !

و بدینوسیله مائین عظیم امپریالیسم شوروی آرام ، آرام با نقاب سوسیالیستی در کشورهای مختلف جهان دام های خود را می گسترند . پایه های مادی و انکیزه سرمایه داریهای شوروی در این امر نهفته است و نه در " ساختمان سوسیالیسم در شوروی " .

آیا تعصب آور خواهد بود اگر بنام سرمایه دارانی که ... بود سالیانه شان به جنگ و بنام مربوط بود و از خانه آن شدیداً تنفر داشتند ، سرمایه دارانی در ایران ، ترکیه ، فیلیپین و ... پیدا شوند که بخاطر اینکه مثلا ۸۰ ، ۶۰ ، ۴۰ و یا ۳۰ سود کارخانه شان در کشورشان پروژه شوروی مثلا لوله کشی برای حمل گاز به شوروی و یا ... باشد مدافعین ضد سرمایه راجله " همه جانبه تر " با شوروی باشند ؟ و آیا باز تعجب آور خواهد بود اکثر ما درون اینکسسه شوروی تحت نظر " سوئی " در برهم زدن " آرامتر " کشورها ندارد چنین سرمایه دارانی رفته رفته از یک مدافع ساده هم بالاتر روند ؟

ب - بدون شوروی در کشورهای کاملاً پادشاهی آمریکا ، ترکیه ، ایران و عربستان سیستم مائین اقتصادی سوسال امپریالیسم که پیش برنامه طبیعی در پیش دارد ، چه عسین شخصی برای پیاده کردن سیاستهای فون انجام می دهد . در اینجا نسبت مشخصی مختصر بسته چند کشور فون اندکی با یکدیگر و نفس شوروی را مختصراً در آنها بررسی کنم . ابتدا باید ایران را در نظر گرفت زیرا علاوه بر سخاری ایران در میان کشورهای مشابه دارای اهمیت بسیار بیشتری برای شوروی است . ما بجای خود دلایل فون را خواهیم شناخت .

نقشه اقتصادی شوروی در ایران در سالهای قطع جنت سرد در حدود ۱۱۱۰ آغاز گردید و تا به امروز گسترش یافته است .
* در دهه گذشته همکاری اتحاد شوروی و ایران بسیار توجیح و با منابع بسیاری برای طرفین صورت گرفته است . یک رویداد اساسی در تاریخ روابط فیما بین اتحاد شوروی و ایران به نتیجه رسیدن مذاکرات اخیر در ۱۲ اکتبر ۱۱۷۲ ، جهت برقراری همکاری اقتصادی و فنی بود . این قرارداد که در طول سفر رسمی محمد رضا شاه پهلوی به اتحاد شوروی امضاء گردید ، اسب و جهت اساسی روابط میان دو کشور برای ۱۵ سال آینده فنی و فیزیکی بود . یکی از پروژه های عمده توسط کت اقتصادی و فنی اتحاد شوروی در ایران احداث شده است ، عبارت است از کارخانه ذوب آهن و فولاد سازی اصفهان که اولین قسمت آن در ۱۲ مارچ ۱۱۷۲ آغاز به کار نمود
* در سال ۱۱۶۶ اتحاد شوروی و ایران قراردادی منعقد نمودند که بر اساس آن اتحاد شوروی تقبل کرد تا ساختمان اولین بست کارخانه ذوب آهن و فولاد اصفهان که دارای بست زنجیره تولیدی کامل بوده و گنجایش نزدیک به ۱۰۰ هزار تن فولاد در سال دارد بسط دهد .

.....
اتحاد شوروی و ایران در همکاری جهت گسترش گنجایش کارخانه به ۱۹ میلیون تن فولاد تا سال ۱۱۷۵ و ۴ میلیون تن تا سال ۱۱۸۰ توافق نموده اند . در مارچ ۱۱۷۱ معدنی دریایی (کرمان) در ۵۰۰ کیلومتری جنوب شرقی کارخانه ذوب آهن فولاد آبار بنکار نمود . این معدن که توسط متخصصین شوروی مورد استفاده قرار گرفته قادر است که احتیاجات سنگ آهن کارخانه مذکور را برآورده سازد

مهندسی و متخصصین شوروی در معادن پای به دنیا ، با پیرو دوره نیاز در ترمیدان و در زیر آب ، سنگرود ، شاهرود ، داملا مربوط به منطقه البرز دست در کار استخراج فعال گیت می باشند

* متخصصین شوروی در حال حاضر مسئول تربیت قادر متخصص برای بند اقتصاد در حان رشد بوده و مراکز آموزش حرفه ای که با کت شوروی نامیر گردیده جمعا ۲۲ جبر را تأسیس می نمود . هم اکنون بیش از ۱۷۰۰ نفر در این مراکز مشغول بنار بوده و بیش از ۴۰۰ نفر فارغ التحصیل شده اند . و باز بکت متخصصین شوروی بند شهر کارگری در نثار مجموعه ذوب آهن تأسیس گردیده است

* امروز نزدیک ۱۰۰ نفر با همکاری های دو جانبه سحر از ۱۰ پروژه تولیدی در ایران در دست تکمیل است که ۱۰ نای آن آغاز به فعالیت نموده اند و از آن جمله اند : لوله کشی

سراسری گاز ایران که مجهز به ایستگاههای تخلیه و فشار می باشد، استنکاه انرژی هیدروپلیک و سد بر روی رودخانه ارس، عملیات مهندسی در اراک، دستکاههای گسترش مایع خاویار با حجم تولیدی در ۳ میلیون تن مایع خاویار ۰۰۰ (نظ. از م - انرژی خن در مجله سائق جهانی چاپ مسکو به فرانسوی - ژوئیه ۱۹۷۳).

کارخانه ذوب آهن که هم مرتدان روزیونیست شوروی و هم بلندگوی وطنی سان اینهمه در باره اس جاروجنگال براه انداخته اند کلاسی دیگر امپریالیسم روسیه را نشان می دهد. آنها تحت عنوان اینکه گاز ایران بیرون می سوزد، ایران را مجبور به احداث لوله ای بطول ۱۳۰۰ کیلومتر نمودند که بجز انتقال گاز به شوروی هیچ استفاده دیگری برای آن متصور نیست. آنها با به اصطلاح نفوس خدمتی خود صنایع ذوب آهنی در ایران ایجاد نمودند که با هزینه آن چندین کارخانه ذوب آهن از دول "امپریالیستی عربی" می توان تهیه نمود و تازه اینهمه سرودها برای کارخانه ای که کوچکترین نقش اساسی در تولید کشور ایفا نخواهد کرد. زیرا که غالب محصولات نارسیه خانه حداقل برای چندین سال آینده محصولاتی است که نقش اساسی در تولیدات دیگر ایفا نمی نماید.

این عمل مرتدانه آنها قوی در راه گسترش نفوذ اقتصادی سیاسی سوسیال امپریالیسم در خاک ایران بوده و عجیب آنکه این تنها عمل آنها نیست، ایجاد بیش از ۳۰ کارخانه نساجی که ۱۰۰ درصد تولید آن بشوروی صادر خواهد شد، ایجاد کارخانه کاتدیومی مصنوعی ۱۵٪ محصول آن به شوروی صادر خواهد شد و تلاش در ایجاد یک هیئت انتظامی با دولت ایران برای بررسی و اکتشاف و احتمالات استخراج نفت در نواحی شمالی ایران بویژه کرمان و مازندران و کیلان و همچنین فروش بیش از ۱۱۰ میلیون دلار اسلحه (طنی بت - انفجار نظامی) که شامل موشک های قابل حمل ناوچه های دریایی، زره پوشهای مدل بی تی آر - ۱۵۴ و ضد هوایی مدل ۸۵ و ۵۷ میلیتری و مبادیر وسیعی فنک و مسلسل می باشد را باید به جمع تلاشهای نه جهت گسترش روابط تجاری ایران بشوروی با سرعت شگفتی در ۱۰ ساله اخیر افزایش یافته و نشان افزایش می یابد.

امروزه هیئت حاکمه بورژوازی شوروی در وجود جناحهای کونکون هیئت حاکمه ایران ایستادگی و امکان را مشاهده می کند که بویژه در شرایط بحرانی خاورمیانه و تضعیف نسبی امپریا - لیس امریکا از یکسو فشار نسبتا شدید شوروی به مجموعه هیئت حاکمه ایران از طرفین بلسوا در مرزهای کشور و دولت عراق و اخیرا و احتمالا افغانستان، بخشی از این هیئت حاکمه را متوجه خود نموده و بخود نزدیک نماید. شورسینهای وطنی آنها مرکز این املات را پنهان نگه کرده

و از اطلاق این نکته که چنین هدفی برای آنها موجود است شرم ندارند. در برنامه حزب توده ایران، منتشره ۱۳۵۱ می‌خوانیم: "بخش مهمی از پروژوی ایران که بویژه با تولید داخلی شروع کار دارد، تحت فشار ضرورت‌های عینی رشد اقتصادی در توسعه صنایع اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی ذینفع است (بند ۱۶) و یا برتدان پروژوی روسیه در رادیو مشو اسلام می‌دارند: "بخشی از عبثت حاکمه ایران در مقابل سیاست گسترش روابط اقتصادی و سیاسی با اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی مقاومت می‌ورزند ولی چرخش نیروها در مقیاس جهانی منتج صلح و سوسیالیسم مانع از تحقق خواست آنهاست".^۱ این جناح "دوست دار شوروی" همان داروخته است که شورویست‌های شوروی بنام "جناح ملی و ضد فئودال" می‌شناسند. این همان جناحی است که سر مینی عزیزان عای ثنویت غروشیف و برژنف و شرنا، قیام مقدس و خرداند که طی آن چندینس هزار تن بخون کشیده شدند بر طبع آنها و توسط "آن بلی" جناح "عقب افتاده" تر صورت گرفت. و ه که ریزبویسیم وقتی بخواعد چگونه فای ملی بشن کشیدترین فئودالها و فبای ارنجایی به نس نیروهای ملی می‌نماید!

بدینسان می‌توانیم بپوشنی بنویسیم که شوروی از سرمایه گذارهای چند ساله اخیر در ایران سود آبی مقصود نیست بلکه هدف وی طولانی تر در جهت ایجاد نفوذ و پایه طبقاتی در میان سبکت حاکمه ایران می‌باشد. این امر پروژوی امریکا را آنچه ان نگران ساخته است که بخشی از ثنویست‌های آنها در ارشان سخن بپراکنی سرمایه داری انحصاری، مجله "روابط خارجی" می‌نویسد: "ایالات متحده از امکان اعمال فشار توسط اتحاد شوروی به ایران که می‌تواند دولت شاه را مجبور به قبول تعهدات بیشتری نسبت به شوروی بنماید بحدت واگمه دارد. . . . زیرا ایران حلقه مهمی در حفظ صنایع غرب در آسیاست. . . ."

ادعیت ایران بسوی شوروی

بدون شک در میان مجموعه کشورهای متحد غرب در حارومانه توجه عمده شوروی به ایران معذوق است. زیرا توجه عمده غرب نیز به ایران معذوق است! یعنی اثر رعایت میان امریکا و شوروی و وحدتشان فقط کمری خاصی در حنح فارس و داروسانته است و آینده امریکالیسم امریکا به نکت این ناحیه بستگی دارد و اگر ایران بعموان بزرگترین یا سار این ماده حیاتی برای امریکا و بتمامه جهان امریکالیسم امریکا در منطقه غن می‌کند، متزین نرسد ایران، نفوذ سیاسی و اقتصادی در آن و در نتیجه وابستگی نمودن شیات منطقه و ایران، نه فقط خواست امریکا بلکه به خواست شوروی و امریکا، دارای نقش برجسته‌ای در سیاست تلاس در ایجاد اتحاد با امریکا دارند

موضوع برونر، از یَسو و رقابت با وی و تصمصف آن از سوی دیگر حوادث دانست .

ایران در عرصه دو مورد برای شوروی دارای نقش حیاتی است . چه برای تصمصف پایبندی آمریکا در خلیج باید ایران و رژیم آمریکائی آنرا در نظر گرفت؛ و چه برای قدرت گیری در خلیج و امکان اتحاد با آمریکا از موضع قدرت باید در ایران نفوذ سیاسی ، نظامی و اقتصادی نمود . ایران مرکز رقابت و سازش دو ابر قدرت بر سر منابع سرشار نفت در خلیج است . ایران از پرمجسته ترین نقاط در مجموعه سیاست خارجی هر دو کشور در این ناحیه بشمار می رود .

بهبوده نیست که در بهیچ گسترش تصاد میان دو ابر قدرت و نیرو شدن روابط ایران و شوروی (فعلاً در سطح گفتگوهای سیاسی است) شاه به شوروی می رود و گامیگین برای تلاشی مذکور خانه به ایران می آید و باز مجدداً عهدی را وعسبار شوروی می گرد و همه و همه در کمتر از ده ماه اتفاق می افتد!

اهمیت ایران را از نقطه نظر استراتژیک و اقتصادی برای شوروی در چند نکته زیرین می توان خلاصه کرد .

- ۱- ایران بزرگترین پایگاه آمریکائی این ناحیه بشمار می رود .
- ۲- ارتش ایران در میان قوای نظامی طبقه شورویهای خاورمیانه یگانه نیروی قابل حساب در مقابل عملیات شوروی در برای و پاکستان می باشد .
- ۳- هرگونه نفوذ سیاسی و اقتصادی چشمگیر در ایران امپریالیسم آمریکا را مجبور خواهد نمود تا برای حفظ ثبات منطقه سریعتر و با نرخ بیشتری با شوروی کار نماید .
- ۴- هر چرخشی در سیاست ایران تأثیری تعیین کننده بر مجموعه شرایط خلیج فارس خواهد گذارد .
- ۵- و از نظر استراتژیک خود ایران یز منفعت ترین کشور این ناحیه بشمار می رود .

* * *

در میان سایر کشورهای عربی خاورمیانه ، عربستان و ترکیه ، روسی روابط نزدیکتری با شوروی ایجاب نموده تا عربستان .

روابط شوروی و ترکیه نیز بلافاصله پس از قدرت رسیدن حکومت نظامی در سال ۱۱۶۰ آغاز گردید . بدون شک تحلیلی توجیه آمیز روسها از آنچه در سالهای ۶۲ - ۱۱۶۰ در ترکیه گذشت بی شباهت به تحلیل و اراجیف "دانشمند محترم" روسی الکسل واسیلیو در چند صفحه قبلی

خواندید نموده است . از ایترو بسیار بدیهی بود که برای "تغویت بیوزواری ملی ترکیه" در سال ۱۱۱۷ وامی بمبلغ ۳۶۰ میلیون دلار در اختیار ترکیه بصورت اعتبارات اقتصادی قرار داده شد . (۸ برابر کل کفث شوروی به جمهوری دموکراتیک توده ای چین) . بر طبق قراردادی که در مارچ ۱۱۱۷ با "ماضا" رسید ، اتحاد شوروی به ترکیه در راه ساختمان برخی کارخانجات عظیم "تمغینه" و تولیدی کسک خواعند نمود : کارخانه فولاد و آلومینیوم ، بیت نسجه خانه نفت ، بیت کارخانه ساسه اسید سولفوریک و کارخانجات رفته چوب و فیبر این کارخانجات بسرمت بدست متخصصین و برنامه ریزان شوروی و ترکیه در حال ساختمان اند . هم چنین سدی بزرگی بر روی رودخانه آغوریسان ساخته "خواعند سد و هم چنین موسسات شوروی مواد لازم برای ساختمان بیت کارخانه پنبه پاک ، شنی را تهیه خواعند کرد" (بمقی از اسناد منتشره توسط شوروی سال ۱۱۷۲) . اما میزان توجه شوروی به ترکیه از حد صرفا اقتصادی بسیار بالاتر است : یعنی دیگر از ایندولوک های "دانشمند" شوروی می نویسد : "فدایای ترکیه در راه دولتی بردن سر چه بیشتر اقتصاد کشور گامهای مؤثری در جلو گیری از نفوذ امپریالیسم بر کسب استقلال اقتصادی است و " بدین خاطر در شان ۱۱۱۸ سنگامبه کنفرانس مربوط به برنامه ریزی ملی برنامه دوم پنج ساله ترکیه در آنشارا با سرقت کشورهای غربی تشکیس گردید . بندهت تلاشهای دولت ترکیه را در پر بها دادن به بحس دولتمندی محسوب کرده و اعلام نمود که تنها برای یلسان از برنامه فوق اعتبارات مالی تهیه خواهد کرد . " (د . جرت کوف - ۱۱۷۲) بقدری که میزان سرمایه گذاری های خارجی در ترکیه از ۱۲ ساله اخیر بعدی بوده است که اقتصاد روستنه ترکیه را به چنان وسع فلاکت ناری دچار نموده که حتی سوسی امروزه سرمایه گذارهای خارجی نیز در بنساری رشتنه با محاشر این روششنلی حاسر به سرمایه گذاران نمیشند و بشدوم که نمونز بیش از ۱۰ هزار میزان امریکائی در ترکیه برونکشین نظیر نلانس های این کشور در شوهان ترس بدست امپریالیسم است !

در غرستان تلاشهای بسیاری از جانب اتحاد شوروی برای ایجاد روابط عالی بمقی آمله که مائو ناموفق بود . شورویها چندین بار در طول ۱۱۱۲ تا شون انواع و اقسام فرستاده ها و خورای حسن نیت و اقتصادی و فنی روانه غرستان نموده اند و انواع و اقسام پیشنهادات فنی و بانفس و کشیاری و راعسازن ارائه داده اند که عاننا بحاشر شرایط داخلی عمیثت حاننه غرستان با مخالفت روبرو شده است . ماعیثت عمیثت حاکمه غرستان و مران عقب افتادگی فئودالی و بنسبای آن مائو از ایجاد مرکزیه ارتشائی سان در کشور است و شرتنه در شرایطی که مبارشهای بیجساری سان امریکا و شوروی حتی در مورد اسرائیل صورت میگیرد ، امر موق نمی تواند مائو از سیاست حاضر ایالات متحده باشد .

در مجموع سیاست شوروی در ارتباط با این ۳ کشور تحت تاثیر روابط شوروی در مقیاس بر جهانی و اینکه این روابط در دوره آرمین و تمام با آمریکا را گسترانده است، بدو مرحله تقسیم می‌شود که در حال حاضر جنبه تریبی روابط فوق جنبه غالب را دارد.

از ۱۹۷۱ شوروی رسماً و بخاطر جنب چریکات صدامریکائی در خاورمیانه شدیداً ضد غربستان بعنوان دولت خود را - سلطنتی و مرتجع و وابسته به غرب موضع گرفت.

در مورد ترکیه این اواخر یادداشت‌های شدیدالحنی میان طرفین ردیدن شده است. از جمله رابطه با مسئله قبرس و اخیراً دولت شوروی که بطور سرگام آوری بدستان تسب پاشاغیسای عراقه بیشتر در مدینه است پس از اینکه در مورد حق کشمیری نشانی در حالت با شکیست مواجه گردید (دولت مانت ابتدا نوازی خود را انکار نمود و پس باطر فشار انگلستان و آمریکا پس گرفت) با قبرس نزدیک شده و روابط عادی با این کشور آغاز می‌کند. در سن اکتبر ۱۹۷۱ مشوک عباراتست که شدیداً با مواضعی که سابق بر این شورویها همراه ترکیه در مورد دفاع از آنان در مسئله قبرس می‌گرفته اند مغایرت داشته و حتی متضاد بوده است. دولت ترکیه پساً عصبانیت به شوروی ابراز کرده و ویرا در نشافه ایرونومیسیت می‌جواند و شوروی نیز در جواب انکار می‌کند که وی تنها حق "حقن قبرس" را بر جزیره قوی مانوی می‌شود یعنی برحذف صل ترکیه و وجود اطمین ملی نوز و حق جانشین آنها را که حواست دولت ترکیه است نفی می‌نماید.

و اما در مورد ایران مسئله بسیار جدی‌تر است. از پاسو ایران از تجهیز نظامی عراق به دست شوروی غا بند نشان است. خبرگزاری اسوسیته پیر از ایران گزارش داد:

"شعواس شورای وزیران سننو در سرابط رسد اختلافات و کشمکشها در جلسی عارس انشان شد. کشورهای متشکله این کشوران پیمائی هستند که چندی پیش میان هند و شوروی برقرار شده است. در جای دیگر شاه در مسامحه خود با سردبیر مجله شوروی (مه ۱۹۷۱) می‌گوید: "عهد من اینست که کشورهای حاشیج باید در احادیهای نظیر ناتو جمع شوند... این تنها راه جاریه است. تنها اثر همه کشورها بجز عراق موافقت کنند، عراق چگونه می‌تواند بگوید خبر ما کسی درواخت ناوان روسیه در اینجا بافر. بنامد. وین جنبه ما به اتحاد موئن سویم آشاء بر آمریکا است که تقسیم بشود چگونه از منابع خود در این منطقه به بهترین وجهی دفاع و محافظت کند." و از سوی دیگر از ایامد جشن مرزواته بلوچستان و بختونستان در غرب ایران و میان پاکستان نیز بدت واقع دارد. کههان در مورد شتران اخیر سننو می‌نویسد: "سننو می‌تواند نقشهای موثر اقتصادی مورد نیاز پاکستان را در اعتبار این کشور برار دهد تا این کشور نتواند بحسب سارنده تر و مستنوی فعالیتها را حواظراته را حاشی نماید." (شهبان: (ژوش ۱۹۷۲)

این عوامل در مجموع روابط ایران را اینطورها با شوروی بسیار تیره تر از سابق نموده است .
 تلاش از جانب اتحاد شوروی اینست که با همان تاکتیکهای کهن از یکسو یا از در آستی درآمدن
 و "کنکهای" اقتصادی بدولت مرتجع ایران و از سوی دیگر فشار بر مرزهای ایران و نفوذ افغان -
 نستان و عراق و سیره سمی در نزدیکی به رژیم شاه با استفاده از دو جنبه " دوستی " و " اوصاف "
 بنماید . اما از سوی دیگر واقعیت جریان اینست که امپریالیسم امریکا و پایگاه شماره یک آن ایران
 از قدرت شوروی واقعاً دارند . این مجموعه عناصری که گفتیم روابط ایران شوروی را رو به پیوسته
 نبرده بلکه جهت آن رو به وخامت رفتن است . تا آنجا که شیطان انگلیس می نویسد : خرید گاز
 ایران بقیمت ارزان و فروش آن بچندین برابر قیمت از طرف شوروی یک عمل استعماری است . ما
 حاضر نیستیم که منابع ملی خود را برایان در اختیار دیگران قرار دهیم حوادث چند ماهه
 اخیر ثابت کرده است که دولت شوروی تفاوت چندانی با سایر قدرتهای بزرگ ندارد (۱)
 این نقات همگی در نوافق کامل با نکته ایست که ما در ابتدا اشاره نمودیم یعنی اینکه
 روابط شوروی در این ناحیه در مرحله گذراندن است . و امروز در مرحله تضاد با نولگران
 امریکا است .

ج - نفوذ شوروی و روابط آن با متحدین منززل و بی شکت عرب : کویت ، لبنان ، امارات خلیج ،
 اینگونه کشورها دارای یک نکته تفاوت مهم با دولتی از قبیل ایران و ترکیه و عربستان است .
 در هر سه کشور قوی دولت مرکزی آنچنان که در کشورهای پادشاه امریکا مستحکم و پامردین و شکنج
 است ، نیست . در هر سه کشور جناحهای بسیار قوی ناسیونالیست ملی ، اسم از نیروهای ناسیون-
 نالیست مرتجع عربی و با نیروهای ناسیونالیست ملی و مترقی استقلال طلبانه در عین حاله و با
 بحسبهای از آن موجود است . امپریالیسم شیطان سادگی قدرتهای ایران فرمان می دهد نمی تواند در
 این گونه کشورها عمل کند .

در لبنان وجود جناحهای مترقی و ناسیونالیست در ارتش و پارلمان ، در کویت وجود جناح
 های ناسیونالیست اسم از نوع ارتجاعی و با حلقی آن در پارلمان و حتی نایبیه و بویژه جریان
 بسیار تند ضداسرائیلی در میان این جناح و در فدراسیون امارات ، تضادهای قوی ، ناسیونالی-
 لیسم افراطی عرب ، گرایشات شدید صدامی (نه غالباً با امریکا متخاصم می شود) در مجموع
 جریان مساعدی برای ، از بسو تقویت شوروی و از سوی دیگر حرکات استقلال طلبانه در میان بویژه
 کویت و لبنان بوجود آورده است .

بظهور نمونه کویت را مثال برنیم ، دو پارلمان کشور قوی بی اقلیت بسیار محکم پارلمانی در میان

سیاستهای دولت مرکزی فرار دارد و بویژه ننگ به سارژین فلسطین و حل مسئله اسرائیل از اخصام ناشی است که این جریان بر روی آن پافشاری بسیار شدیدی می نماید. در تحت فشار این جنای در سپتامبر ۱۹۷۳ کویت اعلام نمود "در صورت عدم تعدیل از سیاست عرب نسبت به اسرائیل و عدم کوشش در راه حل مسئله فلسطین، کویت بدون نشت اسرائیل تحت بعنوان وسیله ای برای اعمال فشار بر علیه عرب استفاده خواهد کرد." و با می توان از بحث ها و زمینه های ناخشنود آئینده و پارلمان کویت بیزارمین ملی کردن نفت نام برد.

مجموعه این عوامل به امیرالیهنهای براند شوروی که چون شمائی گرسنه بدنیا آمده اند می شودند، انگان داده است تا بر تلاشهای خود برای کمترین نفوذ در این کشورها بکوشند. در این میان تلاش مستقیم شوروی در مورد تدراسمین امارات تقریباً ناکست حورده است. لیکن عم عراق و شم غنندوسنان و طیفه "سختین" نفوذ در تدراسمین را بعهده گرفته اند. هر دو کشور سمرت به ایجاد پروژه های مخترون میسولند. در کویت تلاش شوروی در دامن زدن بدجریان ملی شدن نفتا هر چند با سلسلت مواجه شده است اما برخی پایه های سیاسی برای وی ایجاد نموده و در لبنان عمل پروژه های سمرت بسیاری جامه عمل پوشیده است.

* * *

در میان کشورهاییکه شراپانشان در ارتباط ناامل با مجموعه انسترو و گروهبندهای موجود و یا آئینده خلیج فارس می باشد، ما تنها از پانستان سخن نشکنیم. نمونه شوروی در پانستان شویسم کسکهای نظامی به این کشور تا سال ۱۹۶۶ بسیار بسیار محدود و خوربا در رسته روحی خمیس است. رسیسه سوسیان امیرایانهنهای شوروی در بحریه غنند در جدا کردن پانستان سرسی و ترکنت مستقیم در ایجاد یک پایگاه شورون در جناب در دایره پانستان را ناامل به متحد امریکسا سدش ساخته است.

اما هر چند شوروی در دولت پانستان دارای نفوذ نیست، عرب نفوسیت روسی پانستان در جناهای بورژوازی طرفدار روسیه برغمیری ولی حای و حزب وی و ستمین نفوذ در دو جریان تجزیه طلبانه در بلوچستان و پختوسان نه در صفات بعد بداسها بربردرد سوانیم مورد، خواب ملی هستند که تلاش شوروی را در پانستان و آئینم تلاش بسیار جدی وی را نشان می دهمست. دولت شوروی با استفاده از رسیسه های خردسامانه در پختوسان و بلوچستان عمل دارد

دولت پاکستان را مجبور به شمار آمدن با خود بنماید تا آنجا که موسسات تحقیقات بین المللی لندن، از موسسات امپریالیسم انگلیس رسماً اعلام داشته است: "شواهد بسیاری در دست است که نشان می‌دهد بوتو نخست وزیر پاکستان در سفر اخیرش به مسکو که بلافاصله پس از سفر مجیب الرحمن صورت گرفت تحت فشار بسیار شدید و حتی تهدید مستقیم قرار گرفته است... با این حال بوتو بشوروی آرام برمیگردد... برمیگردد که ناشی از علاقه نبوده بلکه از ترس است. ترسی ناشی از تشکیلات شمالی غربی پاکستان و بلوچستان".

با توجه به اهمیت منطقه بلوچستان و پشتوستان برای اتحاد شوروی، اعتنی که به مراتب پیش از بنگال می‌باشد، باید منتظر حدت و تابع داخلی پاکستان بود. نزدیکی مجدد پاکستان بسسه سنون نیز تنها در این زمینه قابل توجه است.

* * *

د - نظری کوتاه به روابط شوروی و اسرائیل در خدمت معامله با امپریالیسم امریقا

ما در بخشهای قبلی نشان دادیم که بخشی از سیاست اتحاد شوروی تلاش وی در شمار آمدن با امریقا بر سر برخی مسائل مهم جهان و استفاده از "شراکت" بیخ" برای تقویت مواضع شوروی است. مسئله با اصطلاح امراب - اسرائیل یعنی از این برتانه سازشکارانه اتحاد شوروی است. اسرائیل برای اتحاد شوروی و ایالات متحده مدن به موشوی گردیده تا بر زمین معاملات میلی را بر سر آمده خلق قسمه بین بنمایند. کمی مواضعیات نظرافتکم:

خدهای عرب حتمی را در زمینهای روسیه بخاطر سازش با ایالات متحده در ۱۹۱۷ بر پشت آنها رندند فراموش نخواهند کرد. در حالیکه چندین ماه پیش از آغاز جنگ روس و ژرمن را ساعد می‌گرفتند که "اثر تجاوزی بحقوق ملت عرب بود آنها مجبور را پاسخ حواستند گفتند: در واقع با سازشهای پشت درعای بسته با امپریالیسم امریقا به حش شای عرب حیاتت کردند.

در مقاله ای در ۵ ژوئن ۱۹۶۲ در جنت "ژورنال مصر" یکی از مشورین عرب می‌نویسد: "۲ روز پیش از آغاز تجاوز اسرائیل، حفر اتحاد شوروی در ماعزه، بیامی از سوی دولت مسعود و دولت ایالات متحده به رئیس جمهور وقت مصر، جمال عبدالناصر حمل نمود که در آن بحر دو کشور سمیر نرود بودند که مسترنا نیروهای خود را بوظیفه سر سر که تجاوز را آغاز نماید بطارخواست برد و بندت او را بر جای خود خواهند نهادند." در حالیکه عثمانیکه جنگ آغاز گردید و اسرائیل تجاوز آشکار خود را شروع نمود چندین ساعت پس از آغاز تجاوز اتحاد شوروی به امتسار

اغلامه در محکوم بودن مصر اکتفا بریزند و طی آن رفیق خویش را منظم ساختند - در تهرهای
بزرگ باید از دست دوری چشمه در راه صلح بکشند .

از آن پس همواره شوروی در راه نفوذ اسرائیل کوشید . تا جائیکه در پیشنهاد " صلح
راجرز " که خیانت کامل به منافق حلقهای عرب بود به دولت مصر فشار آورد تا آنرا بپذیرد و تمام
مدت از رادیوهای خود عربده کشید که : " همانطور که قبلا گفتیم ما حواعان بندگان اسرائیل با
حق خاکست و استقلال عظیم " (آداموف - رادیو مسکو ، ۱۴ ژانویه ۱۹۷۳) . و بدینسان دولت
شوروی نه تنها از قدرت خود در راه پسر جای خود نشانیدن اسرائیل منجاوز استفاده نمود بلکه
بالعکس با استفاده از بریتیز و نیروی دیپلماتیک خود ، در مجامع جهانی اسرائیل را بعنوان یک
دولت صلی دوست و غیر منجاوز معرفی نمود و با کشف ترین دسایس کوشید تا با وی کار بپاید .
در سال ۱۹۷۱ بخشی از پروژهای اسرائیل که از دناوت جنگی بر شبه اعراب بعد ۲۵ سال
" حمله " شده بود ! حدیثاب به دولت حامی گلدامایر برای حل مسئله فلسطین چنین نوشت : " بنظر
ما دولت گلدامایر و جناحهای افراطی در حل مسئله اسرائیل و اعراب تعلق می ورزند . . .
آنها می توانند بسادگی با شوروی کنار بیایند . . . مگر نه اینکه اتحاد شوروی تا کنون چند -
ین بار مخالف خود با حل غیرمساومت آلم مسئله فلسطین را اعظم و حق حاکمیت و استقلال مسا
را محترم شمرده است و حتی حدود مرزهای ملی ما را قبول دارد ؟ "

رویزونیستهای مرند اتحاد شوروی در راه سازش و کنار آمدن با اسرائیل بر سر مسئله فلسطین
(که نو گوش متعلق به آنهاست !) تا بدانجا پیش می روند که تحت فشار دولت آمریکا بسیاری
اجازه مهاجرت یهودیان متیم شوروی موافقت می ورزند . در حالیکه در سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۷۰
مجموعه یهودیانی که از اتحاد شوروی به اسرائیل مهاجرت کردند به سختی در حدود ۱۰۰ هزار نفر
بود . در طول پشماکه ۱۹۷۲ این رقم به تنهایی به ۲۲ هزار نفر بالغ شد . در میان این
تعداد در حدود ۵ هزار یهودیت ، ۶ هزار مسیخر ، ۷ هزار داروساز و بیش از ۷۰۰ دانشمند
و دانشیار علمی و امور اتنی بجمعی می جوید .

درجه ساخت و یاسته با آمریکا به آنجا می رسد که نیویورک تایمز در گزارشی اعلام نمود :
" آثار برزنفه ، آقای نیکسون را منظم کرده است که تعداد بسیاری از یهودیان شوروی اجازه
مهاجرت خواهند یافت " و باز در جای دیگر می خوانیم " در غالب جستانی که یهودیان تلاشهای
پاسپورت می نمایند و یا به تاسیساتی آنان رسیدگی می شود ، نظار و زورتنیستهای امریکائی حق
حضور دارند ! " براسی مهاجرت یهودیان روسی به اسرائیل همین به آن ابزار کشفی گردیده است
که شوروی برای معاضه با امریکا در پخت دروغهای بسته از آن استفاده می کند . واقعیت امرایی
است که دولت مرتجع شوروی برای ساخت و پاحت با ایالات متحده از شیخ رسیده ای از جسته

تحکیم دولت اسرائیل فرو گذار نیست!

آنچه که گفتیم بخشی کوچک از ساحت و پاخت‌های پشت پرده شوروی با اسرائیل می‌سورد . شوروی از یکسو با باصطلاح "گمانگستر" خواندن اسرائیل فزای صدامیراثیستی پیش می‌کند و از سوی دیگر از طری غیرمنتظیم سعی در شار آمدن با اسرائیل را دارد .

ویکتور لوئیس ، ژورنالیستی که تقریبا هر چند ماه پنجاه سخنرانی مرموزی به تل‌آویو می‌نماید و اتفاقا هم از سوی شوروی ها و هم مقامات اسرائیلی بعنوان شخصیت "فاین احترام" یاد می‌گردد ، از سیره‌های "دیپلماتی محفی" شوروی - اسرائیل است . او که با نام اصلی ویتالی یوجینیویچ ، ماهور پلیس محفی روسیه و عضو مهم KGB ، کمینه امنیت ملی است ، یهودی تروتمندی است که بخاطر محفی مهم خود در انجام "دیپلماتی محفی" شوروی و اسرائیل بوفی شده تروقی بهم زند . آری سوسان امیرالیسم شوروی نه بوی تعفن حراسر وجودش را فرا گرفته است آنچنان به منجذاب امیرالیسم در غلطیده که برای خود کسینجرهای کوچک هم دارد!

و اما دفاع مزبوانه سوسال امیرالیسم از اسرائیل تنها روشی از سینه است و روی دیگر سینه بدان کمتر توجه گردیده کوشش وی در تبدیل اسرائیل از پایگاه عطشیات امریقا به پایگاه عطشیات شوروی است . باور این مسئله در نگاه اول شکل و بحدی بنظر می‌آید حال آشنی بواضعیتی بدن گردیده است .

در واقع هدف گوناگوند مدت شوروی از پیش دادن به اسرائیل ، ارسال یهودیان مقیم شوروی بدانجا ، حیانت آشکار به منافع حلق فلسطین و تمام دون عرب، پشتیبانی نهایی و آشکار از موجودیت دولت صهیونیست اسرائیل ، ضمانت که در بالا سردیم . لیکن شوروی هدف دراز مدتی را نیز در این میان جستجو می‌کند و آن ضمانت پایتگرفتن در اسرائیل بنماینه هر دولت ارتجاعی دیگر و تبدیل تدریجی آن به پایگاه حویین است و بالاخر ارسال یهودیان مقیم شوروی نه نالنا دارای سابقه کار تشکیلی ، بنشای و نشی بسیاری می‌باشند . و قرار گرفتن غالب آنان در مناطق حساس و مهم اسرائیل نه فوق العاده از نبود نیرو ، بالاخر در رشته‌های فسوق رخ می‌برد ، در خدمت این هدف دراز مدت است .

ایشان که نامعدنا بحر مهمی از جاسوسان و عمال دولت شوروی می‌باشند با ایجاد قتروابسته به بوزوازی در اسرائیل و بدوسر سود جویی از زمینه ناراضیاتی ابرازنده ایکه خاص ورتشستی استمالقا و فشار جامعه از جنبه‌های متعدد است ، پایه‌های خود را گسترده کرده و زمینه‌های عطشی جرحتر اسرائیل بسوی شوروی را در آینه مهیا می‌سازند . مسئله ایکه می‌بایست در باره آن فسون - التعماده آماده بسود .

هد آدرس کلام در باره سیاست شوروی در کشورهای خاورمیانه

تا اینجا روابط اقتصادی سیاسی و نظامی شوروی را با تقریباً بیانات کشورهای خاورمیانه بررسی نمودیم. اما هنوز این حلقه های مغز برای خواننده بیک زنجیر سیاست مبدل نگردیده است. در صفحات بعدی کوشش ما نشان دادن این حلقه زنجیر است:

اولین و مهمترین نتیجه گیری سیاسی از بررسی فوق را چنین می توان خلاصه نمود که در مجموع روابط خارجی اتحاد شوروی، بقدرتهای ناسیونالیست عرب که تا حدودی دارای استقلال از غرب اند، بعنوان اهرم عمده اجرای سیاستهای خود و به کشورهای دیگر وابسته به غرب بعنوان منافعی کسبه می بایست در آنها نفوذ کرد می گردد. این کشورها در مجموعه سیاست خارجی اتحاد شوروی و ماشین امپریالیستی آن دارای نقش بسیار مهم و گاه تعیین کننده اند (منصور دوان نوع اول) و باز بخاطر ظرفیت تعداد اینگونه دول چون عراق و سوریه و طایفه هر کدام بسیار سنگین و مرتب و پیچیده است. بطوریکه عراق شوروی که هنوز قادر به سر نمودن شکم مردم پاره عمه خود نیست، بهضفاً تماماً شوروی سلاح می خورد و برای شورش در یمن و بلوچستان و روانه سفارت عراق در پاکستان میزند. کشوری که شاید در پرتوی ضی کردن نفت خویش در صورت عدم وابستگی به امپریالیسم شوروی می توانست بهرحال فضیلتی در راه بهبود زندگی خلق خویش برآورد، بیس از ۶۵٪ در آمد نفت خود را صرف بحاجت سرمایه آور نظامی می نماید که تنها و تنها برای اهداف توسعه ایمنه شوروی تدارک دیده میشود. کشوری که هنوز قادر به حل مسئله مهم اکثریت در بخشی از حاکم نیست، برای پیاده نمودن سیاست تجاوزکارانه ترانهای نو دست به تدارک و ساجم برای اسکان بخشی از حاکم نویت و آزادی خوزستان عرب می زند. این چنین است نقش سنگین کشورهای از این قبیل در پیاده نمودن سیاست اتحاد شوروی.

■ توضیح: این حکم بطور کلی درست است لکن اتفاق افتاده است که شوروی با اعمال برنامه های وسیع و همه جانبه دول متحد امپریالیستهای غربی بویژه آمریکا را سرپرست از دول ناسیونالیستهای بسوی خود کشانده است که نمونه بارز آن هندوستان است که از نوکری آمریکا به متحد شوروی و عامل عمده سیاست شوروی در آسیای جنوبی و اقیانوس هند مبدل شده است. نمونه تازه تر آن نیز افغانستان میباشد و چنین امکاناتی در پرتغال و برمه و ترکیه نیز می رود.

در ۱۵ ساله گذشته، روابط میان اتحاد شوروی با کشورهای غربی خاورمیانه محدودی رشد بری—
 آآ نموده است که حتی مضمین اتحاد شوروی نیز آنرا غیرمنتظره می‌خوانند. در حالیکه حجم کل
 تجارت متقابل میان دول غربی و اتحاد شوروی در سال ۱۹۶۶ تنها به ۱۰۶ میلیون روپل بالغ
 می‌گردد در سال ۱۹۷۰ به میزان ۱۸۶ میلیون روپل بیش از پیش از پیش تجارت خارجی شوروی را
 شامل می‌شود. در همین زمینه اتحاد شوروی بسیاری از رشته‌های صادراتی کشورهای غربی خاور
 میانه را کاملاً در عرشه ساله اخیر انحصاری نموده است (ایضا) ۲۵٪ صادرات میوه لبنان،
 ۵۰٪ نفت صادراتی عراق، سی از ش محصولات ساخته شده صادراتی مصر، ۲۲٪ کک صادرات
 افغانستان نمونه‌هایی از این توسعه تجارت خارجی شورویند. میانگین رشد سالانه تجارت خارجی
 شوروی با کشورهای غربی خاورمیانه با سرعت ۱۵٪ افزایش می‌یابد در حالیکه در اثریت کشورهای فوق
 تجارت خارجی با غرب با سرعتی مشابه در حال تنزل است.

و بار نمونه دیگری از اهمیت کشورهای خاورمیانه و بویژه کشورهای غربی خاورمیانه در اینجاست
 که بیش از پیش از پیش شل پروژه‌های ساخته شده توسط شوروی و دارونده‌اش در اروپای غربی در کشور
 های فوق واقع است.

در بخش وام‌های خارجی ناشی شوروی بیش از یک میلیارد دلار به مصر، نیم میلیارد دلار به
 عراق، ۱۰۰ میلیون دلار به ترکیه، چند صد میلیون دلار به سوریه و در حدود ۳۰۰ میلیون
 دلار به یمن شمالی پرداخته است. بدین ترتیب کشورهای خاورمیانه بویژه کشورهای ناسیونالیست و نا
 حدودی صد امریکائی از هر نظر دارای بندهای شدید وابستگی به اتحاد شوروی هستند.

یک استنتاج مهم دیگر که ناشی از این نکته اول است، شل گسترش سریع و جرسام آور
 نفوذ اتحاد شوروی در شبه‌کشورهای خاورمیانه است.

با تضعیف اقتصادی و نظامی با امریکا است، باعث تقویت جناح‌های بورژوازی طرفدار اتحاد شوروی در
 کشورهای کوچک و تضعیف موقعیت جناح‌های امریکائی ناحیه گردیده و بالطبع پایه مادی تعویض
 شوروی را ضایع تر می‌نماید. در نتیجه گرایش غالب در میان کشورهای خاورمیانه بحاضر شرایط
 جهانی و محلی در مجموع تدریجاً رشد شوروی و تضعیف امریکا و متحدین وی است. با توجه به
 حدت تضادهای امریکالیسم امریکا و شوروی، استنتاج بالا را در سه اصل زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱- پروژه فزاینده نیروها به نیروهای جناح امریکا و جناح شوروی بندت جریان دانسته
 و کینه‌کشی‌ها تا کنون سعی در بیطرف ماندن و عدم سمت گیری در جریان کشاکش
 قدرت‌ها را داشته‌اند میدان کشنده شده و سمت گیری می‌نمایند، امریکائیهها پس از

سنوی خود را تحکیم می‌بخشند و روسها ماشین کودتا را بحرکت می‌اندازند.

۲- پروتیه قلب بندی در داخل کشورهای بویژه امریکائی نیز شکل خاصی بخود می‌گیرد چون لبنان و کویت.

۳- علیرغم قلب بندی نیروها در خاورمیانه جریان عمومی حتی در میان کشورهای امریکائی منطقه در مجموع بتفخ اتحاد شوروی و در جهت تحکیم نفوذ وی و تصویف نفوذ امریکاست. و اما مردان و روزیونیستهای حزب کمونیست شوروی برآنند که روابط اتحاد شوروی با دول حاضر میانه تولید هیچ گونه وابستگی میان بوزواری یا بخشی از بوزواری این دول به شوروی نمی‌تند. اما واقعیت بجز اینست:

خود آنها می‌نویسند: "شوره معمول اینست که کشور مورد نظر در حدود نخبی $\frac{1}{3}$ میزان پروژه را پرداخت کرده و شوروی $\frac{2}{3}$ بقیه را تامین می‌کند. البته نکته مهم اینجاست که این بیست سوم معمولا جهت خرید بهترین ماشین آلات آخرین مدل است."

در شرایطی که کشور مورد نظر غالباً در روزهای فقر و عقب افتادگی اقتصادی غوطه ور است، آیا می‌توان پذیرفت پرداخت چندین میلیارد دلار وام با بهره از ۳ تا ۷٪ در سرایتی که کشور مورد نظر هنوز در زیر فرصهای گذشته امریکاییست دیگر که هر روز هم بر میزان آن افزوده می‌شود، با این فرض جدید و بهره جدید هیچ گونه وابستگی سیاسی در نتیجه بخشی به اتحاد شوروی پیدا نخواهد کرد. واقعیت امر اینست که وقتی کارخانه‌ای با $\frac{1}{3}$ سرمایه روسی و $\frac{2}{3}$ سرمایه "ملی" ساخته شد و اتفاقاً ۵ تا ۱۰ درصد محصولات کارخانه در شوروی محلی فروش پیدا کرد، وقتی که کشور مورد نظر نتوانست فرصهای سرمایه آور و سودهای سرمایه آور را پرداخت کند نماید، وقتی به ازای بهره خود بخشی از محصولات خود را روانه شوروی کرد، وقتی برای جبران ورشکستگی بیشتر به تامین شرکتها و موسسات شرکت بیشتری با شوروی اقدام نمود، وقتی سرمایه‌های بیس از ۵۰٪ کل صادراتش، چین هندوستان و ۷۰٪ صادرات محصول لات ساخته شده اش چون مصر به شوروی وابسته گردید و وقتی تمام این عطیات را شوروی در خند، مت "تحکیم بخش دولتی و حرکت کشور فوی در شاهراه سوسیالیسم" انجام داد بدیهیست که این مجموعه برای اتحاد شوروی پایه‌های مستحکم ایجاد می‌تند.

هدف اتحاد شوروی نیز از مجموعه این روابط "حسته" و "سود متقابل" چیزی نیست مگر ایجاد پایه‌های اقتصادی، این اساس دومین نتیجه‌گیری ما از این نکته. حتی مردان حزب توده نیز این را اعتراف کرده اند در برنامه منحوس حزب توده بند ۱۶ چنین می‌خوانیم:

"طی چند سال گذشته دولت در راه‌های نردن روابط سیاسی و بسط مناسبات اقتصادی،

همکاریهای فنی با کشورهای سوسیالیستی بویژه اتحاد شوروی گامهای بزرگی برداشته است. و پس از ذکر تغییر تناسب قوا در جهان و غیره بعنوان یکی از دلایل می نویسد: " علت دیگری که در این جریان موثر بوده است آنست که بخش مهمی از یوزواری ایران که بویژه با تولید داخلی سر و کار دارد، تحت فشار ضرورتهای فنی رشد اقتصادی در توسعه مناسبات اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی دنییتم است. (نتیجه از مانتیم) زیرا هم ایجاد پایه های اساسی صنعتی ایران کشور، تنها با کمک کشورهای سوسیالیستی می توانست بعد نقشه واقعی و قابل تحقق بدون کرده و در هم بازار مطمئنی دربر از رقابت کالاهاى کشورهای امپریالیستی برای صنایع ایران فراهم می کردند. با اینکه امپریالیسم پایگاههای اقتصادی نیرومندی در کشور ما در اختیار دارد و سیاست دولت را بنحو بارزی مورد تاثیر قرار می دهد ولی بعلمت ضعف خود نتوانسته است مانع تحکیم و رشد مناسبات اقتصادی - سیاسی با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی نشود. " (نتیجه از مانتیم) خیلی رن و پوس شده بعضی از یوزواری ایران در تحکیم و گسترش ارتباط با اتحاد شوروی دنییتم است (آقایان احسان ظهیری، اسفندری و سرتا) نیز اینها دنییتم اند! این همان بخشی است که پایه های طبقاتی امپریالیست شوروی را تشکیل می دهد. این امر تنها محدود به ایران نیست. مجله اخبار جاب بیروت در شماره ۵ فوریه ۱۹۶۷ در راه، با روابط تجارتنی با شوروی نوشت: " روابط تجارتنی میان لبنان و کشورهای سوسیالیستی چیزی مگر يك قرارداد رسمی بیس و دولت نیستند. اما اختلافاتی در اجرای فنی آنها در دو طرف موجود است زیرا يك طرف بنابه دولت سوسیالیستی بوسيله قدرت متمرکز دولتی ضرورت می یابد و در طرف دیگر، لبنان، توسط تعدادی بنگاههای بزرگ خصوصی صادراتی و وارداتی. منافع بسیاری از این تجار مستقیماً در رابطه با قدرتهای امپریالیستی غربی است. . . . و البته همین بزرگترین مشکل در راه بسرانجام رساندن و گسترش سریع روابط تجارتنی میان دولت و کشورهای اردوئاه سوسیالیستی است. "

سخته ای که دقیقاً مورد تأیید مانتیم نیز همین امر می باشد. و اتفاقاً " دانشمند محترم " دیگری از قلمر فنیها در تحلیل از جریان بالا می نویسد: " این چنین نیروهای طرفدار غرب در سایر کشورهای غربی نیز وجود دارند. و آنها تلاش بسیاری کرده اند که گسترش روابط سود جوئیانه متقابل تجارتنی میان شوروی و دولتهای غربی را حذشته دار نمایند. " (از کتاب دولتی امراب و شوروی)

و اما نتیجه گیری روینویسنهای مرتد شوروی در مجموعه روایتشان در داروسانه از غمخه جانب تر است. این نتیجه گیری از یکسو بیانگر مخالفتی است که در ما در بالا مفضلاً بدان اشاره کردیم و از سوی دیگر دولت روینویستی مرتجعین روسی را از ساختمان سوسیالیسم بار دنییتر نشان می دهد. آقایان و. آنداسف و ب. اوگولین در مقاله ای بنمره در سنو سان ۱۹۶۲ بنسنام

"دوستی اتراب و شوروی" چنین می‌نویسند: "بسیاری کشورهای غربی، بویژه کشورهای با سمت سوسیالیستی (بخوان سرمایه داری دولتی)، ارتباط اقتصادی با اتحاد شوروی و سایر کشورهای عضو 'جامعه کشورهای عضو شورای کمک متقابل اقتصادی' (بخوان کشورهای مشترک المنافع شوروی) را با گذار به راه‌رشد سوسیالیستی (بخوان سرمایه داری دولتی) مربوط می‌شوند."

آری نمونه‌ای از این کشورها عراق است که شدیداً ساختار سوسیالیسم را با اتحاد شوروی مربوط کرده است. بندر ام‌الغفر و تمام موشک‌ها و جت‌ها و غیره نیز برای حفاظت از خمیس سوسیالیسم است و گرنه شوروی که قصد کشور گمائی ندارد!

سومین نتیجه‌گیری بررسی مختصر بالا، اهمیت بخش نظامی در مجموعه "کمک‌های" خارجی اتحاد شوروی در این ناحیه است. واقعات نشان می‌دهد که:

۱- مسائل نظامی و اختراعات برای وراثت قوی‌ترین بخش "کمک‌های" خارجی کشور اقتصاد شوروی را در خاورمیانه تشکیل می‌دهد.

۲- اتحاد شوروی می‌تواند در ازای "کمک‌ها" وام‌های اقتصادی و پروژه‌های مشترک با دول

ملی یا ناسیونالیست عرب حق استفاده از این کشور برای مقاصد نظامی خویش بسبب نماید.

۳- تعلیم کادر ارتشی و مشخص امور نظامی توسط شوروی بخش مهمی از روابط شوروی را در بر می‌گیرد و دولت شوروی در انجام این امر اصرار و تلاش بسیاری از خود نشان می‌دهد.

امار و بررسی واقعات گواه این امر است که در کشورهای بین‌النهرین (جمهوری عربی یمن) ، جمهوری دموکراتیک یمن، عراق، سوریه، مصر (پس از اخراج نیروهای روسی) و سومالی (متنهی علیه جنوب شرقی حبشه و مسلط بر جنوب شبه جزیره برستان - در اینجا از این نظر ذکر کردیم نه فعالیت‌های شوروی از طریق پایگاه جدید النابلسان در سومالی در آنه حلبج و حاور میانه تاثيرات بسزائی دارد) بخش نظامی قسمت اعظم کمک‌های شوروی را تشکیل می‌دهد. بطوریکه در یمن (شمالی) ۸۵٪ کل کمک‌های شوروی صور شوکاگین کمک‌های نظامی است.

و باز واقعات نشان می‌دهد که در لیبی کشورهای شبه شوروی نفوذ زیادی پیدا نموده است. بلافاصله مسئله کسب پایگاه در دستور کار قرار گرفته است. پایگاه‌های شمار مصر و بویژه استندوبه پیش از اخراج نیروهای روسی، پایگاه عظیم نیروهای مدیترانه شوروی در بندر لاناکیا در شمال سوریه، ام‌الغفر در شرق مصر در عراق، بندر هدیدا در جمهوری عربی یمن و جزیره مدونه از حساسات جمهوری دموکراتیک یمن (یمن جنوبی) گواه زنده براین مدعی هستند که یکی از اصراف اتحاد شوروی در ایجاد روابط اقتصادی نزدیک با دول فوق عبارتست از تأسیس پایگاه‌های عظیم

نظامی (دریائی و هوایی). امروزه شوروی با مجموعاً فریب ۱۰ هزار افسر و کارشناس نظامی در حال تعلیم نیروهای عراقی، سوریه، جمهوری عربی یمن، جمهوری دموکراتیک توده‌ای یمن، افغانستان می‌باشد. در مصر نیز پس از حوادث اخیر که منجر به اخراج نیروهای روسی گردیدند پس از ۳ هزار کارشناس روسی بنظر مشغول بودند. همچنین با ایجاد پستری آکادمی‌های علوم نظامی دامنه نفوذ اتحاد شوروی در نیروهای نظامی کشورهای فوق شدت گسترش می‌یابد، آنچنان گسترشی که بهنگام کودتای اخیر افغانستان کوچکترین مخالفتی از طرف هیچ بخش ارتش صورت نمی‌گیرد. این چنین است وسعت دست‌نشان نظامی اتحاد شوروی در کشورهای خاورمیانه.

در اینجا بد نیست در پایان ارزیابی از روابط اتحاد شوروی با کشورهای این ناحیه نقل-قولهایی از یکی از مردمان روینویست در این مورد نقل نماییم: در تحلیل از تصمیمات حزبی دو تن از مشاورین سیاسی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی می‌نویسد:

* اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی حداطلای فعالیت خود را برای تسریع پیروسی تحول سوسیالیستی که توسط اکثریت کشورهای عربی انتخاب گردیده است انجام می‌دهد و بدانها کمک در راه مبارزه ضدامپریالیستی شان می‌نماید. . . . (تأکید از ماست)

* کشورهای عربی شدت برای پیروزی اهداف بحقیقت مبارزه می‌کنند و در این راه کلیه نیرو و های سپه پرست و مترقی را در سطح داخلی و در سطح جهان عرب متحد کرده و عملتاری خود را با اردوگاه سوسیالیستی بیشتر نموده و بر علیه دسایر و کارشکنی‌های امپریالیسم مقاومت می‌نمایند. . . . دولت شوروی بسهم خود برای یک صلح پایدار در خاورمیانه و اتحاد جهان عرب با اردوگاه سوسیالیستی از هیچ اقدامی فروگذاری نمی‌کند. (تأکید از ماست)

و البته ما در صفحات قبل نشان دادیم اتحاد شوروی از "پروسه تحول سوسیالیستی" کسبه توسط اکثریت دول عربی برگزیده شده چه منظوری در سر دارد. جدائی از یک امپریالیسم و انشادن بدام امپریالیستی دیگر! اینست مفهوم واقعی کلام.

بخش سوم

شوروی و جنبش‌های انقلابی خلفای حارمیانه

www.iran-archive.com

لین در بررسی از نقش اپوزیسیونی و رهبران انترناسیونال دوم داغیان بدین نکته اشاره مسری که روزیونیسم در پروسه دیالکتیکی نظامی خویش از آنجا که عبارت از یک جریان بورژوازی است، سرانجام به هم سوئی شامل با سرمایه داری و امپریالیسم منتهی می شود.

بهارت دیگر روزیونیسم از یک جریان بورژوازی صرف در جنبش نازکری بین انطلق به بدست از جریان بورژوازی بین انطلق شامل می یابد. این دیالکتیک جریان نظامی اپوزیسیون است. در توضیح همین نظریه داغیان بود که لین نوشت: "سوسیالیست در حرف امپریالیست در غفلت، شامل اپوزیسیون به امپریالیسم".

و حال یک استنتاج مهم: بر مبنی دیالکتیک این جریان نظامی، اثر تا سالهای پیش از تبدیل آنگار اتحاد شوروی از یک سیاست روزیونستی به یک قدرت امپریالیستی در جهان احزاب وابسته به کمپ روزیونیسم شوروی در مرزهای جنبش ملّعی محلی و پایه های تفکر روزیونستی شوروی را در نقاط کلیدی ایفا می نمودند. امروزه بر اثر تحقق پروسه "تثانی اپوزیسیون" امپریالیسم "و میدان شدن اتحاد شوروی از رهبری یک جریان روزیونستی در جنبش نازکری بین-انطلق و جنبش جهانی نوینستی به یک اهر قدرت متجاوز و جنگ افروز امپریالیستی به احزاب کمونیست کمپ شوروی از مدافعین و ملّعی متحد اتحاد شوروی به یارها و ابزار علنانه منحوس مانس امپریالیستی روز و بخشی از مشاوران هموزنی طلبانه اتحاد شوروی میدان گردیده اند. آنها بطوری همه جانبه و "خلق" امر پایه سازی برای اتحاد شوروی امپریالیستی را به امر ملّعی خویش مبدل ساخته و بهمانگونه که مسمونهای مسیحی قرن ۱۱ و ۱۲ بینیم سرمایه داری و امپریالیسم غرب در تصورهای آسیایی و افریقایی و آمریکای لاس بودند، احزاب کمونیست غرب و روزیونیس، مسمونهای "سوسیالیست نمای" ملّعی سوسیال امپریالیسم شوروی اند. آنها در قاری سن می کنند که اساسا در هیچ یک از دوران های ماضی ظهور پدیده سوسیال امپریالیسم وجود نداشته است. جنبش کمونیستی بین انطلق وظیفه خنثی شناخت از عملکرد این پدیده نوی و درک قانوندهای آنرا بر نمونستهای نوینی نهاده است.

از این رو تحلیل های ما از سیاست های احزاب قوی در کشورهای خاروجیانه دارای - و بعد می یابند: بعد اول افسای روزیونیسم معاصر برعبری حزب کمونیست شوروی که در نار و پود احزاب قوی نه رنده است و بعد دوم: افسای این امر که سیاست های این احزاب سنی بر راستی آنها به یک قدرت امپریالیستی بود. و بخشی از سنده فعالیت یک قدرت امپریالیستی اند. احزاب کمونیست غرب سئون پنجم سوسیال امپریالیسم شوروی در کشورهای شوان شوند. از نظر ما سدها مسئله را از درجه جنبش مسئله ای می توان شناخت.

و اما بعد يك استنتاج مهم ديگر: از آنجا كه سوسيان امپرياليسم شوروي پييده نوميخسوروي است كه ماعت و قانون بندي حرڪت آن داراي ويژگي عاي خاص خود و سواي حرڪات ساير امپرياليسنهاست، محيط عهده عملكرد شوروي نيز با ساير قدرتهاي بزرگ متفاوت است. هر چند كه روابط اقتصادي اتحاد شوروي رال بر رشد سريع عمارتي عاي انصادي اين كشور با ديون وابسته به امپرياليسم امريكا و ساير امپرياليسنهاست، اما از آنجا كه پروسه كنده شدن اين دول از مصلحت خويش يعني امريكا پروسه بسيار طولاني، مشكل و نا حدودي خطرناك است و مستلزم درگيري شديد اتحاد شوروي در شكلگيرائيست كه از نظر تجربه و پايه ريزي نافه عركونه سابقه بوده و بسيار تازه كار است، عرصه اصلي فعاليت شوروي براي كسترش پايه عاي نفوذ خويش نه در كشورهاي كاملا وابسته به امپرياليسم امريكا چون ايران، تركيه و عربستان بلكه در دو سيمندريكسها: يگم در عرصه كشورهاي ناسيوناليستي، نيمه مستقل، سد امريكايي و غيره از قبيل مصر، روسيه، شيلي، الجزاير، شيجريه، عراق و عرصه دوم كه داراي اهميتي حياتي براي تمام كمونيستهاي جهان است، عرصه جنبشهاي آزاديبخش است.

اگر اين امر كه امروزه در مياين بين الطلق بخاطر استثمار و حثيانه ملل در بند توسط مسي قدره بندگان موسم به امپرياليسم و بخاطر تصعيد نسبي حدود اين ضاره بندگان و كورعند پهاي دروني شان جنبش عاي رهايش ملل كه قاره نوانزا و رعدآسا جلو مي رود و حرڪت اساسي عصر ما را تميين مي نمايد، امر است بحق و ديالكتيكي، و باز اگر برخلاف ساير امپرياليسنها بخاطر ماعت افشا شده و جنايتكارشان در طول سالها سوسيان امپرياليسم شوروي هنوز بخاطر ماعت پرشانه شده در لفاظه "سوسيالستي" و "سو" استفاده از گذشته پرافتخارش، افتادات نزديك شدن و حتى اتحاد با اين جنبش ها موجود است، از اينرو بسيار منطقي و بديهي است كه دولت اتحاد شوروي فعاليت در اين جنبش عاي آزاديبخش را به منظور پايه ريزي، "امپراطوري نيسير روسيه" در دستور كار خود قرار دهد و بخشي از نيروي خود را صرف فعاليت و نفوذ در آنها بنمايد. افسوس كه جنبش عاي رهايش ملل غيرم حيات عاي بيشمار سوسيان امپرياليسنهاي شوروي بدنها هنوز شيزي رندانهاي جنايتبار وي را نه در لفاظه اي از پيغمهاي رنگين پرشانه است حرسني كندند. افسوس هنوز نتاب از جبهه برزخ نما و كاسيكس ها كاملا برداشته نشده و سيماي عمارتي اين شوقايشنهاي عصر ما بر بسياري پونسيده است.

پس منطقي است اگر حزب ناز آلباني و حزب كمونيست چين بي مهاي بر عليه سوسيان امپرياليسم شوروي تبليغ كرده و موضعيگري بر عليه آنها شده بلكه نكته محده نكته كمونيستها مي باشد. امروز اگر عرصه سده منظور اتحاد شوروي براي كسترش پايه عاي اوليه "امپراطوري نيسير روسيه"

در کشورهای نیمه شرقی و جنبش های رمانتیک عالم است ، احزاب کمونیست مرد از مهمترین مسائل تحقق این امر هستند .

پس باز دیگر تفرار نمی نمانیم ، هرگونه تحلیلی از سیاست و عملکرد احزاب ارتجاعی " کمونیست " در خاورمیانه و سایر نقاط جهان باید دارای دو بعد باشد ؛ اولاً ، انشای مابین رفرمیستی ، رویزیونیستی ، سازشکارانه و ضد انقلابی این احزاب بمثابة دنباله سیاست رویزیونیستی شوروی (که ما اینجا در بخش نخست نویسی دادیم) و ثانیاً ، انشای نظر آنان بمثابة بخشی از دنباله سیاست امپریالیستی شوروی در کشورهای کوچک و ستون پنجم آن .

هرگونه تحلیلی که تنها به بخش اول این مسئله اشاره نماید ، عمده ترین وجه تائید رویزیونیسم معاصر را از ایروزیونیسم انترناسیونالیسم درم فراموش کرده است .

از مضمون خاص سویم و به اصل جریان بپردازیم . ما در بخش نخست مقاله ، بخش شورویت مختصراً در باره نقش رفرمیستی احزاب " کمونیست " رویزیونیست کشورهای خاورمیانه سخن گفتیم در این بخش سده خواهیم نوشتید نقش احزاب یوز را بعنوان بنگاه جاسوسی شوروی بیان کرده و همچنین تپلور متخدد برخورد رویزیونیستی خود اتحاد شوروی را به جنبش های آزادیبخش مستشرق نسیم .

۱- نقش احزاب رویزیونیست بعنوان لاندلای جاسوسی و ستون پنجم امپریالیسم شوروی

هر قدرت امپریالیستی در کشورهای که در زیر بوع سرمایه اس قرار گرفته اندو با وی قصد گسترش دامنه نفوذ و بیزیر سلطه درآوردن آنها را در سر می پروراند ، بندهای کلان وابستگی اقتصادی که از طریق هجوم سرمایه امپریالیستی بدین کشور ایجاد میگردد ، مبنی اصلی وابستگی کشور مورد بحث را تشکیل میدهد .

لاکن وابسته نمودن کشورها تنها از طریق صدور سرمایه و بندهای اقتصادی صورت نمی پذیرد ، هرچند که طبقه حاکم کشور مورد ستم با وابستگی اقتصادی به امپریالیسم به پایگاه ستمگری آن امپریالیسم در کشور خود مبدل میگردد ، پایه سیاسی تسلط استعمارگرانه امپریالیسم را ایجاد میگرداند ، لکن سرمایه داری جهانی برای بیزیر سلطه درآوردن کشورهای عقب افتاده به مکانیزمی با ابعاد وسیع تر از اینها محتاج اند .

دیگر ابزارهای تسلط امپریالیسم که برای حفاظت از سرمایه وی و ضمانت هژمونی سیاسی بر کشور مورد ستم ضروری بشمار میروند عبارتند از : ایجاد زمینه فرهنگی و فکری مناسب جهت پذیرش

وابستگی از جانب مردم کشورهای فوق ، ایجاد سازمانها و تشکلات مخفی جاسوسی و پلیسی که مستقیماً از جانب کشور امپریالیستی مستقل از فعالیت شبکه پلیسی و حکومت کشور فوق فعالیت مینماید ، ایجاد دستجات سیاسی "مخفی و علنی باهدف کنترل دستگاههای حکومتی توسط عمال سرسپرده و حتی مواجیب بگیر مستقیم کشورهای امپریالیستی ، منتهی زیر نام دستجات سیاسی مختلف" و بسیاری دیگر

اگر بفعلالیهت‌های امپریالیسم انگلستان و فرانسه در نیمه اول قرن اخیر و امپریالیسم آمریکا در دو دهه اخیر بنگریم نمونه بارز این شبکه فعالیت را مشاهده خواهیم کرد .

فرانسه و انگلیس مردم مستعمرات خود را بگونه‌ای تربیت مینمودند که کما اسارت در زیر سیوع امپریالیسم بهشت متعبد است ؛ لویا انگلستان و فرانسه " لطف کرده " و خسارات بسیاری را متعبد میگردند ، از خودگذشتگی بسیاری مینمایند که " مردم بیسواد و پاهرنه مشرق زمین " را به مستعمره خود شدن " ناائل گردانند " و با بقول یکی از اشراف انگلیسی " افتخار قرار گرفتن در تحت محبت ملکه انگلیس و دولت پادشاهی بریتانیای کبیر " را بدانها میدهند ؛

فرهنگ امپریالیسم ملت مستعبد را و امید داشت که انگلستان را " آقا و ارباب " بخوانند و آنسان را بعنوان نمونه های تمدن ستایش نمایند ؛ بورژوازی فئودالی مستعمرات با پوششهای متعفن سرمایه داری غربی در هم می آمیخت ، سیستم فرهنگی مستعمرات بوی فرانسوی و انگلیسی میگرفت و قشر روشنفکران " فرهنگ " رفته تمکیل میکردید . این قشر که با برنامه دخی امپریالیسم ایجاد میشد پایه های فکری سرمایه داری غرب در کشور مستعمره بود که وظیفه اشاعه " لزوم خدمت به انگلستان و فرانسه را در میان مردم اساعه میداد و طاهرا " از میان مردم " برخاسته بود .

ایجاد سازمان مخفی فراماسونری توسط انگلستان و دیگر سازمانهای جاسوسی و پلیسی و مخفی و علنی از قماش ابزارهای نفوذ امپریالیسم در کشورهای مستعمره بود . در ادوارهای مختلف احزاب انگلیسی یا فرانسوی بوجود میامد که گردانندگان رسماً در عداد مواجیب بگوان رسمی دول فوق بودند . اجزایی چون حزب " وطن " و مجله مبتدل " رده امروز " دارودستسه مظرفیروز و سیدضیا " از این قماش بوده اند .

اکنون نیز امپریالیسم آمریکا ، ملانیزم فوق را بدرجات غالبتری ارتقا داده و بانسلط بیشتری آتراء اعمال مینماید ؛

تشکیل دارودسته جاسوسی سیاه صلح ، اشغال مقامات مهم حکومتی توسط ماموران رسمی CIA (از اهالی کشور وابسته) ، ایجاد دستجات جاسوسی وابسته به CIA مستقل از حکومتها فوق ، در کشور خود بمنظور اجرای نقشه های بعدی ، تشکیل سازمانهایی چون AID در آمریکا ی

لاتن، اصل چهار در ایران، سازمانهای "فرهنگی" چون انجمن دوستداران آمریکایی خاورمیانه
A.F.S. هم و همه بخشی از پروژه فوق است.

این بخش از برنامه امپریالیسم نفتی بسیار مهم و اساسی در هموار نمودن راه تسلط کامل امپری-
الیسم بر این کشورها داشته و بعنوان چلندار بورس همه جانبه سرمایه داری آمریکا زمینه های لازم را
جهت هجوم همه جانبه امپریالیسم مهیا نموده است.

سویال امپریالیسم شوروی نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ این امپریالیسم نو خاسته پس
از داده و دنبال نمودن راهی که هم سلگنکس اکنون قریب ۸۰ سال است میبنداند، تجربیات آنان
را با "سوسیالیسم" خویش درهم آمیخته و باند جاسوسی و آژانس تبلیغات سیاسی خود را در کشور
های جهان سوم با مگانیزی بس پیچیده تر و وسیعتر از دیگر امپریالیستها گسترش میدهد. بسویژه
آنکه نقطه حرکت این پنگاههای جاسوسی و فرهنگی سو دجوسی از ناراضیانی مردم این کشورهاست.
این شبکه، احزاب ریزیونیست کشورهای جهان سوم است. شبکه ای که "کمیته مرکزی حزب
توده ایران" نام شعبه ایرانی آنست.

چگونه اتحاد شوروی از این احزاب استفاده میبرد؟

۱- با که "احزاب در قدرت در کشورهای اروپای شرقی و جمهوری مومونستان و تا حدودی
تویا، سهامتوت که امپریالیستها از پشت تازی خانه برای وابسته نمودن کشورها خود استفاده
میکنند، مجبوره اروپای شرقی، مومونستان و تا حدودی تویا را به مستخره نمودن امپریالیسم
شوروی متذکر ساخته است. بطرح "جانواد وسیع سوسیالیستی" بی ساعت به ض مارشان نیست!

۲- احزاب فوق با نفوذ در مقامات مهم دولتی توسط اهای خویش بوروکراسی تنظیم
فئودالی و نیمه فئودالی این کشورها را بگونه ای تحت نفوذ خویش قرار میدهند که شرایط نفوذ
اقتصادی بیشتر اتحاد شوروی مهیا تر شود. در هندوستان و عراق که احزاب ریزیونیست بلطف
ساخت و پاخت ارباب با دولتهای فوق آزادانه تر عمل میکنند این مسأله را بخوبی میتوان مشاهده
نمود. مثلا در عراق با شرکت دو وزیر "کمونیست" اعضای آن به حزب سوسیالیست، در
سوییه با عمل مشابه، در الجزایر با انحلال حزب کمونیست و پیوستن اعضای آن به
حزب سوسیالیست، در هند و سیلان با اشغال بخش های مهم پارلمانی و وزارت خانه ها
و حتی تشکیل جبهه واحد با حزب کنگره در هند و حزب "آزادیخواه" سیلان (احزاب در
قدرت) و در شیلی با پشتیبانی بدون قید و شرط از آئنده و شرکت "خلای" در پارلمان
و کابینه وزیران پایه های مهمی برای گسترش نفوذ خویش و تحکیم وابستگی کشورهای فوق به
خود ایجاد می نمایند.

۳- از طرف فین و عاشقان با دو ارتجاع پس شورائی وارد کشن برین اتحادیه
سده و دسیه های خائشانانه صاه با سنا - چنانچه امپراتورهای امریکائی و ناموسیهای
آلمانی بر علیه کمونیستهای واقعی و ویژه سوسن ایدئولوژیته اندیشه مائو تزیب می رسد. و از
این حمله است ، نشتر گفته مبارزه با "درائتاری" در ایالت سناش توسط جاسوسان حزب نشتر
و اوانشان حزب کمونیست متد برای مبارزه با کمونیستهای سوسن حزب کمونیست متد روس ، چهارم
با پلیس متد برای بدام انداختن دانشجویان مائو و مترو و مختاری با ارتجاع بومه برای سریه
زدن به جنبش انقلابی بومه و پرویزه کمونیستها و بسیاری دیگر.

۴- فعالیت نزدیک با نوام پانامسز در ارتش و نیروهای امنای و نسین اتحادیهائی ---
برای بدامن زدن به جنبش انقلابی بنفشه برای کسب قدرت با بد دولتای ارتشی ، متدی اثر ماحب
اصول دولتای ارتجاعی و حدناشرش باشد. جنبش مطبائی سوسن از دایره رویرونیست سوسن
حکمت و حامی بسیار خارج است ، و از آن حمله است دولتای سوسیالی ایسوان نزدیک است
حزب کمونیست سوئدان و کودتای اخیر افغانستان بدست عناصر نزدیک به شوروی.

در سوئدان حزب رویزیونیست که باز بلفظ روابط نزدیک دولت شوروی و دولت سوئدان از
آزادی عمل نسبی برخوردار بود و دارای پایه بوده بی نسبتا وسیعی نیز میبود در ارتش سوئدان
نفوذ نمود. با وجود اینکه دولت سوئدان نیز از جانب اتحاد شوروی تا آن زمان مورد "لطف"
بسیار واقع شده و ظاهرا از قلمس کشورهای بود که "در راه رشد غیر سرمایه داری" کام بسر
میدارند ، حزب فوق جنبائی از نظامیان سوئدان را متشکل نموده و سرانجام در سال ۱۹۷۲ موقع
را مقتدم شده دست بکودتای نظامی زد. هر چند که کودتای فوق بشکست انجامید و دولت
"غیرسرمایه داری" نسوی بسیاری از کودتاچیان را قصاص نمود و باسودجویی از شرایط فوق حکومت
فاشیستی "رواست نری" را بر سوئدان حاکم نمود ، لاق امر فوق بخوبی بیانگر نقش فعال احزاب
کمونیست در اتحاد با جناح های از طبقه حاکمه بر علیه جناح دیگر است. هم اکنون نیز
جراید "قیب شوروی" ، امپریالیسم امریکا با نگرانی خاص از فعالیت "چندین هزار نفر از بازماندگان
حزب کمونیست" در ارتش و مقامات دولتی سوئدان سخن میگویند .

۵- احزاب در سوسن و وسیع تر بویژه در شورسای سرمایه داری پیروزه می در ستانهای
سرمایه دار و تارن های نیز شوب کرده و با خرید سهام موسسات مختلف مار پایت های مادی
نمود سیستم جنبائی سوسن امپریالیسم شوروی را سوسن می کنند. این عمل بی اساس به منتسرد
ساز سرمایه زایی در امریکا و نامشخص نسبت ! بطور نمونه حزب کمونیست ایتالیا بزوکترین شوب
کشهای بییه ایتالیا را کنترل میکند !

۶- احزاب فوق برای سبب غرضیه در- سیاسی متن وارد ننکس برین اتحاداتی ندنمین
تامن نارتزان و فروختن مایع طبیعی آنان شریده می گردند و لاجرم در شانه از برین مانده غذای
بوزاری حاکم نشودار کرده و برای اینکه سببی در بدست سیاسی کشورهای نوری در خدمت
ساختان "امپراتوری بزرگ جهانی سوسیالیسم" اختیار نمایند، سوم ندارند از اینکه سوسیال
دموکراتها مرتجع و حائش را احزاب طبقه کارگر خوانده و چون فرانسه نارتزان را به دنباله روی از
فرانز متزان رهبر ارتجاعی و صدکومنیست حزب سوسیال دموکرات وارد کرده و در سبلی از روی
حوساتی از اینکه "طبقه کارگر متحد بشاید یک طبقه نام جنو نهاد" (رجوع به اراحت پاناماریف
در مدح اتحاد سوسیال دموکراتها و "نقوشها" سور) بپوا ببرد و ایضا از برین مانده غذای
بوزاری حاکم نشودار کنند.

۷- احزاب فوق با ایجاد زمینه های فرهنگی لازم کوشش نمایند:
اولا تو ده های مردم کشورهای جهان سوم را آماده و مشتاق قرار گرفتن در زیر پرچم
امپریالیسم شوروی نمایند.
ثانیا در میان عناصر و سازمانهای دمکرات و استقلال طلب برای شوروی هواخواهانی جستجو
نمایند.

ثالثا در میان طبقه حاکم جناحهایی را که با جناح حاکم در تضادند بسوی خودشانند.
نمونه حزب توده ایران که هر سه بخش امر فوق را امروزه وسیعا صورت میدهد نمونه خوب است.
اولا این حزب از طریق رادیوپیک ایران، مردم دنیا و پیار و دیگر انتشارات مداوم در باره
تاثیرات مثبت سرمایه داریهای اتحاد شوروی داد سخن داده، فواید صنایع شوروی را در صنعتی
کردن تشویقها بر میسرود.

* طی چند سال گذشته دولت در راه عادی کردن روابط سیاسی و سطح مناسبات اقتصادی و
همکاریهای فنی با کشورهای سوسیالیستی بویژه با اتحاد جماهیر شوروی گامهای بزرگی برداشته
است. ... غنچه دیگر که در این جریان موثر بود ماست آنست که بحر همین از بوزاری ایران
که بویژه با تولید داخلی سروکار دارد، تحت فشار ضروریهای عینی رشد اقتصادی، در توسعه
مناسبات اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی شفع است. ...

* سطح و تحکیم مناسبات با کشورهای سوسیالیستی از لحاظ پیرفت صنایع و ترقی اقتصادی
و اجتماعی و تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی کشور ما، در جهت مایع طی ما حاضر اهمیت
بزرگی است و در اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران تاثیرات شتبی بار میآورد و همین جهت مسرود
پشتیبانی مردم و نیروهای مترقی و مقدم بر همه حزب ما قرار گرفته است. این جریان در سیاست
خارجی دولت نیز تا حدودی تاثیر نموده و امکانات مغایله با امپریالیسم را برین از پیش بسط داده
است.

بدینسان حزب توده، مانند بنگاه فرهنگی امپریالیسم شوروی همان ذاریا که مراکز فرهنگی امپریا-
لیستیهای دیگر برای آنها انجام میدهند را اینبار در زیر لگامه "شوریک" و "راه رشد" سرمابرداری
در میان مردم کشورهاییکه تا بدین پایه منطقی صنعتی شدن کشورشان اند تبلیغ مینمایند و این امر
را تنها از طریق وابستگی به شوروی میسر میسرند، حال آنکه صنعتی شدن و رشد اقتصادی یسک
تصور تنها میتواند نتیجه منطقی رهائی آن کشور از یوغ امپریالیسم و ارتجاع بومی و قرار گرفتن طبقه
کارگر در رأس سازمان اقتصادی نوین جامعه باشد. در واقع انگا، بخود اصل اساسی و لاینفسک
رشد اقتصادی است و نه وابستگی با امپریالیسم شوروی. نماینده جمهوری نو برای چین در سازمان
ملل برای آگاهانیدن نمایندگان جهان سوم از این دام امپریالیستی اخیرا چنین بیان داشت:

" ما معتقدیم که مهمترین شرط مقدماتی برای کشورهای جهان سوم در پیشرفت اقتصادشان
حفظ استقلال سیاسی آنها میباشد. برای خلق هر کشور کسب استقلال سیاسی نخستین گام بیست
نیست. و این استقلال راهنوز باید تحکیم کرد، زیرا در داخل کشور بقایای نیروهای استعماری هنوز
وجود دارد و خطر واژگونی و تجاوز از طرف امپریالیسم و سیادت طلایی همچنان موجود است. تحکیم
استقلال سیاسی معمولا باید در یک پروسه مبارزات مکرر صورت گیرد. در آخرین تحلیل، استقلال
سیاسی از استقلال اقتصادی جدا ناپذیر است. بدون استقلال سیاسی حصول استقلال اقتصادی
غیر ممکن است در حالیکه بدون استقلال اقتصادی استقلال یک کشور غیر کامل و نا استوار خواهد
بود.

کشورهای در حال رشد برای پیشرفت مستقل و اقتصاد خود نیروی بالقوه عظیمی دارند. چنانچه
آنها با در نظر داشت خصوصیات و شرایط خود در راه استقلال و عدم وابستگی و انگا، به نیروی
خود بطور بکیر و خستگی ناپذیر صرف سعی نمایند، کاملا میتوانند قدم بقدم در رهنه مدرنیزه
کردن صنایع و کشاورزی به سطح تولیدی عالی برسند و پیشینیان ما هیچوقت بدان نرسیده بودند.
کلیه نظرات بدیهی و بی حالی که توسط امپریالیسم در مورد مسئله پیشرفت کشورهای در حال رشد
تبلیغ شده کاملا بی اساس و مغرضانه است.

منظور ما از انگا، به نیروی خود اینست که باید بطور عمده به نیروی استعداد خلق خود نتیجه
گرد، شریان حیاتی اقتصادی کشور خود را در دست داشت و از منابع خویش حداکثر استفاده
را بکاربرد، کوشش برای افزایش تولید غلات بخرج داد و طبی نقشه و بتدریج اقتصاد ملی کشور
وارشد و تکامل داد.

تا نیا حزب توده با اشاعه افکار سوم خود در میان نیروهای دوگراتیک زمینه کشاندن آنان
را بزرگ قیومیت و انقیاد شوروی آماده مینماید. در پیام حزب توده به سازمان مجاهدین خلق از
جمله میخوانیم:

" ما هم مانند شما در جهان يك استعمار بیشتر نمی شناسیم و بر آنیم که امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی بزرگترین دشمنان خلق ما هستند . ما هم مانند شما يك ارتجاع بیشتر نمی شناسیم و بر آنیم که رژیم دیکتاتوری محمد رضا شاه مظفر این ارتجاع است ."

" اینهاست آن عده ترین نکاتی که بنای همکاری همه جانبه شما و ما را در تیرد دستکاری که در آن درگیر هستیم پی ریزی میکند"

" تنها بهم پیوستگی همه نیروهای مبارز راه استقلال و آزادی و پیشرفت میتواند از این سرایط که هر روز بیشتر مساعد میشود در مناسبترین لحظه بهره گیری کند و مبارزه خلق را به پیروزی رساند . در این زمینه برای ما روشن است که برای رسیدن به یگانگی و بهم پیوستگی همگانی جنس، نزدیکی عز چه بیشتر دو نیروی مهم این جنس یعنی شما و ما و بی ویستری يك برنامه بگانه و برگزینی درست ترین شیوه ها در مبارزه صورت نخستین دارد ."

و ثالثاً حزب توده در میان طبقه حاکمه ایران همان بنگاه جاسوسی اتحاد شوروی بدنبال یار و هم پیاله است ؛ ارتباط رسوا شده حزب توده و دبیر اول آن رادمنش با عناصر معلوم الحالی چون بختیار ، نمونه خویی از این تلاش اوست . حزب توده این فعالیت "درخشان" خود را در خدمت سوسیال امپریالیسم شوروی تئوریزه کرده و میثوبید :

" حزب ما در جریان مبارزات مشخص خود از نظر دور نمدارد نه در درون طبقات خاصه گروهها و سلسری وجود دارند که سفر مابین و اشغال و نحون شرایط میتواند از این بنا آن موضع برود خواهانند ، از این یا آن شعار ضد امپریالیستی ، از این ما آن خواست دموکراسیست ؛ پسینانی نمایند و گاه در تصویب روس دولت در این با آن مسئله مشخص نفسی آنها کند . بهیچ جهت حزب ما استفاده از تصادها و شفاف های داخل پایگاه اجتماعی رژیم را نیز مورد توجه قرار میدهد ."

و باز در پیام وی به سازمان مجاهدین خلق ایران میخوانیم :

" در درون کشور هم این رژیم ارتجاعی هر روز بیشتر تنها میشود . شما هم مانند ما گساره این پندیده بسیار نوید بخش هستید که اکنون در میهن ما نه تنها حتی احزاب فریفتگان از میان نوده زحمتکش به فعالیت مدنی این رژیم می می برند بلکه بخشهای چشم گیری از طبقاتی که از این رژیم بهره برده و می برند بیشتر از ادامه این سیاست تبعگاران شاه و در زمین ساواکیش به هراس افتاده و از عواقب دهشتناک آن خود بیسناک میشوند و میگویند حساب خود را از حساب شاه جدا کنند ."

نمونه آنچه که حزب توده ایران بشا به پنگاه جاسوسی و فرهنگی سوسیال امپریالیسم شوروی در ایران انجام میدهد، در میان تمام احزاب رومینونیست کشورهای مشابه ایران بشدت رواج دارد. این فعالیت ها چنانچه بویژه در شرایط نسبتا آزادانه تری صورت پذیرد بالاخص در کشوری که میزان نارضایتی مردم بسیار بالا بوده و جنبش آنان فاقد تشکیلات پرولتاری رهبری کننده جنبش باشد، میتواند نقشی بس خطرناک ایفا نماید. عمال امپریالیستی که در حال پاک رفتن است در درون جنبشهای استقلال طلبانه و آزادیخواهانه ملت های مستعبد شده همواره نفوذ کرده و کوشش مینماید جنبش فزوا به عامل بقدرت رساندن ارباب خود تبدیل نمایند، عمال انگلیس در جنبش مشروطیت، آلمانها در جنبش جنگل و جیره خواران آمریکا چون بقای و کاشانیها در جنبش ملی شدن صنایع نفت نمونه بارزی ازین تلاشند. حزب توده این مهم را برای شوروی انجام میدهد. سازمانهای حزب توده در ایسراان اگر ابزارهای ساواک نباشند (بسا تشکیلات تهران) حداقل اینستکه این از جاسوسی سووینند. انقلاب ایران در جریان رو برو شدن احتمالی با عناصر و گروههایی که با زمینه مرکزی حزب توده ارتباط دارند میباشد نتیجه نمایند که دست کس آنستکه با شاخک های حساس امپریالیسم شوروی روبرو گشته اند، بنابراین همه گونه احتیاط و پنهانکاری ضرورت.

۲- تظور و بیرون‌بینی شوروی در برخورد به جنبش های آزادیبخش در حلیج و دارومیان

از نظر ما صرف دفاع مادی کردن یا نکردن از یک مبارزه لزوماً معنی ضیانت یا پشتیبانی شدن از جنبش فوق نیست ، چه این امر می تواند در شرایط گوناگونی بدلائل متفاوتی صورت بگیرد یعنی بنا بر دلایل خاصی بحدت انقلابی قادر به دفاع از مبارزه منحس نباشد - بدنبال ضعف تشویر انقلابی در انجام تک و یا عدم امتان جنبش فوق در دریافت تک و یا بالعکس زمان خاصی نیز موجودند که قدرت ارتجاعی یا فرست طلب بدلائل خاصی که در باره آن مفصلاً توضیح خواهیم داد دفاع از یک جنبش برخیزد . از اینرو بنظر ما صرفاً خود مسئله کت مادی معینار کافی برای اطلاق پشتیبانی یا خیانتکار به جنبش ها به حدت کافی نیست . بررسی تجارب انقلابات گوناگون و ارزیابی از تحریکات و جریان جنبش های انقلابی نشان می دهد که ه معیار برای ارزیابی از اینکه فلان قدرت سیاسی در کجای صف می ایستد ضرورت است :

الف - اولین و مهمترین معیار تعیین سیاست یک نیروی انقلابی در برخورد به جنبش های ملی سیاسی وی در برخورد بدانهاست . اینکه آیا این کشور حق منتهای تجدیده را دروغانی خویش باور دارد؟ اینکه آیا در فعالان جنبش های آزادیبخش به تبلیغ شیوه های مسالمت آمیز و سازشکارانه و پارلمانارستی می پردازد یا دعوت آنان به نیام سلح در تحت رهبری طبقه کارگر؟ آیا "بردهاان را بقیام دعوت می کند" و یا "به کفزاردن مرهم بر زخم های آنان" اکتفا می ورزد؟ این است اولین معیار سیاست انقلابی در برخورد به جنبش های رهاگیش .

ب - چگونگی برخورد دولت های مورد نظر به امپریالیسم جهانی دشمن حلی های جهان و به مبارزه بر علیه آن بستند و ناپدید شرط دوم و محنت دیشوی برای ارزیابی از یک قدرت انقلابی یا صدانقلابی است . اینکه آیا وی امپریالیسم را درنده خو و در عین حال شکست پذیر و بی سرنامندی و نا امپریالیسم را طاعرا "سل دوست و منلق" و بسیار پودزرت و عرفایش ناپودستن می داند؟ اینکه آیا به ملی مبارزه بر ضد امپریالیسم را می آموزاند، و یا آنها را از شانناژ انی امیر-یالسم می ترساند؟ این دومین معیار ما در برخورد به جنبش هاست .

ج - چگونگی ارزیابی و برخورد از دین مرتجع و ضدملقی و نوکر امپریالیسم و تسلط آن سو-من شرط سوم یک قدرت بعنوان انقلابی یا صدانقلابی است . اینکه آیا کشور مورد نظر یا حزب مورد بحث ، دولت ارتجاعی فلان کشور را "تاسین کشنده برخی از حواسته های منت" می داند و با وی را ست زنجیری امپریالیسم ؟ اینکه آیا وی حق سرنگونی این دولت را برای خلق های آن کشور قابل است و با حفظ رژیم فوق را جزئی از برنامه روشن نهاده است . البته گاه کسی نبود بنا بر برخی مضامین بین انقلابی و صف بندیهای لازم ، از افشای مشخصیت دولت ارتجاعی

خودداری شده و حتی پوشش عالی بوی داده می شود. لاجن آنچه که مهم است اینست که آیا این گونه پوشش دادن ها در "خدمت افتخار" و مفرد نمودن تصاد اصلی جهانی می نشیند یا نه؟ آیا این امر در خدمت انقلاب جهانی قرار می گیرد؟ آیا کشور سوسیالیستی بدینان این سازش مصلحتی خلق کشورها را نیز به سازش دعوت می نماید؟ این سوین معیار ما در برخورد به جنبش های رهاشختر است .

د- چگونگی ایفای یک نقش بین المللی در مبارزه بطنیه دسایر امپریالیسم و دول ارنجانی ، در دفاع از حقوق ملل ستم دیده در مقابل جپاولنگران ، از سوین تجاوز قرار گرفته در مقابل متجاوزین شرط دیگر ارنجانی ماست . اینکه آیا دولت رفون به انضام نقشه ها ، بوسیله ها و توجیه طشه های مستور و یا تک تک امپریالیستها در مقابل جهان مبادرت می ورزد و یا با آنها برای تقسیم دایره نفوذ برای حفظ منافع خود وارد سازش و نهایی می شود؟ اینکه آیا در مقابل اینجا - فای و جنایات ارنجانیین فریاد اعتراض برمی دارد و بنا بصلحت "تحصیل انضامی" خویش و بنا به "ضرورت" جلوگیری از جنگ سقوط اختیار می کنند . بدیهی است که باز بنا بر شرایط جهانی یک دولت سوسیالیستی می تواند در مقابل برخی اجحافات امپریالیستی حتی سقوط اختیار نرود در مقابل جنگ عقب نشیند (مثال آلمان و روسیه در ۱۹۱۸) . باز مهم اینست که این سیاست چه نقشی در سیاست های کلی این نیرو داشته و چگونه عدول اصلی را که عمانا نابودی امپریالیسم و گسترش نیروهای انقلابی و تحکیم پایگاه سوسیالیستی است خدمت می نماید . این چهارمین معیار ما است .

د- و سرانجام پنجمین ، و آخرین معیار برای تشخیص سطح بودن انضام ، دفاع مستقیم ، کمک علنی و در صورت لزوم مداخله آشکار در امر پشتیبانی از جنبش های رهاشختر است . یعنی یک کشور انقلابی تا آنجا که در ضرورت دارد باید در روابط خویش با جهان خارج امر دفاع مادی از جنبش های رهاشختر را سازمان دهد و برای آن اهمیت درجه اولی قائل گردد . اینهاست معیارهای بودن یا نبودن پشتیبانی جنبش های رهاشختر .

شوروی در کدام اردوگاه است ؟ آیا می توان شوروی را در حاورمیانه پشتیبان جنبش های آزادیبخش خواند ؟ تجربه پرانیت ۵۰ ساله حکومت شوروی ثابت می کند که اتحاد شوروی در بربر وعبوری بر توان نسبی و انسانی برزگترین ستر آزادی نام حلقهای جهان و پشتیبان شماره یک نام جنبش های رهاشختر ملل کوشاوشن بود . اما در حد رعبوری حائس و مردسین وریونیست حروسوی ، برزفت و سرنه ، پرانیت ثابت می نماید که شوروی نه تنها پشتیبان جنبش ها نیست بلکه یکی از دو دشمن عمده است . سها حاورمیانه را سخت ترار دهمیم :

در صفحات قبل ما نشان دادیم که اتحاد شوروی و افشارش و شعبانش در نقاط مختلف جهان ، نه تنها به تبلیغ سیاست قهر انقلابی نمی پردازند ، بلکه نمونه تاریخی ایروتونیم وارداتی بدان اند ، انقدر در این زمینه به مجلاب خیانت فرو رفته اند که در شرایطی که حلقی فهرمان ویتنام پیروز از تبر با دو امپریالیسم ، فرانسه و ژاپن ، بدت بیش از یازده سال فهرمانه با امپریالیسم امریکا در جبهه نبرد می جنگند امریکا را مجبور می سازد که صلح ویتنام را با خفت و سرافکنندگی بپذیرد ، هنگامیکه تبر حماسه آفرین خلق ویتنام می بایست نمونه ای جاودانی باشد برای تبلیغ آن اصولی که تمام شالوده مارکسیسم بر آن بنا شده است ، یعنی لزوم توسل بسد قهر انقلابی و لزوم توسل به سلاح برای از پای درانداختن دشمنان و طبقات ارجحایی ، حزب کمونیست اتحاد شوروی در ارتکان رسمی خویش اعلام می دارد : " . . . برتری صلح در ویتنام ، بار دیگر پیروزی بار و موثر بودن راههای مسالمت آمیز مذاکره را برای رسیدن به صلح نشان داد ؛ (نقل از مجله برگزیده از نشریات شوروی ، ژانویه ۱۹۷۲)

این چنین است تضاد کامل اتحاد شوروی با اولین معیار ما که بحق بهترین معیار تشخیص انقلابی از ارجحایی است . و باز ما نشان دادیم که چه تضاد عمیقی میان دومین اصلی که ما در اینجا بیان داشتیم و استدلالات و تشوینحات ثوریک و رهبران اتحاد شوروی موجود است . اثر خروشیف مرتد و دلفظ معتقد بود " در میان رهبران ایالات متحده عناصر صلح دوست و منطقی یافت می شوند ، " برزوف تیار معتقد است " برخی جوانب واقع بینانه در سیاست برخی از کشورهای سرمایه داری پدید آمده است " . اگر خروشیف مرتد حلقهای جهان را از خطر بسبب انسی می ترسانید و می گفت : " جامعه سوسیالیستی بر سر خرابه های ناشی از بسبب انسی چه فایده ای دارد " ، برزوف فرصت طلب معتقد است : " کلبه انعالی که حظر تجاوز و درگیری امپریالیسم را با سوسیالیسم افزایش می دهد باید به تار کذاره شود " . آری این سالوسان و مرتدان بسد و بدینگونه زندگی ثابت می کنند که رهبران اتحاد شوروی از زمینه مبارزه بر علیه امپریالیسم تبر در مجلاب ایروتونیم می غلطند .

و اما بعد ، اینک آشکار است که سوسال امپریالیستهای روسه جلونه رژیمهای مرتجع و فاسد خاورمیانه را فرصت طلبانه می آراند و نوثر منتشانه بجای افشای آنان بدفاع از آنها برمی خیزند . آنها شاه را نظیر حرکت بعضی از نیروهای ملی ایران بر سر در خم شمشیر فوئالیسم و رند نیروهای مولده و در نتیجه دارای جوانب مثبت می بینند . آنها رژیم قصاب و جنایتکار اردن را " مضم در مبارزه با سیاستهای امریکا " و " مدافع جدی حق حاکمیت خلق فلسطین " می خوانند . و ادیبو

سکو در دوم دسامبر ۱۹۷۲ گفت "هم واشتکن و هم بل آوی می خواهند اردن را مجبور کنند نه از خواستهای بحق که عبارتست از پس گرفتن سرزمین های اشغال شده و شناختن حقوق حقه مردم فلسطین و عرب دست بکشند."!

وزیر میلیتاریستی و فاشیستی ترکیه را "مدافع کوتاه شدن دست سرمایه های خارجی و دولتی شدن اقتصاد کشور" و محمد ظاهر شاه قزلبان عقب افتاده و مرتجع را "رهبری دموکرات و آزادی خواه" که "خواستار نزدیکی به اردوگاه سوسیالیستی" و مخالف "داخلت های بی جای بیگانگان در امور کشور" است خطاب می کنند. این ارزیابی وویزیونیستها از ماهیت رژیم های مرتجع ایس منطقه در خدمت تئوری یونانی و مسخره "سوسیالیسم دولتی" و یا "راه رسد غیرسرمایه داری" است. ما در اینجا دیگر به این امر اشاره نمی کنیم که موضع آنها در باره ماهیت دولتی چیست عراق و سوریه به حلقه های این تشوها چه می گویند، اما ضروری می دانیم اشاره بکنیم، که مواضع و تحلیل های ارتجاعی اتحاد شوروی از ماهیت رژیم های رنجبری این منطقه فقط خاص خودشان نیست، احزاب و نهضات واداران نیز همین اراحمف را تئور می کنند.

و اما در مبارزاتشان با توطئه ما و دسامبر امپریالیستها، سوسیال امپریالیستهای شوروی نه تنها قدی در مخالفت برداشته اند بلکه متناقضانه از آنها دفاع می نمایند. آنها بودند که شمسراه امپریالیسم امریکا طین ارتجاعی راجرز را که جنجری از پشت بر علیه جنبش های رهاییبخش عرب و بویژه نبرد خلق قهرمان فلسطین بشمار می رفت را تدوین نمودند. آنها بودند که در مدت ۹ سال گذشته مرتبا از بلندگوهای تبلیغاتی شان در مدح و ثنای قطع نامه شورای امنیت که حسن اسرائیل را بر سرزمینهای اشغالی از خلق فلسطین برسمیت شمرده و تنها حوابعان ترك زمینهای اشغالی بعد از جنگ ژوئن سال ۱۹۶۷ است سخن می گویند.

و اما تازه ترین خیانت بین الطلی آنها که دسیسه است بر علیه جنبش خلق های عرب و تمام خلق های جهان، عسکری آشکار شان با امپریالیسم عربی در مسخره بازی معروف به "مبارزه بر علیه نرویزم" است. بلندگوهای رسمی و ناپندگانه حزبی و دولتی وویزیونیستها، نه پیلار و دو بار بلکه صدعا بار ناگهون اعلام کرده اند که آنها مدافعیت "طن جهانی برای مبارزه بر علیه غویایم دزدی و نرویزم اند". یعنی آنها مبارزه بر علیه بی انحراف را که بدون جنبش انقلابی نعلق دارد به عسکری با امپریالیستها گسترش می دهند و یا بدینگر سخن آنها برای باصطلاح مبارزه با یک گرایش سیاسی ناصحیح در میان خورده بیوزروای غرب و سایر کشورها، وارد میکنند. اتحادیه با امپریالیستها و بیوزروازن بین الطلی بمنظور سرکوب جنبش های آزادیبخش گردیده اند. آرزو این است تقابل ایورتونیسم به امپریالیسم، اینست تقابل یک گرایش ارتجاعی به خود ارتجاع.

بدین ترتیب می بینیم از میان کلیه معیارهای پنج گانه ای که ما در امر دفاع از جیش ها گذاریم
منهای آخرین معیار که هنوز مورد بررسی قرار نگرفته سوسیال امپریالیستهای اتحاد شوروی در سایر
بخشها نه تنها در تحت معیارهای ما قرار نگرفته اند بلکه درست در نقطه مقابل آن قرار دارند .
آنها صدانقلابیند یعنی واقعی لکه .

در ابتدا نوشتیم اکنون نیز بار دیگر تکرار می کنیم همانا اساسی ترین سنگ محک در شناخت
شوروی انقلابی از صدانقلابی در اینست که آیا موضع گیری وی در قبال جنبش های انقلابی چیست
که جایگاه این جنبش ها در سیاست خارجی وی کدامند ، که نطیع وی در باره شیوه های انقلاب و
راه انقلاب خلقهای در بند چه می باشد ، که برخورد وی به نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی چگونه
است .

اینست آن معیار واقعی و محک اصلی تشخیص نیروهای جهان از یکدیگر : یا شعار قدرت
سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید ، و یا " مبارزه در راه صلح بینای اصلی فعالیت مشترک همه
گمونیستهاست " - یا " ملت صحیف می تواند یک کشور بزرگ را شکست دهد اگر جرات نمایشد و
دست بسازد بود و " و یا " اگر ما و امریکا متحد شویم آنوقت هر دیوانه ای که جنت بخواند
با یک فنماز انگشت بجایش خواهیم نشانند " . اینجا صحبت از دو اردوگاه ، دو پیش ، دو منسی
و دو جهان بینی است و نه صورتبندی ساده کلمات !

باری ، بدست بیستم جایگاه سوسیال امپریالیستها در مقابل جنبش های اندکی و نیروهای
ملی خاورمیانه بطور مختصر چگونه بوده است . تا اواسط سال ۱۹۷۱ یعنی آغاز مرحله دوم سیا-
ست شوروی در خلیج و حاورمیانه و یا دوران غلبه سازش با امریکا در سیاست خارجی شوروی هیچ
توریدی پیرامون عدم دفاع شوروی از جنبش های آزادیبخش وجود نداشت .
تا این زمان اتحاد شوروی بطور مستقیم در مقابل جنبش فلسطین قرار داشت و از سرنوشت
کمت تاخیری به سازمانهای آن خودداری کرده و پشت آنرا محکوم می نمود . پیشنهادات مربوط به
حل سیاسی مسئله فلسطین و اسرائیل را متروکنا همراه امریکا و شوروی در سازمان ملل و شورای
امنیت عرضه کرد و نار بدانجا کشید که در سال ۱۹۶۶ درست در اوج عطیات سلطانه انقلابی
کشورهای فلسطینی که در آن زمان از وجود رهبری سیاسی و تشکیلاتی واحد سازمان رشاخیش
فلسطین برخوردار بودند ، در ارتان رسمی حزب ، پروا چنین نوشت : " شرایط برای صلح
و حل سیاسی مسائل خاورمیانه آماده است . عطیات چپ روانه و ماجراجویانه برخی جناحهای غیر-
مسئول ، باعث افزایش خطر جنت در خاورمیانه گردیده و از اطمینان حل سیاسی بسته و صلح
می باشد . این اقدامات بی فاصله باید متوقف گردند " . (نش از نیویورک تایمز) . حتی مورس

تحقیقاتی وابست به "سی - ای - ا" BAND CORPORATION. اعلام داشت "شهرم تصورات اولیه آنها شوروی شدت با عملیات چریکهای فلسطینی مخالف است". اما جالب این است که امروز نیز که باصطلاح ادعای دفاع از جنبش فلسطین می‌نمایند، بلندگویی آنها در باره فلسطین چنین می‌گوید: "جنبش مقاومت فلسطین بیش از هر چیز یک مبارزه رهاشیش بر علیه ستم و ظلم و برای گرفتن حقوق قانونی است که بوسیله سازمان ملل برسمیت شناخته شده است" (رادیسو صلح و ترقی، ۲۱ دسامبر ۱۹۷۲).

در طول همین سالها جنبش های دیگری نیز موجود بودند که شوروی حتی برای حفظ ظاهر نیز توجهی بدانها نکرده. جنبش انقلابی خلق یمن در تحت رهبری جبهه آزادیبخش ملی برعبری نیروهای چپ توانست طی ۵ سال مبارزه قهرمانانه بخش جنوبی یمن را در نوامبر سال ۱۹۷۷ از زیر یوغ امپریالیسم انگلستان خان سازد. شوروی نه تنها از جبهه فوق دفاع نمود بلکه توسط نیروهای مصری و دولت حضرت ملک مالی و نظامی نمود تا سازمانی تحت عنوان "جبهه برای آزادی یمن جنوبی اشغال شده" را بنا نهاد و با "جبهه رهاشیش ملی" به رقابت پرداخت. در حالی که "جبهه برای آزادی یمن جنوبی اشغال شده" رسماً ایدئولوژی خود را "سوسیالیسم غرب" و "ناسیونالیسم" اعلام کرده و "جبهه آزادی بخش ملی" را بجرم "عقاری یا کمونیستها" به حساب "مأمورین بیگانه" معرفی کرده بود. این عدم عملیات صد روبروی جنبش خلق یمن جنوبی در شرایطی صورت گرفت که بیش از ۳۰ هزار تن نیروهای مصری با خرج وسایلهای روسی برای جمهوریخواهان شان ناسیونالیست و نرال سلال بر علیه امام البدر مبارزه می‌نمودند. دفاع از جنبش انقلابی یمن جنوبی نه تنها از نظر اصالت انقلابی و توده ای بودن و وجود رهبری انقلابی در صدر آن به مراتب پراشمیت تر از جمهوریخواهان ناسیونالیست یمن شمالی (نه امروزه با رژیم شاه بر علیه یمن جنوبی عقناری می‌تواند) قرار داشت بلکه دشمنی که در مقابل جنبش فوق وجود داشت یعنی نیرومحسای امپریالیست انگلستان لزوم این کمک را دو چندان می‌کرد. در مقابل شوروی چه کرد؟ سرتندان سوسال امپریالیست در شرایطی که کودتای سال ۱۹۶۲ یمن شمالی را توسط ارتش، انقلاب یمن "خطاب می‌نمودند، حتی از اعلام نام انقلاب به جنبش توده ای عظیمی که خاک ثرودالها و امپریالیستها را بشوید کشیده و به نیرو مسلحانه مشغول بود خودداری کرده و در عوض "جبهه برای آزادی یمن جنوبی اشغال شده" را بنا نهادند که در آن رفت، یعنی نه تنها مرشدان و سوسیال حاکمین شوروی کشی به جنبش انقلابی یمن جنوبی نمود بلکه مستقیماً در مقابل آن ایستاد. حدود مشیون ارتجاعی روسیه نئونازی با افتخار از اینکه "کلهای شوروی به یمن جنوبی مدت گوناومی پیر از اعلام استقلال آغاز گردید" یاد میکنند.

بد نیست در اینجا خود لنگهای شوروی به جمهوری دموکراتیک یمن که پادشاه انقلاب در منطقه خلیج فارس بحساب می‌رود را بررسی نمائیم. پیش از ۱۸۰ سال بیخ امپریالیسم انگلستان همراه با استعمار چندین هزار ساله فئودالی و برده داری و سپس بسنه شدن یکانه شیخ در آمد کشور، یعنی بندر عظیم عدن بخاطر جنگ ژوش ۱۱۱۷ و بسنه شدن کانال سوئز که استفاده از عدن را غیر ممکن می‌نمود، در مجموع اقتصاد کشور یمن را در آستانه استقلال در شرایط بسیار دشوار اقتصادی قرار داد. مبارزات داخلی برای کسب قدرت توسط جناح چپ که تا سال ۱۱۱۱ ادامه یافت و محاصره اقتصادی سیاسی، نظامی امپریالیستهای گوناگون بویژه امریکا و انگلستان و بعد از تحریکات ارتشاهی فاین عب افانده عثمان پس توسط دولت مرستان به مشکلات نیروهای انقلابی در یمن افزوده گردیده بود. جمهوری نوده ای یمن در جستجو باری و شک بخيال این که می‌تواند در میان کشور "سوسیالیستی" شوروی باری بیابد بدین کسو رجوع نمود. بگذریم که بروسه شناخت رسمی دولت یمن حدود ۱ ماه بطون انجامید (انگلسان پناه پس از استقلال دولت قون را برسمت شناخت). در شرایطی که از یکسو انقلابیون یمن آنگران محتاج پنهان اضااف بودند و در شرایطی که اتحاد شوروی درسمت در همان سال ۱۰۶۷ مبلغ ۳۱۰ میلیون دلار به ترمیم وام داده و مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار اعتبارات جنگی در اختیار رژیم ایران قرار داده بود، "لنگهای" اتحاد شوروی امپریالیستی به انقلابیون یمن چنین بود: از زبان خودشان به تقویم: "عین از نوامبر ۱۹۶۷، عین جنوبی که در زیر یوغ انگلستان بود، منطقه منجمه ای برای مسردم شوروی بشمار می‌رفت. بعد از کسب استقلال مردم عین جنوبی روابط نزدیکی با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی ایجاد کردند. در آوریل ۱۹۷۰ (سه سال بعد از انقلاب) اولین گروه متخصصین شوروی به جمهوری نوده ای دموکراتیک یمن وارد شد. بگفت آنها با دولت یمن فئودال ۸ آب بند بزرگ برای آبیاری ۱۱ هزار هکتار زمین بنا کنند (نصف از شهرک دولتی انراب و شوروی). و با بر طبق آخرین انتشارات روزنویسنهها، "۲۰ جابه آب و ۳ مریز تعمیر ماشین، نگهداری حیوانات و بنا مریز تحقیقات کشاورزی بنا خواهد گردید، این کشور را قادر خواهد کرد پنبه بیشتری تولید کرده و صادر نماید...

"دولت یمن تصمیم گرفت تا برای حل مسئله غذا بت کارخانه تهیه مواد غذائی از ماعی ایجاد نماید. دولت شوروی برخی متخصصین را برای تعلیم در این رشته روانه یمن کرده است. کنشس شوروی، آری، شک کرد تا حجم ذخایر ماعی در خلیج عدن پیدا شود."

انتهای... "نقشهای" بی‌شائبه اقتصادی اتحاد شوروی به دولت انقلابی یمن. این کمکها حتی در فعالیتهای شوروی در عراق یا ایران یا ترکیه یا افغانستان نمی‌شود! چکه نویسنده در

سپتامبر ۱۹۷۲ جمع "گفتهای" شوروی از نظر سیاسی و اقتصادی را ۷۰ میلیون دلار فراوان دانست.
با کدام روش روزی بیستینهای مرشد شوروی، این سوسال حادثین خطرناک، جرات پستیانی از مجلس
پس را می نمایند؟

حیانت اتحاد شوروی به روایتشان تا جنبش پس محدود نمی شود. تا پیش از آغاز دوره جدید
به سیاست خارجی شوروی که طی آن برخی کشورهای ناتانگی در سیاست شوروی صورت گرفته
است، نسبت به از ۷ سال شوروی در بهترین کشور المپی در میان جنبش انقلابی حش طنزدار
نشان ندان. جنبش که از ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۵ در تبع و هموز اندیش "بهبه راهی بخش
نظار" و "جنبش روانی" با شرف برای آزادی حش غربی انسان شده "مور به آزاد
بودن" انسان نظار شوروی "سلمان" امیرالمشاه انگلیس گرفته بود، عین جنایتی
در مطبوعات روسی نداشته، اما تنیوات لاجرم در عراق و افغانستان حملات مبین به این انسان
می نماید.

در مورد ایران چیزی از این هم بدتر بوده. شورویها "امروز" شاه را نمانده، جماسی می دانند
که حیوانات گسترده روایت با شوروی و صحتی کوشش ایران است. و با خودالیم هم میسازند
فایده کرده است. البته جنبشی که بر طبقه زمین رزقی صورت گرفته باید محسوس شود. بی
جهت نبود. که در ژوئن ۱۹۶۲ پیام ملی ۱۵ مرداد، "حزب ارتجاع سیاه" از رادیو مسکو
اقدام کرده. و بار بی جهت نبود که طبقه نوایی، سرکرد همادی، امیر پهلوانی نه در انجمن
نوده ای را از ایران فراوی داده بود، دست بسته نحوی. جزدان سازمان امنیت داده شده. و
بار بی جهت نیست اگر ارکان و طایفه حزب کمونیست شوروی شادانه به رژیم شاه و جزدان سازمان
امنیت ندانی دغدغه. "اعلامات عده ای بعد کشار بهترین بهانه دولت برای شلیک نیرو و احسان
است."

بدین سان مازده سیاسی و موضوع کمیرو بر طبقه غالب جنبش های آزادپیش در این ناحیه و
با عدم دفاع در خط زمینه ای از کلیه مبارزات اشکهای ناحیه ماوریه است. زمینه عده و جریان ایلی
سی را در سیاست امپریالیستی اتحاد شوروی تا اواسط سال ۱۹۶۱ ایفا نمود.
از کلیه سال فوق برخی تغییرات در نمانند. برچورد اتحاد شوروی به جنبش های رهایی بخش
در منطقه ایجاد گردیده. هر چند که هنوز اساس نژادی صحتی "نشان آرام سوسیالیسم" و
... و سیاست های ضدانقلابی در میان اغلب ارتجاعی ناحیه به جای خود باقی است. و حشر
چند هنوز احزاب منسب به شوروی در راه حش. شمارهای روزیستین پس جنبش ها را چون
می داند. اما برور برخی تعمیرات در برچورد شوروی به این جنبش ها، بویژه حش و جنبش های

نی‌توان انگاز نمود. پیش از تحلیل در باره دلایل جرجش فوق در سیاست شوروی باید به خاطر سپرد که آنچه که در سالهای اخیر تا حدودی تفاوت نموده است، تنها برخورد اتحاد شوروی در زمینه فقه‌های مادی به برخی جنبش‌ها در ناحیه جازو میانه است و نه در اصولی که ما به نظیر در سیاست قبل شکافیم حال بینیم مابقی دلایل این جرجش در سیاست اتحاد شوروی در جازو میانه چیست؟

ما در بحثی که به بررسی سیر تاریخ سیاست شوروی در خاورمیانه امتحان داده بودیم گفتیم که امروزه اول دوره تلاش در پایه شیری در منطقه می‌در کنار آبدن یا کشورها وابسته به غرب، تلاش در ایجاد نفوذ اقتصادی در کشورهای فون و گوشن در جهت ایجاد "آرامش" امپریالیستی در ناحیه بود. این دوره از آغاز استراتژی جداگانه شوروی تا اواسط سال ۱۹۲۱ ادامه یافت. در این دوره شوروی تکیه عمده خود را بر ایجاد ارتباط اقتصادی نهاده و به طور آشکاری جنبش‌های رعائیتی ملی و مبارزات خلقی این ناحیه را نفی می‌نمود و در تحلیل نهائی در وحدت نسبی با امریقا در جهت ایجاد پایه خای اولیه در منطقه برای پیوستن در مرحله دوم بود. . . . مرحله دوم از اوایل سال ۱۹۲۱ آغاز گردیده و رفته رفته با توجه خود نزدیک می‌گردد. در این مرحله اتحاد شوروی که با ایجاد پایه خای مادی و اقتصادی و نظامی در بسیاری کشورهای منطقه به یک قدرت مهم این ناحیه تبدیل گردیده است، زمان را برای پیوستن در راه کسب مواضع بازگم محکمت و جایگاه فوقی در سیاست جزوینی پسر جهان بوسیله دو ابزار قدرت مناسب تشخیص داده و تهاجم جویش را آغاز می‌کند. با توجه به تکنیک فوق تغییرات تاکتیکی در سیاست شوروی در جازو میانه را چینی می‌توان چنانچه کرد:

یکم - تندید اتحاد با امپریالیسم امریقا بدینان خود تلاش اتحاد شوروی در استفاده از تکیه‌ناشان خای ممکن برای گسترش دایره نفوذ شوروی و نوانه غرض دولت امریقا را دارد. مابقی های مورد نظر، اشغال بنسار وسیعی را از تلاش در نزدنا در سودان و مصر برانجام آن نیز افغانستان، برانگیختن یک سلسله سورس‌ها تا سو استفاده از عنصر خود ما به آزادی مستشرقان، بنگال و بلوچستان، نفوذ اقتصادی در ارمنان اسامی، هند، کشور چون ایران و افغانستان، تلاش در جلب سیاسی جناحهایی از نیروهای سرحوهای چون برمه، اندونیت و لبنان و سرانجام ایجاد تائشکی از برخی جنبش‌ها تا آنها که دارای ضد امریقای اند، در منطقه خاور میانه و خاور میانه تلاش در استفاده تائشکی از جنبش‌های آزادی‌بخش مستشرقان با رها، تائشید وسیعی

نیست ، هم سلفان امپریالیسم شوروی پیش از قدرت رسیدن و یا در دوران رقابت خود با قدرتی دیگر چه در مقیاس محلی و چه در مقیاس جهانی بارها خود را مدافع درجه اول جنبش و ضافع ملت فوق نشان داده اند . امپریالیسم انگلستان بهنگام گسترش نفوذ خود در ایران برای مقابله با رقیب تزاری خویش ، موقتا از جامعه متحد جنبش مشروطه در آند و سعادت انگلستان عسر چند موقت و کوتاه ، از " پشیمانان " و " پناه دهندگان " قلابی مشروطیت شد . امپریالیسم آلمان در ابتدای جنبش جنگل برای گسترش نفوذ خود در آسیا بویژه ایران که از نظر همسایگی به روسیه تزاری و نزدیکی با هند دارای اهمیت استراتژیکی بود ، خود را مدافع جنبش جنگل نشان داده ، مأموران مخفی آلمانی از راه ترکیه برای جنگلیها اسلحه حمل می کردند .

در چین در هنگام جنگ مقاومت صدزایی ، امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی که ضافعین خود را در اخراج امپریالیسم ژاپن می دیدند ، موقتا از آتش با جبهه واحد صدزایی خلق چین در آند و هر چند خائنانه و توطئه آمیز لیکن سعی نمودند خود را دوست خلق جا زده و در مراعاتی برای پیشبرد مبارزه صدزایی کوشیدند . در فیلیپین امپریالیستهای امریکائی در اواخر جنگ جهانی دوم برای سلطه بر این کشور که بدست فیلیپینیها اشغال شده بود با جبهه واحد صدزایی همکاری کرده و حتی موفق شدند در میان بسیاری گروههای ناسیونالیست و بورژوازی طی خود را بعنوان ناجی خلق فیلیپین جا بزنند ، تا جائیکه همین نیروها ورود سربازان امریکائی را به مانیلا که همزمان با تسلیم ژاپن در جنگ جهانی دوم صورت گرفت ، بمناسبت آزادی فیلیپین قلمداد نمودند .

از این گونه وقایع دو تاریخ جنبش های رهاشخص بسازند . درت ما از ماهیت امپریالیسم ، بهر رنگ و جامعه ای که باشد ، نه از روی اعمال مجزا و نفوذ وی که گاه ظاهرا صورت دوستانه بخود می گیرد است ، بلکه بر مبنای ماهیت و انگیزه این اعمال و ارتباط لاینفکی است که میان ضافع امپریالیستی آنان و آن ظاهر فریبنده وجود دارد .

موقعیت سوسیال امپریالیسم شوروی نیز از این قرار است . وی در حال روشن کردن ماتئین نظامی خویش برای مقابله با رقباست ، در این راه می توان از جنبش ها استفاده کرد - این ندای دارودسته کلان بورژوا و شرکا است ! چرخش تاکتیکی در سیاست امپریالیسم نئوسوروی ناشی از تغییراتی است که طی یکی دو ساله اخیر در روابط میان امپریالیستهای کوناوشین و از جمله ناشی از حدت تصاد میان دو ابر قدرت . ما در صفحات قبل توضیح : " اثر این امر که امروزه در مقیاس جهانی بخاطر استثمار و حمیانه طلب در بند توسط مشتی عداوه بتدان موسوم به امپریالیسم و بخاطر تضعیف نسبی خود این عداوه بتدان و گروه بندیهای درونی شان جنبش های

رهائیبخش ملل سه قاره نواتزا و رعدآسا جلو می‌روند و حرکت اساسی عصر ما را تعیین می‌نمایند، امریست بحق و دیالکتیکی - و باز اگر برخلاف سایر امپریالیستها، بخاطر ماهیت افشا شده و جنایتبارشان، برای سوسیال امپریالیسم شوروی هنوز بخاطر ماهیت پوشانده شده در لافه "سوسیالیستی" و سوء استفاده از گذشته پرافتخارش، امکانات زیادی برای نزدیک شدن و حتی اتحاد با این جنبش‌ها موجود است، از اینرو بسیار منطقی و بدیهی است که دولت اتحاد شوروی... بخشی از نیروی خود را صرف نفوذ در آنها بنماید. به این جمله نباید اضافه نمود: بهیچوجه امروزه که تضاد میان دو ابر قدرت شدت حاد می‌شود و رقابتشان برای کسب هژمونی جهانی افزایش می‌یابد و با توجه به این امر که لبه تیز کلیه جنبش‌های آزادی‌بخش جهانی بالاخص متوجه امپریالیسم امریکاست در اینصورت بدیهی است که چرخش در سیاست شوروی صورت گیرد و بناگاه ظفار ۷ سال فراموش شده به "جنبش رهائیبخش مردم ظفار" بدل گردید و "عملیات چپه-روانه و ماجراجویانه مثنی عناصر غیر مسئول" به " مبارزه خلق فلسطین برای احقاق حق تعیین سرنوشت خویش" تغییر شکل یابد. این چنین است نوظئه کبری و دسیسه پردازی امپریالیسم در واقع اینکه اتحاد شوروی با شعارهای "مارکسیستی" و ظاهر "سوسیالیستی" به جنبش‌ها نزدیک می‌گردد. بین از هر چیز بخاطر نفوذ روزافزون سوسیالیسم و مارکسیسم در مقیاس بین‌المللی است که شوروی را مجبور می‌نماید در چنین محملی فعالیت کند. و باز این امر بسی شایع نیست به دروان جنگ جهانی دوم یعنی آن زمان که بخاطر عالم گیری و گسترش شیفتگی به صلح و نفرت از فاشیسم در سراسر جهان ایالات متحده، امپریالیسم تازه برخواستن آن زمان با لباس بزرگترین مدافع صلح و قهرمان نبرد ضد فاشیستی در همه جا ظاهر گشت تا جایی که کلکن های امریکائی با شعار "صلح" می‌خواستند و با چهره‌ای "شتر از فاشیسم" برمی‌خواستند. شعار و چهره‌ایکه هنوز هم مزرانه در چشم دارند.

اتحاد شوروی، این امپریالیسم نوین عصر ما، با شعار "صلح و سوسیالیسم" و "مبارزه ضد امپریالیستی" با زینتی بنظیر "مارکسیستی" و اما با طبیعت شگفت رقبای خود و اتحاد مارکسیست حلقها به آزادی بعنوان ابزاری برای استقرار سلطه خویش بر کیتی قدم جلو گذاشته است. پس بد روی سه باصطلاح "دفاع از جنبش‌های آزادی‌بخش" شعار است از :
اولا - استفاده از آنها بعنوان وسیله‌ای جهت مقابله با قدرت امریکا و گسترش دامنه نفوذ خود.
ثانیا - قرار دادن مسئله "کشتن" شوروی به آنها بعنوان حربه‌ای که می‌تواند امریکا را غصب نموده و ساخت و پاخت ها را ساده کند.

این يك روی سکه باصطلاح "لگنهای" شوروی است.

دوم - روی دیگر سکه نئون ایدئولوژیک در آنها و مقابله با چین بوده ای است .
اتحاد شوروی که از یکسو برای رهبری کپ ارتجاع و هژمونی بر جهان با ایالات متحده
رقابت می نماید ، از سوی دیگر در جنبش انقلابی و کمونیستی با جمهوری نوئه ای چین و حزب
کمونیست چین برهبری رفیق مائوتسه دون بمقابله پرداخته است - در غلطیدن شوروی به منقلب
روزیونیسیم ، پرچم بین المللی کمونیستی را که زمانی بوسیله حزب کمونیست شوروی و رفیق استالین
در صدر آن حمل می شد ، بدست حزب کمونیست چین سپرد تا "گردد و خاک روی زمین را از
آن بزدایند و در پیتاپیش پرولتاریا و خلقهای جهان مجددا در اعتراض در آورند" (نظ از اعلامیه
می بلشویکهای انقلابی از داخل شوروی روزیونیسیتی) .

شوروی که هنوز داعیه "مرکز کپ سوسیالیستی" را علیرغم خیانت آشکار بدان و از هم یا -
شدنش دارد ، با احزاب کمونیست چین و البانی و ایده های انقلابی آنان که بدست عالم گستر
گردیده است می باید مقابله نماید . این مبارزه حاد ایدئولوژیک صد کمونیستی از جانب شوروی امری
است که از هنگام در غلطیدن اتحاد شوروی بمنقلب روزیونیسیم بوسیله خود حزب کمونیست شوروی
و تبعات محلی بدست جریان دارد . لیکن این مبارزه همای گسترش دفاع ظاهری شوروی از
جنبش های آزادیبخش گسترش کمی و کیفی پیدا نموده است .

عالم دیگر گسترش این مبارزه حدت مبارزه میان شوروی و چین است . هم مراجع امپریالیستی
و هم ماخذ خود روزیونیسیمها می نویسند که از کنفرانس معروف به "احزاب کارگری و کمونیستی
جهان" در سال ۱۹۶۱ این مبارزه گسترش پیدا نموده است .

ل . د . ویتن از متخصصین روابط شوروی و چین در وزارت دفاع آمریکا می نویسد : "درخواستهای
تحولی که در طی کنفرانس احزاب کمونیستی که در ماه ژوئن در سکو برگزار شد ، صورت گرفت ،
دعوت برزنف جهت برپاساختن سیستم دفاعی مشترک بر علیه امپریالیسم و توسعه "طلیق" چین بود" .
برزنف خود در دسامبر سال ۱۹۶۲ اعلام کرد که مبارزه حزب کمونیست شوروی بر علیه
چین وارد مراحل نویینی گردیده است .

و بدین صورت حملات و تلاشهای صدجینی، صدمارکسیستی حزب کمونیست شوروی و آزانیس
های وابسته اثر در اقصی نقاط جهان شدت می یابد . با حدت یافتن این مسئله جنبش های آزادی
بختر که تا کنون چینی بزرگترین مدافع واقعی آنها از هر نظر بوده است ، مهمترین محل برای
گسترش نظرات محوم و همبران شوروی است . از سوی دیگر فعالیت مستقیم در این جنبش هماء
از آنجا که در زیر نقاب سوسیالیستی و کمونیستی صورت می گیرد می تواند بسیاری عناصر مادی را
در این جنبشها بدور سیاست شوروی جمع نماید و پایه مناسبی برای گسترش بعدی آن گردد .

از اینرو مبارزه بر علیه حزب کمونیست چین و جهت برقرار ساختن رهبری اپورتونیستی در جنبش بین‌المللی کمونیستی و جنبش‌های رهاپیش و نفوذ سیاسی در آنها، روی دیگر سکه نزدیکی و باصطلاح دفاع شوروی از جنبش‌هاست.

و اما واقعات نشان می‌دهد که طیف تغییر تاکتیکی در سیاست شوروی در قبال برخی از جنبش‌های رهاپیش‌خاورمیانه و احتمال ادامه این سیاست در آینده حتی در مورد جنبش در کشورهای چون ایران و ترکیه یعنی پانگشاهی امپریالیسم امریکا، هسته مرکزی سیاست شوروی در قبال مبارزات خلق‌های جهان هم چنان دست نخورده است. این هسته مرکزی سیاست شوروی است که صدانقلابی و امپریالیستی است نه این تاکتیک و آن تاکتیک و طبیعتاً وقتی استراتژی کمپوزی همای با امپریالیسم و صدانقلابی بود، کلیه تاکتیکها نیز از آنجا که در خدمت این استراتژی قرار می‌گیرند صدانقلابیند.

و باز واقعات نشان می‌دهد که طیف این چرخش تاکتیکی، باصطلاح کنش‌های نظامی شوروی به جنبش‌های انقلابی در فلسطین و قطار و یمن هرگز آن چنان تیز است که در امکانات اتحاد شوروی موجود است. بطور نمونه مجموعه کمک‌های نظامی شوروی به فلسطین، قطار و یمن جنوبی هنوز به مراتب کمتر از یک قلم ۱۱ میلیون دلار اعتبار نظامی به شاه ایران و در حدود یک مجموعه کمک‌های نظامی شوروی به عراق می‌باشد.

نمونه دیگری از ادامه اپورتونیسم سابق در این چرخش موقتی، در ارسال اسلحه به یمن شمالی و جنوبی همزمان با یکدیگر، بویژه هنگام زد و خورد های نظامی میان این دو بود. مجموعه کمک‌های نظامی شوروی به جمهوری دموکراتیک یمن هرگز قابل مقایسه با کمک‌های عظیم نظامی که طی چندین سال شوروی بدولت یمن شمالی که ایما کارشناسان نظامی عربستان و ایران در ارتش آن قوا - لیت می‌کنند نیست!

بناسفانه برخی دوستان بویژه در درون جنبش عرب و یا در میان جویده پوزواری ملی ایران این چرخش تاکتیکی در سیاست شوروی در قبال جنبش‌های انقلابی در سالهای اخیر را بعنوان تغییر سیاست تعداد کرده و اظهار شغف نشان می‌دهند. ما گمان می‌کنیم نگاهی عمیق تر به مجموعه واقعاتی که ما طی صفحات قبل نشان داده ایم دلائل کافی برای انحرافی بودن نظریه این دوستان باشد. لیکن برای تحکیم نظریه خود و نشان دادن اینکه چگونه اساس سیاست و تحلیل ارتجاعی دولت شوروی تغییر نکرده است و نشان دادن اینکه موضع گیرهای شوروی در قبال دول مرتجع و باصطلاح کمک‌های وی به جنبش آزادیبخش بستگی به شرایط واقعاتش به این قدرت دیگر و بویژه چگونگی قرار گرفتن مسئله فوق در مکانیزم این رقابت دارد. در اینجا دو نمونه

زنده را نقل می‌کنیم .

نمونه اول برخوردیست که ظاهراً باید باعث "شعش" این دسته دوستان گردد . برخوردی که خود ناشی از حدت تضاد وی با امریکا و عدم اجازه عریستان در نفوذ شوروی در کشور خود است (زیرا او تا گردن در منجلاب وابستگی به امریکا عوطه روست) .

رادیوی "صلح و ترقی" در ۲۱ نوامبر ۱۹۷۲ اعلام کرد: " رژیم عریستان سعودی امسروز مبدل به پایگاه و حلقه مرکزی تمام مرتجعین و نیروهای طرفدار امپریالیستها در خاور میانه گردیده است ."

رویزونیستهای مرتد شوروی حتماً اگر خاطره خوبی داشته باشند فراموش نکرده اند که ۳۱ روز قبل از آن خطاب به پوز پدنت مارکوس کانگستر فیلیپینی بخاطر برخی روی خوش نشان دادن به حزب کمونیست رویزونیست فیلیپین و امضای قرارداد های تجاری جدید با شوروی، در تحلیل از کودتای که قصد برانداختن مارکوس را داشت گفتند: (نقل از ماریتوی در برنامه رادیو مسکو به انگلیسی - ۲۵ اکتبر ۱۹۷۲)

"کودتای فوق بدین شک توسط عمال "سی - ای - ا" ترتیب داده شده بود . . . این حقیقت که دولت پوز پدنت مارکوس گامهایی برای تحکیم استقلال حاکمیت کشور و سیاست مستقل تری در عرصه خارجی برداشته است ، بنظر می‌رسد که وانگتن را بشدت ناراحت کرده است " !!
بدنیست آفایانی که با یکی دو مثال جمع بندیهایشان ناکهان تغییر می‌کند و کسل از کلشان می‌شکند که "شوروی آنها را هم بدنیت" کمی بهتر به اطراف خود، به واقعیت نگاه کنند .

۳- سوسیال امپریالیسم شوروی و وسیعای امپریالیستی بر علیه جنبش های ملی و استقلال طلبانه
از خصوصیات دول ارتجاعی و استعماری خاورمیانه، در بند کشیدن و استعمار و چپاول و خشنانه ملتها و اقلیت های ملی کشور خود است . فضاها و جاینگاران پاکستان و ایران و ترکیه ، نه تنها ستم می‌جد و محصری بر تمام خلقهای ناحیه بویژه زحمتکشان خود روا می‌دارند ، اما ستم ملی و استعمار جداگانه و مجدد ملتهای بلوچی و کرد ، آذربایجانی و عرب خود مایلند دیگرست . امروز براستی خاورمیانه "زندان ظل است" . امپریالیسم و دست نشاندهگان اس استعمار بردهوار ملتهای خاورمیانه را به اعلی درجه رسانده اند ، فقر و استعمار ، گرسنگی و فشار وحشتناک میثامت ریزی با ستم ملی آنها بشیوه آسیائی اس مضاعف گشته . زندگی ملتها و اقلیت های ملی را که در زیر چکمه های مرتجعینی چون محمدرضا شاه قرار دارند ، طاقت فرسا نبوده است .

امواج جنبش انقلابی و کمونیستی که سراسر جهان را فرا گرفته است. عطن حلقهای خاورمیانه عموماً و ملت‌های شش‌دیوه را خصوصاً برای آزادی و استقلال ملی افزایش داده است. از سوی دیگر فقدان اجزای پرولتری مستحکم که بتوانند جنبش‌های ملی را در ارتباط با رهائی تمام زمینکنان کشور متحد نمایند و سطح نازل آگاهی سیاسی میان ملت‌های فوق باعث می‌گردد تا رهبری جنبش‌های ملی بدست بورژوازی و خورده بورژوازی و گاه حتی بدست ثروتلها، به برآه کشیده شود. کمونیستها و احزاب انقلابی موظفند در راه تصحیح انحرافات این جنبش‌ها فعالیت نموده و جهت ثامن رهبری پرولتسری برای آنها بگویند.

اما امپریالیسم نوظهور شوروی نیز غافل نیست. وجود ماشین عظیم جنگی در مقیاس بیسن الطاق و ناشناخته بودنش بوی امکان می‌دهد که در شرایط فقدان اجزای مارکسیستی لنینیستی فرصت طلبانه از در "دوستی" با جنبش‌های فوق در آمده و آنها را چون ابزاری برای غنایات خود استفاده نماید.

در بسیاری نقاط سوسیال امپریالیستهای شوروی جنبش‌های فوق را صرفاً از يك جنبش ملی با رهبری بورژوازی خارج نموده و آنها را تبدیل به پیگانی جهت استقرار امپراطوری خود می‌نمایند. غلبات ضدانقلابی شوروی در بنگال شرقی هرگز فراموش نگردیده است.

ببینیم در واقع در بلوچستان چه می‌گذرد: مردم بلوچستان با تاریخ و فرهنگ و سنن چندین هزار ساله خود از اواخر قرن گذشته هنگامیکه سرمایه داری رفته رفته به آسیای جنوبی و ایران عرضه شد، شکل يك ملت شش‌دیوه را بخود گرفتند. بلوچستان و خلقی که ما از آن سخن می‌گوئیم ناحیه ای به وسعت تقریبی ۲۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع در شرق ایران، جنوب افغانستان و عرب پاکستان را فرا گرفته است و اکثریت جمعیت و محدوده‌ی جغرافیایی آنها این آخری شامل می‌شود. بلوچ دارای فرهنگ، سنن و تاریخ خویش است. بلوچها ۷٪ جمعیت پاکستان، ۲٪ جمعیت ایران و ۵٪ جمعیت افغانستان را در بر دارند. اقتصاد غالب بلوچستان چون دیگر ملت‌های عقب افتاده در ایران و آسیای جنوبی، ثروالیسم به اسارتبارترین شکل خویش است. ثروالهای بزرگتر که غالباً "سردار" خوانده می‌شوند ثروالهای کوچکتر "میر" بوده و وسیع دهقانان را به شش‌ترین و ردیلاته ترین ششلی چپاول می‌کنند.

این استثمار و محنیانه ثروالی به‌عراه ستم امپریالیسم و دون مرکزی ایران و پاکستان همواره عطل اساسی جنبش‌های مهبی در میان بلوچها بوده است. اما هر بار این جنبش‌ها بدست مرتجعین "سردار" منحرف گردیده و به ابزاری برای ساخت و پاخت میان آنها و دولت مرکزی بدل شده است. از سال ۱۹۷۱ تحت تاثیر جریانات سیاسی پاکستان بار دیگر جنبش فوق پسا-

گرفت و این بار سرداران مرتجع که از سوی حزب کمونیست ریزونیست پاکستان پشتت مستنور و پشتیبانی قرار گرفته و تحریک می شدند موفق شدند تا استفاده از ضعف دولت مرکزی جریان را با ساخت و پاختی مبنی بر حق خود مختاری داخلی به بلوچستان و انتخاب مجلس ایالتی و مشترک در دولت پاکستان باصلاح حل نمود. مجلس ایالتی بلوچستان که مردمان ریزونیست روسیه آرتحق آرمان خلق می نامند در ابتدای سال ۱۹۷۲ با شرکت ۲۱ نفر، ۱۰ "سردار" ۵ "میر" و ۶ مالک (!!) برهبری "سردار" عطاء الله نکال تشکیل شد! و اینست تحقق آرمان خلق!

آیا خلق بلوچ حق آزادی دارد. بله اما آزادی یعنی رهائی از یوغ ثودال کمرادروهای رژیم مرتجع پاکستان و ایران و استقرار حاکمیت خلق و نه تشکیل دولت بورژوا ثودالی دیگری برای تشکیل پایگاه سوسیال امپریالیستی نوین.

ما، از حق رهائی تمام خلق های ایران و پاکستان دفاع می کنیم و خواهان مبارزه ای دوشاد دوس برادران کرد و بلوچ و پشتو هستیم. اما میان دفاع از خلق بلوچ و بلوای سالوانه ریزونیستها در ایجاد جنبش دروین ملی دیگری برهبری سردارها و خان ها پشتت دروینی از اختلاف موجود است.

آری خلق بلوچ بتدریج پرچم مبارزه را برافراشته می نماید، در وجود جنبش انقلابی کارگساران معدن قطاق نسلور آرمان خویش در هندوشی با تمام خلقهای پاکستان و ایران برای رهائی کامل نشان می دهند. پروتاریهای ایران و پاکستان باید از ملت بلوچ قاطعانه دفاع نمایند. مسئله امروز بفرنج تر از اینهاست. باید درک نمود و فهمید دفاع از جنبش ملی بجه معنی و مفهوم است.

بررسی جنبش های ملی بدون ارتباط آن با پروتاریهای بین المللی و ارتجاع بین المللی غیر ممکن و غیر مارکسیستی است. ارتجاع بین المللی در مواقع بسیاری از عطش ملتها به رهائی سو استفاده می کنند همانگونه که "سردار" ها می نمایند.

امروز در خاورمیانه شوروی تدارک "بنگال" دتر" های جدیدی می بیند؛ برای وی تردیدگریستن و سهل الوصول ترین آنها در بلوچستان و پشتوستان (ایالت مرزی شمال شرقی پاکستان) قرار دارد. پاکستان که با شکست از هند و جدا شدن بخشی از خاکش وجود حکومت یافتند و مرتجع در رهبریش در بحران و ورشکستگی دائم اقتصادی غوطه بر است، طبیعنا قادر به حل مسئله ملی و جوابگوشی به ندای ناشی از فقر و محنتناک مردم بلوچ و پشتو نیست. عمل شوروی در همدردی جریان نفوذ نموده و با ساخت و پاخت با عناصر، ثودال، بورژوازی و خزنده بورژوازی انتقام طلب، جریان را برای تجزیه این دو بخش از خاک پاکستان تدارک می بیند.

انتشار نشریه بزبان بلوچی در عراق تحت عنوان "جبهه آزادی بخش بلوچ"، کشف مقادیر وسیعی اسلحه در سفارت عراق در پاکستان، گسترش فعالیتهای مرزی مأمورین هندی در نواحی کشمیر، هجوم چند صد کشتی، فایق و مونور لبح های کوچک و بزرگ روس به دریای عمان و سواحل نزدیک پاکستان تحت عنوان منقره "ماهیگیری و تحقیق"، زب و خوددهای نیروهای دریایی پاکستان با برخی کشتی های مشکوک، افلام داود، رهبر جمهوری افغانستان در اولین تظلم پس از کودتا مبنی بر پشتیبانی کامل وی از حق مردم پشتوستان به آزادی و سرانجام، امتضار چندین ده هزار سرباز های ارتش ایران در مرزهای ایران و پاکستان به حال آماده باش دال بر غلی شدن جریانی است که اکنون چند میلی است در پاکستان تدارک آن دیده شده است. عملیات شوری و عمال در بلوچستان و پشتوستان سو، استفاده کشیف و امپریالیستی است از خواست و عطش مردم بلوچ و پشتو به رهائی، در غلظاندن خلقهای بلوچ و پشتو از یوغ امپریالیستی به یوغ امپریالیستی دیگر، فریب توده های زحمتکش ایرانی و پاکستانی و سوق دادن آنها به دامن ناسیونالیسم مرتجعانه روزمهای ارنجایی ایران و پاکستان است. کمونیستهای واقعی این عملیات امپریالیستی و هیتر منشانه پروژف و سایر قضایان اتحاد شوری و دارودسته بین الطلسی آنان را محکوم می کنند.

لنین نوشت: "پروژواری که طبیعتا در ابتدای هر جنبش ملی بعنوان فرمانروای (رهبر) آن برآمد می کند پشتیبانی از کلبه کوششهای ملی را کار عملی می داند. ولی سیاست پروژولتاریا در مورد مسئله ملی فقط در جهت معینی از پروژواری پشتیبانی می کند، اما هرگز با سیاست آن انطباقی نمی یابد. طبقه کارگر فقط به نفع صلح ملی، به نفع برابری حقوق و به نفع فراهم نمودن بهترین موجبات برای مبارزه طبقاتی از پروژواری پشتیبانی می نماید. به این جهت پروژولتارها علیه پراتیسم پروژواری از یک سیاست اصولی در مسئله ملی پیروی می کنند و همیشه و فقط بطور مشروط از پروژواری دفاع می کنند...

"دادن پاسخ آری یا نه مسئله مربوط به جدایی هر ملت؟ این خواست ظاهرا فوق العاده برانگیز به نظر می آید. ولی عملا بی معنی و از نقطه نظر تئوری جنبه ستافزینیک دارد... برای پروژولتاریا این خواستها تابع منافع مبارزه طبقاتی است... بگذار اپورتونیستها این را "پراتیست" بدانند، ولی ظلمت فئودالها و پروژواری ناسیونالیست این یگانه تمسین علی و حداکثر تمسین برابری حقوق ملی و صلح است."

در اینجا نیز جریان بهین قرار است اپورتونیستهای حزب توده که ریششان در گروهی حزب برادر گریست از آنها که جنبش بلوچستان را لقبه حزب و نری برای وی می بیند از ما می خراغند

که از اصطلاح جنبش بلوچستان و "رهبری آن بدفاع برخیزیم .

در مقابل ما که خواهان رهائی تمام ملتها و مدافع حق ملت بلوچستان در رهائی ملی هستیم و در عین حال اعمال فاشیستی و استثمار دو لایه خلق بلوچ را بدست مرتجعین پاکستان و ایران محکوم می‌کنیم ، نمی‌توانیم از ماهیت جریانانی که می‌گذرد چشم‌پوشی کنیم .

در مقابل ما مردمی قرار دارند با عطن‌دیرینه به آزادی و رهائی ملی چون سایر خلقهای در بند این ناحیه . در میانشان سردارها و ثنودالها و خورده‌بوروازی انتقام طلب که بوسیله عمال پاکستانی روسیه تقویت و تحریک می‌گردند جهت جنبش را بسوی ایجاد بنگال جدید و بدین نردید پایگاه چسافونث جدید (پایگاهی در خلیج بنگال بوسیله شوروی و هند ساخته می‌شود) پیس می‌برند . ترفی خواهان و انقلابیون و کمونیستهای واقعی پاکستان و بلوچستان نیز در راه ست دمی صحیح و دموکراتیک به جنبش فوق می‌کوشند . از سوی دیگر رژیم های ایران و پاکستان بدستور ارباب امپریالیسم قصد در هم کوبیدن جنبش فوق را در سر می‌بروزانند زیرا بدین وسیله از یکسو حرکت ملتی را برای رهائی سرکوب نموده اند . و از سوی دیگر از نفوذ باز هم بیشتر رقیب خود در خاورمیانه جلوگیری کرده اند .

ما کمونیستهای ایرانی نیز مسئولیم و باید اعمال خرابکارانه مردمان حزب کمونیست شوروی و دار دسته پاکستانیستان را همراه با نقشه های پلید محمد رضا شاه در ایجاد خونریزی جدیدی بسر علیه یکی دیگر از خلقهای خاورمیانه محکم کنیم .

ما در عین حال که از حرکت خلق بلوچ در رهائی ملی و برافکندن حکومت ثنودالها و ست دول پاکستان و ایران مشغوفیم ، عملیات اتحاد شوروی در سو استفاده از عطن خلق بلوچ و تشکیل جبهه فکاهی "جبهه آزادی بخش بلوچستان" را در سینه ای برخلاف منافع تمام ملتهای این منطقه و بیوزره وحدت طبقه کارگر بین المللی و بالاخص خاورمیانه می‌دانیم و طبیعتاً محکوم می‌کنیم .

عقبات مزبورانه اتحاد شوروی در مرزهای ایران نه تنها در دراز مدت به جنبش خلق ما کمکی نخواهد نمود بلکه به مشکلات آن خواهد افزود .

در پشتوستان و خوزستان نیز جریان بدین گونه است که در بالا وقت . در تمام این نقاط سوسیال امپریالیسم شوروی در جستجوی کلیه راههایی است که نفوذ وی را شدت خواهد بخشید .

اهداف سوسیال امپریالیسم شوروی از برپا داشتن توطئه های فوق بطور عمده عبارتست :
اولاً - اعمال فشار و محاصره پایتگاههای امپریالیسم امریکا بویژه ایران و سعی در هم زدن

توازن قوای خلیج بنفع خود بطوریکه در شرایط جدید بتواند آمریکا را به معاملات سودمندتری مجبور نماید و یا بحضرت دیگر ایجاد شرایط مساعد برای سازش با آمریکا از موضع قدرت .
ثانیاً- تکمیل پروژه نظامی جهانی شوروی در خدمت ایجاد پایگاههای دریائی و هوائی بازمس بیشتر در نقاطی که از هر نظر مطمئن و متحد شوروی باشد . این عمل در خدمت محاصره جمهویر کوریه ای چین از طریق متصل نمودن هند و افغانستان از یکسو و متصل نمودن مستقیم شوروی از طریق افغانستان و بلوچستان آزاد* احتمالی آینده به آبهای افغانوس هند و ایجاد پایگاههای برای گسترش نفوذ و قدرت خود در مقابل رقباست .

پایان سخن

آتی را که بیژمان سوسیال امپریالیسم شوروی و فعالیتش در خاورمیانه کفتم طیعا بسرای
بررسی چنین مہمی بنہندہ نمانند و کوششہای بہتری را لازم آید تا جہرہ واقعہ این امپریالیسم
نوظہور کہ خویشش را جزوانہ بزیر پرچم سرخ گونہ ای پنهان می نماید ، برای همگان روشن کردہ .
مسئلہ سوسیال امپریالیسم شوروی و عامل اجرائی اعدای پلیدش در وطن ما ، حزب نسودہ
ایران ، از مسائل مہم آتیہ و امروز نہت ما بشمار رفتہ و امروز در میان عدہ مسائل جنبش قرار
داختہ و در آیتہ نیز عدتر خواهد گشت .

ما در کمونیست شماره ۱۷ ضمن اشارہ بہ نقش عمال وطنی این امپریالیسم و خطری را کہ نا-
شناختن و یا کم شناختن آن می تواند برای نہت ملی و دموکراتیک ما بہار آورد برسرمدیم و
چنین گفتیم :

" ما سخت بر این باوریم کہ کوچکترین تماس و یا مراودہ ای با رویزونیست های حزب تسودہ
خطاست ، کوچکترین چشم داشت از ایران ، و از تشکیلات ایران ، در هر زمینہ ای کہ می خواهد
باشد ، خطاست . حزب تسودہ حزبی ارتجاعی ، در اردوگاہ صدانقلاب ، و بیرون از جنبش دموکراتیک
و ملی مردم ماست . شک نیست عناصری کہ ناآگاهانہ با رویزونیستہا همکاری می کنند همچنان
می توانند وجود داشته باشند ؛ لیکن ، بدیہی است ، این امر ربطی بہ ماہیت ارتجاعی و عکسگرد
این حزب نتواند داشت . تنها آنکہ ، لزوم مبارزہ با این حزب را در سطح ایدئولوژیکی و در
سطح سیاسی ، ہم برای روشن گردانیدن ایدئولوژیکی آن و ہم برای بی اعتبار ساختن آن ، دو
چندان می گرداند . وابستگی حزب رویزونیستی تسودہ بہ شوروی ، وابستگی کامل بہت قدرت امپریا-
لیستی است ، و میان گروہبندیہای وابستہ بہ امپریالیسم شوروی و گروہبندیہای وابستہ بہ دیگر
امپریالیستہا ماہیتا هیچ تفاوتی نبودہ و نتوان گذارد . حتی اگر ساواک ہم نتواند در سازمان
رویزونیستہا رخنہ کردہ و از آن شبابہی بیک افزار اطلاعاتی و جاسوسی بہرہ جوید ، باز از راه
همین سازمانہا اطلاعات و اسرار جنبش تحویل دستکاسہای اطلاعاتی و جاسوسی شوروی دادہ
خواہد شد ؛ و این خود بس خطرناک و ہزian جنبش است . کسانی کہ فبادی را وجہ المعاملہ
قرار دادہ و تحویل دولت ایران دادند ، بیشک اسرار نہت را نیز وجہ المعاملہ قرار دادہ و نحوہ
بل دولت ایران خواهند داد . انقلابیون ایران در جریان رویرو شدن های احتمالی با عناصر و
گروہہائیکہ با کمیٹہ مرکزی حزب تسودہ رابطہ دارند ، می باید توجہ داشته باشند کہ دست کمین
آنستگہ با شاخکهای حساس امپریالیسم شوروی رویرو گشتہ اند ، و بنابراین ، ہمہ گونه احتیاط و

پنهانکاری ضرور است .*

در همان مقاله عدم‌ای از انقلابیون راستین میهن پرورمون خطر سوسیال امپریالیسم و بنگاه وطنی برای جنس ما چنین نکاشته بودند که ما نیز سخت با سخنانشان در عهده مطلب موافقم: " ما همچنین مطمئن هستیم که بر اثر بالا رفتن شناخت انقلابیونمان از ماهیت سیاست و ایدئولوژی صدانقلابی حزب توده ایران از میزان اینگونه تلفات به‌مقیاس زیاد کاسته خواهد شد. در دست‌های کمیته مرکزی مذبحخانه تلاش می‌ورز تا خود را با اصطلاح "خدمتکار" جنس میهنان جلوه گر سازد. مردم ما دل پرکینه ای نسبت به خیانت‌های گذشته و حال اپورتونیسم تاریخی حزب توده دارند. حزب توده، حزبی که اپورتونیسم طولانی و تاریخی‌اش وی را به منجلیاب روزیوتنیسم جهانی پس‌رکردگی سوسیال - امپریالیسم شوروی کشانید، حزبی که شرایط عینی مساعد را برای انقلاب کردن از بیخ و بن انگار می‌کند و بدین ترتیب عملاً در خدمت صدانقلاب شاهنشاهی قرار گرفته است، حزبی که با تحققت و برخورد دست‌نشانده به مبارزات انقلابی خلفان به کشتار معنوی روحیه‌ی رزمنده توده‌ها و پیگار جریان برداشته، حزبی که اهریمن صفات کمر به نابودی کفهراسیون جهان نی - این ستاره رزمنده دانشجویان ایرانی خارج از کشور - بسته، حزبی که بوسیله‌ی هوی تبلیغاتی - اس "پیک ایران" و نشریات طاقی و جفتی به پراکندن سموم صدانقلابی و رفرمیستی و روزیوتنیستی مشغول است، چنین حزبی بهترین ماوا برای جاسوسانی همچون شهرداری‌ها و دیلفانی هاست. حزب توده که با ایدئولوژی و سیاست صدخلفی و صدانقلابی بدستور اربابان کرمطین نشین خود به توجیه سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه رژیم شاه در خلق فارس پرداخته و بر روی جنایاتی که همانکسین نیروی مسلح اهریمن صفت شاه در حق خلق دلاور طفقار و جنبش آزادیبخش ملی‌اش مرتکب می‌شوند، سرویس نهاده، حزبی که به دنباله روی از اربابان سوسیال - امپریالیستی حق خلق فلسطین را در آزاد ساختن نام و تمام میهن اشغال شده‌اش منکر شده و توسط مشترک دو ابر قدرت آمریکا و شوروی را در خاموش ساختن جنگ عادلانه‌ی اخیر خلقهای عرب و فلسطین پسر صد اشغالگران صهیونیستی به "سود صلح جهانی" و "آرامش منطقه" ارزیابی می‌کند، چنین حزبی با چنین سیاستی پرواضح است که لانه‌ی جاسوسان سازمان امنیت شاه می‌گردد و شهرداری‌ها به مقام مسئول تشکیلات منطقه‌ای‌اش ارتقا می‌یابند! مرداب و لجن زار مساعدترین مکان برای رخنه، پیروزی و رشد انواع و اقسام میکربها و حشرات مودی است. حزب توده ایران که بر اثر اپورتونیسم تاریخی‌اش به مرداب و لجن زار روزیوتنیسم کشانیده شده، مساعدترین مکان برای آنست که جاسوسان شاه، همچون شهرداری‌ها و دیلفانی‌ها در آن رخنه کرده، مقام یابند و به نقل عام مادی و معنوی خلفان و انقلاب قهرآمیزش بپردازند. یکی از کمبودهای اساسی جنس ما و انقلاب

بیون پیناهنگ میهنان ، عدم شناخت عمیق و همه جانبه از گذشته حزب نوده ایران بمثابة حزبی
 رفرومیستی و اپوزیونیستی ، تکامل آن به صورت امروزی اش که حزبی رومیونیستی و صدانقلابی است ،
 می باشد . چنانکه در کلیه زمینه های ایدئولوژیکی و سیاسی ، در کلیه امور تشکیلاتی و سبک کار
 ، حزب نوده فاش و بر ملا گردید و غلبه وی و سیاستهای خائنانه و صدانقلابی اش در تمامی موارد
 - چه داخلی و چه خارجی - مبارزه ایدئولوژیکی و سیاسی بی امانی صورت گیرد ، در اینصورت
 خطر اینکه رفقای انقلابی و میهن پرست و در مجموع نوده های خلقمان ، اسیر گنداب رومیو -
 نیستی حزب نوده شوند ، هزاران هزار بار کاهش می یابد . ما در عین اینکه پیامان برای تکلیفی
 برادران و خواهران میهن پرست اینستکه از برقراری هرگونه تماس با عناصر وابسته به تشکیلات
 حزب نوده خودداری ورزند ، تقاضایمان از نیروهای انقلابی ، ملی و دموکراتیک و مشرقی میهنمان
 اینستکه مبارزه خود را علیه ایدئولوژی و سیاست صدانقلابی حزب نوده وسعت داده حفظ فاصل
 روشنی با آن - بمثابة حزبی صدانقلابی که در اردوگاه صدخلی قرار دارد و بی شدت در آینده
 مستقبا و بی پیرده خدشگزار شاه - امپریالیسم و طبقات ارنجاج خواهد شد - ترسیم نمایند .
 این خطر عظیمی که امروزه سوسال امپریالیسم شوروی و عامل وطنپس برای نهضت ما ایفا می
 کند ، هم از آن جهت که با حدت تضادهای میان شوروی و امریکا بالاچار ظاهری " صدرومی " بخود
 بخود خواهند گرفت و اکنون نیز تا حدودی گرفته اند ، و هم از اینرو که در نهضت مردم ما
 سابقه تاریخی فقدان مرزندی قاطع با امپریالیسم شوروی بسیاری برای نهضت بیار آورده است .
 شایستگی آن را دارد که در آتی بس عمیقتر و جامع تر بدان توجه کرد . و ما نیز چسبن دیگر
 کمونیستهای ایران خواهیم کوشید نقش خویش را در انضای امپریالیسم شوروی و عمالش در عرصه
 جهانی و بالاخص در ایران و برملا نمودن نقشه های امپریالیستی آن چه در رقابت برای کسب عزم
 مونی جهان با امپریالیسم امریکا ، چه در نوطه و دسیسه بوطیعه دژ مستحکم پورلناری جبهان ،
 جمهوری نوده ای چین سوسیالیستی ، و چه در ایجاد نفاق و تفرقه در جنبش های وهائیشی و
 سرانجام چه در اشانه افکار یلید رومیونیستی ، یاسفیستی ، تسلیم طلبانه و ارتجاعی برملا نمائیم .
 بی شک جنبش نوین کمونیستی ایران همراه با سایر بخشهای آگاه جنبش نوده مردم را ازخطر
 بزرگی که این امپریالیسم نوطیور و عمال وطنپس برای میهن ما دارند آگاه نموده ، اجازه نخواهند
 داد جنبش خلقیای ایران فریب دسایس آنانرا بخورد .